

راه آزادی

۹

اسفند ۱۳۶۸

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



هشتم مارس روز جهانی زن
 کدام آینده در برابر منطقه؟
 ترس ، نفرت و سردرگمی، اولین میوه های جنگ در میان اعراب
 انگیزه های جنگ خلیج فارس
 مصاحبه با کارل پوپر
 در جهان ورزش

در این شماره می خوانید:

خلیج فارس

- ۲ کدام آینده در برابر منطقه؟
۴ بحران: طغیان احساس - تسلیم اندیشه
۶ جنگ خلیج فارس و داد و ستد
۷ خروج از انزوا، دستاورد جنگ خلیج فارس برای رژیم ج.ا.
۱۲ انگیزه های جنگ خلیج فارس
۱۳ جنگ خلیج فارس و نظم نوین بین المللی
۲۴ ترس، نفرت و سردرگمی اولین میوه های جنگ در میان اعراب

زنان

- ۸ هشتم مارس روز جهانی زن
۱۰ باسلاح نژاد پرستی علیه مرد سالاری !!
۱۰ جنگ در خلیج فارس و زنان در جهان
۱۱ شکنجه علیه زنان

فرهنگی

- ۱۴ مهدی اخوان ثالث (امید) بروایت رضا مرزبان (۳)

ترجمه

- ۱۶ بسوی دیکتاتوری یا دمکراسی؟ یوری آفانسیف
۱۹ مصاحبه با کارل پوپر

جهان

- ۲۲ مدل سوئد از افسانه تا واقعیت (بخش سوم)

ورزش

- ۲۵ ورزش، سیاست و اقتصاد
۲۶ در جهان ورزش
۲۰ در محافل سیاسی ایران چه می گذرد؟
۲۱ باخوانندگان

حق اشتراك يك ساله:
برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی
برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:
معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به
حساب بانکی زیر واریز نمائید:

RAHE ERANI
AACHENER BANK EG
(BLZ 390 601 80)
KONTO N° : 90985
AACHEN - WEST GERMANY

RAHE AZADI
N°:9
March 1991

ماهنامه راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال
با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD
B.P. 23
F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج نمی کند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تائید مواضع مطرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی ر سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO, B.P. 47
F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

کدام آینده در برابر منطقه؟

سرانجام در پی ۴۲ روز جنگ خونین و ویرانگر، در سحرگاه ۲۸ فوریه آتش توپ ها در عراق و کویت خاموش شد و میان طرفین درگیر آتش بس برقرار شد. پیشتر نیروهای آمریکایی و متحدان آنها طی ۴ روز جنگ زمینی موفق شده بودند از چندین جبهه به داخل خاک عراق و کویت نفوذ کنند و تلفات سنگینی به عراقی ها وارد آورند. در حقیقت آتش بس هنگامی توانست برقرار شود که شکست نظامی کامل عراق مسجل شده بود.

جنگ ۴۲ روزه خلیج فارس که طی آن دو ارتش چند صد هزار نفری سراپا مسلح به آخرین جنگ افزار ها در برابر هم صف آرایی کرده بودند، ده ها هزار کشته و میزان بی شماری خسارات اقتصادی برجا گذاشت و فقط آمریکا و متحدانش حدود ۱۰۰ میلیارد دلار خرج جنگ کردند. در جریان جنگ ۱۰۶ هزار حمله هوایی به روی عراق صورت گرفت و حدود ۸۰۰ هزار تن بمب به روی مردم بغداد و بصره و ... ریخته شد. آمریکایی ها به عنوان نیروی اصلی درگیر با عراق توانستند به دو هدف اصلی خود یعنی آزاد کردن کویت و نابود سازی بخش مهمی از امکانات نظامی عراق دست یابند. با آنکه ۲۸ کشور در ائتلاف نظامی علیه صدام حسین در کنار آمریکا بودند، ولی جنگ، جنگ آمریکا بود و این کشور از نخستین روز بحران، نقش تعیین کننده ای در مقابله با مسائل ایفا کرد. حتی زمانی که صدام حسین به راه حل شوروی، که مشتمل بر خروج بی قید و شرط عراق از کویت بود، گردن گذاشت، آمریکا به بهانه طولانی بودن دوره عقب نشینی، آنرا نپذیرفت و با یک اخطار چند ساعته، جنگ گسترده زمینی را آغاز کرد. زیرا ضربه زدن به ارتش عراق و نیز جلوگیری از پیروزی احتمالی سیاسی صدام حسین در منطقه در استراتژی آمریکا نقش اساسی را ایفا می کردند. آمریکا می خواست صدام حسین را با تحقیر و سر افکنندگی شکست دهد و به این امر نائل شد.

جنگ خلیج فارس پی آمد های گسترده ای در مجموعه کشور های منطقه داشت که هر یک از آنها در آینده منطقه نقش بسیار مهمی ایفا خواهند کرد. جنگ خلیج فارس مسائل اصلی منطقه خاور میانه را به روی صحنه اول سیاسی جهان آورد، در روابط میان کشورهای تغییرات

مهمی ایجاد کرد و در افکار عمومی توده های عرب اثرات جدی بر جا گذاشت.

اشغال کویت و واکنش سریع کشور های جهان و شورای امنیت ناگهان همه مسائل منطقه را که طی ده ها سال چون غده های چرکین سرچشمه تنش های دائمی بوده اند، به صورت حاد به میان کشید. چرا باید برای رفع تجاوز از کویت و اجرای قطعنامه های سازمان ملل اینهمه شتاب و سماجت به خرج داد ولی در مورد اشغال سرزمین فلسطین و یا لبنان با بی توجهی و با خونسودی برخورد کرد؟ چرا همین رفتار در برابر اسرائیل متجاوز، یا سوریه در پیش گرفته نمی شود؟ طرح این مسائل در ذهن توده های عرب و واکنش خشمناک آنها در برابر غرب و حمایت از صدام، خود به خود مسئله حل گره های کور خاور میانه را در دستور روز قرار داده است.

بحران خلیج فارس از سوی دیگر صحنه سیاسی منطقه را تا حدود بسیار زیادی تغییر داد. عراق مجبور شد برای متمرکز کردن همه نیروی خود در برابر غرب، به صلحی عجولانه با ایران تن در دهد و این آخری با در پیش گرفتن سیاست حساب شده، بیطرفانه، موفق شد خود را به غرب نزدیک سازد و سیمای منفی گذشته خود را نزد این کشورها تا حدودی تغییر دهد. حافظ اسد هم توانست به «برکت» اشغال کویت، خود را یکشبه به لباس متحد غرب و عربستان در آورد و مهر «دیکتاتور» و «تروریست» را از روی خود پاک کند. اسرائیل هم به عنوان مهم ترین طرفدار جنگ علیه صدام امروز خشنودی خود را از شکست صدام پنهان نمی کند. در برابر این «خوش اقبال» های بحران، اردن و سازمان آزادیبخش فلسطین که اعتبار سیاسی خود را در گرو ماجراجویی صدام گذاشته بودند، لطعات سیاسی مهمی متحمل شدند.

سرانجام باید از افکار عمومی توده های عرب سخن گفت که با شدت گرفتن جنگ بیش از هر زمان درکنار صدام قرار گرفت و او به صورت «ناچی» و «ایر مردی» درآمد که می بایست با ایستادگی در برابر غرب به حقارت تاریخی آنها پایان دهد و غرور و بزرگی را به این مردم تحقیر شده و بحران زده باز گرداند. شکست سهمگین صدام بار جدیدی بر بار حقارت ها و کینه های گذشته است که بر کرده این مردم سنگینی می کند.

حل «مسئله کویت» به معنای حل مسائل منطقه نیست. برعکس همه مسائل مهم منطقه هم چنان به قوت خود باقی اند. امروز همه چا صحبت از ضرورت حل مسئله فلسطین و باز گرداندن سرزمین اشغال شده شان است. مسئله لبنان و حضور نیروهای سوروی و اسرائیلی در این کشور یکی دیگر از معضلات منطقه است. بدون حل این مشکلات، منطقه روی آرامش به خود نخواهد دید. تشکیل دولت مستقل فلسطین، تأمین شناسایی اسرائیل از سوی اعراب و باز گردانیدن آرامش به لبنان اصلی ترین گره های منطقه را خواهد گشود. از سوی دیگر برای پرهیز از بروز تنش های آتی باید خرید و فروش ساز و برگ جنگی تحت نظارت در آید و قرار و مدارای جدی و معین در این زمینه گذاشته شود. این امر نه تنها عراق بلکه اسرائیل و عربستان و سایر کشور ها را هم در بر می گیرد. امروز بزرگترین خریدار سلاح در خاور میانه عربستان سعودی است. عربستان سعودی فردا به آسانی می تواند این سلاح ها را علیه این یا آن همسایه کوچک خود بکار گیرد.

مسئله خلق کرد در میان مسائل مورد بحث جای ویژه ای را به خود اختصاص می دهد. جامعه بین المللی باید از دولت های عراق، ایران، ترکیه و سوریه تضمین های لازم برای رعایت حقوق مردم کرد، پایان دادن به سرکوب نظامی، سیاسی و فرهنگی آنها اخذ کند.

با توجه به این مسائل، می توان برای اولین بار مسئله حقوق بشر و دمکراسی را در سطح منطقه به میان آورد و نگذارد که دیکتاتورهای ریز و درشت از تهران تا ریاض و از عمان تا بغداد با سوء استفاده از اوضاع پر تنش و بحرانی و حساسیت منطقه به ترکتازی دست زنند و مردم کشورهای خود را از حقوق اولیه سیاسی و اجتماعی محروم سازند.

موج حرکات اعتراضی در شمال و جنوب عراق که چندین شهر بزرگ را هم فرا گرفته است، از پی آمدهای جنگ در خود عراق به شمار می روند. مردم عراق لطعات فراوانی از دو ماجراجویی خونین صدام متحمل شده اند. ۱۵ سال دیکتاتوری و خفقان مردم را به تنگ آورده است و غیبت اپوزیسیون دمکرات و متشکل میدان را برای نیروهای بنیاد گرای شیعه باز گذاشته است. سر انجام اینکه باید هرچه سریع تر به هرگونه حضور نظامی خارجی در منطقه و به ویژه در خلیج فارس خاتمه داد. امنیت منطقه باید توسط مردم و کشورهای مربوطه تأمین شود. هیچ بهانه ای ادامه استقرار نیروهای غربی را در خلیج فارس، ترجیح نمی کند. منطقه خاور میانه در یکی از حساس ترین لحظات تاریخ خود بسر می برد، اگر از شرایط بوجودآمده نتوان برای حل مسائل منطقه سود جست، اگر بر زخم ها مرهم گذاشته نشود، اگر عقب ماندگی اقتصادی هم چنان در شرایط بحران سیاسی ادامه یابد، آینده ای بس تیره و تار در انتظار مردم کشورهای منطقه خواهد بود.

بحران:

طغیان احساس - تسلیم اندیشه

«جنگ بزرگترین عامل پرورش استبداد است و بزرگترین مانع در راه برقرار کردن نظامی که در آن، قدرت غیر مسئول تا آنجا که امکان دارد، پدید نیاید. بنا بر این جلوگیری از جنگ جزء اساسی مشکل ماست. می خواهیم بگویم اساسی ترین جزء است، زیرا من عقیده دارم که اگر جهان از بیم جنگ رهایی یابد، تحت هر شکلی از حکومت یا هر نظام اقتصادی که باشد، خواهد توانست سرانجام راه مهار کردن بیرحمی فرمانروایان خود را پیدا کند. از طرف دیگر، هر جنگی-هرچیزه جنگ امروزی-باعث می شود تا مردمان زبون در پی رهبری بیافتند و مردمان جسورست به دست هم بدهند و در نتیجه دیکتاتوری بوجود بیاید. خطر جنگ نوع خاصی از روانشناسی توده ای پدید می آورد و این روانشناسی نیز به توبه خود خطر جنگ را افزایش می دهد، به علاوه احتمال دیکتاتوری راه پرتراندراسل

در تب جنگ خلیج فارس، گرایشات متعصبانه افراطی و ساده نگرانه میدان جولان فراخی یافتند. در يك سوی صدام حسین، هیتر زمان و دیوانه آتش افروز بالفطره معرفی می شد و جنگ بعنوان رویارویی تمدن و جاهلیت و مردم کشور های اسلامی، توده های عقب افتاده اسیر تعصبات قرون وسطایی و آماده به آتش کشاندن جهان در «جنگ مقدس»، در سوی دیگر، غرب، سرزمین کفار و شیطان بزرگ و امپریالیسم «جهانخوار» نامیده می شد.

این اسطوره سازی ها و تبلیغات ایدئولوژیک افراطی برای آن بود تا منافع مشخصی که هر یک از طرفین در این نزاع دنبال می کرد- آن را بطور مستقیم قابل طرح و دفاع نمی یافت- در پس «ارزش های مقدس» پنهان بمانند.

در کنار این هیاهو های هوامفریبانه، اوج گیری دو پاره تفکرات ایدئولوژیک افراطی و ساده نگر در میان گروهی از ایرانیان و بالاخص روشنفکران ژنگ خطری بود در مقابل خوشبینی مفرط نسبت به ریشه دوانیدن تفکر متعادل و دمکراتیک. روشنفکر آزاده و صلح دوست وظیفه داشته و دارد تا با دریدن حجاب های «ایدئولوژیک» و بر ملا کردن منافع واقعی طرف های درگیر و یافتن تعادلی منطقی و ممکن میان منافع موجود، به راهجویی بنشینند و نه آنکه خود متأثر از «ارزش های مقدس» نوحه سر دهد و پیرهن چاک کند.

همانگونه که بسیاری از فلسطینی های سرزمین های اشغالی، در ایام جنگ، از سر یاس و در ماندگی نست به دعا بر می داشتند تا که صدام بر سر اسرائیل موشک بیبارد و آنها را غم

آن نبود که نदारفلسطینی در کنار دارای اسرائیلی نابود شود، همین گونه نیز بسیاری از روشنفکران «جهان سومی»، خسته از انسان درجه دوم بودن و در مانده در مقابل قدرت و ثروت «جهان اول» با احساس ناتوانی عینی و ذهنی از حل معضلات و یافتن راه های تغییر جهانی که بر هم خوردن تعادل دو قطبی آن بیش از پیش بغرنج اش نموده است، بار دیگر حکم بر ورشکستگی و تعطیل اندیشه دادند.

نفرت و خشم از آمریکا و «غرب» بار دیگر شعله گرفت. تجربه سنگین «خمینیسیم» به فراموشی سپرده شد و صدام نماینده غرور «جنوب» در مانده و فقیر دو برابر «شمال» متکبر و ثروتمند تجلی کرد.

شکست و هزیمت برق آسا و مرگ بار نیروی زمینی عراق که به پذیرش همه شرایط آمریکا و متحدانش توسط رژیم عراق منجر شد، امید آنانی را که در رؤیای يك رویارویی بزرگ دیگر «امپریالیسم جهانی» و «خلق های محروم منطقه» بودند را بر باد داد. غرور و شادی بخش بزرگی از مردم عراق نسبت به قدرت و عظمت کشور خویش و الحاق يك استان تازه با ثروت های افسانه ایش به خاک آن کشور، جای خود را به سر خوردگی و نفرت از رژیم داد که آنان را به آتش جنگی نابرابر، پس سر انجام و خاتمانسوز کشانیده و هست و نیست شان را بر باد داده بود.

روشنفکری که اکنون خاکستر سر خوردگی و نا امیدی بر آتش نفرت خویش از زورگویی و تکبر «امپریالیسم» پیاشد، فردا بار دیگر در شعله این نفرت خواهد سوخت، بدون آنکه کوچکترین گرهی از مشکلات خود و دیگران بگشاید. روشنفکری که نخواهد تنها از منظر يك هنرمند زشتی های جهان را ترسیم کند، بلکه بخواهد در عرصه سیاست رهگشا باشد باید به این پرسش ها و نتایج پاسخ هایش بیاندیشد: آیا می توان کل تمدن جهان پیشرفته غرب را به هیات قول پلید امپریالیسم تصویر کرد که پر همه چیز آگاه است و به هر سیاهکاری قادر؟ آیا کلیه قوانین و حقوق بین المللی، دمکراسی و حقوق بشر تنها «نیرونک و فریب غرب» است برای توجیه خویش و بستن دست و پای «جهان سوم»؟

سپس بر حسب آنکه ما جهان را چگونه می بینیم می توان به مسئولیت و امکانات «جهان سوم» و قدرتمندانش در تعیین سرنوشت خویش پرداخت و اندیشید که آیا از ماست که بر ماست و یا «همه بدبختی های ما از آمریکا (غرب) است»

در اینجا ما را قصد و توان پرداختن به این پرسش ها در تمامیت پیچیده شان نیست، بلکه هدف روشن نمودن برخی نکات بنیادی در نگرش به این مسائل است تا برای بحث و راهیابی در

سیاست، زبان مشترکی بوجود آید.

نظام حاکم بر جهان و جنگ خلیج فارس از پایان جنگ جهانی دوم تا پایان دهه نود-به مدت چهل و پنج سال-جهان به دو قطب «شرق» و «غرب» تقسیم شده بود. هدایت کشتی سیاست بین دو اردوگاه مذکور و مستقل از آنها امری به غایت دشوار-اگر نه ناممکن- بود. وابستگی به یکی از دو اردوگاه و بشمنی با دیگری يك قاعده بود. بر اساس این قاعده قطب مقابل با مقولات و مفاهیم خصمانه ایدئولوژیک موده اوزیایی قرار می گرفت، که پشدت غلو آمیز، عاطفی و غیر واقعی بودند. این شیوه نگرش هنوز هم در بین بعضی از روشنفکران متاسفانه ریشه دارد. سیاست بین المللی در حوزه منافع دو ابر قدرت و قبل از هر چیز بر اساس قدرت و موازنه سیاسی-نظامی تعیین و تعریف می شد. اگر ملت و کشوری به هموردی يك قدرت بزرگ بر می خواست، تنها در سایه حمایت یکی از دو اردوگاه شانس و توان مقاومت می یافت. در این نوره هر تشنج منطقه ای بلافاصله پای ابر قدرتها را به میان می کشید، که برای تقسیم مجدد منطقه نفوذ خود وارد میدان می شدند. در این دوره سیاست عاقلانه برای کشور های جهان سوم مبتنی بر حفظ بیشترین فاصله ممکن با ابرقدرتها، عدم تحریک هیچ يك از دو ابرقدرت و ایجاد ثبات (دمکراتیک) داخلی و نوری گزیدن از تشنجات منطقه ای- لاجرم تبدیل نشدن به صحنه تسویه حساب ابرقدرتها بود.

پایان دهه نود همراه با فروپاشی اردوگاه شرق و ارج گیری بحران تعمیق شونده و فلج کننده اتحاد شوروی بود. خلاء قطب «شرق» تعادل های منطقه ای و توازن های بین المللی را بر هم زد. از آنجا که مهم ترین عامل این بحران و فروپاشی همه جانبه، عدم کارایی و بازدهی کافی اقتصادی بود، انتظار می رفت ژاپن و اروپا که از دهه هفتاد نقش قابل توجه و فزاینده ای در اقتصاد جهانی بازی می کردند، در کنار آمریکا قدرت های عمده نظام چند قطبی را بسازند که شوروی (و در حله بعدی چین) می توانستند با توان قوی نظامی و با اقتصادی ضعیف تراز دیگر قطب ها در آن نقش مهمی را ایفا کنند. اما فاصله فروپاشی نظام حاکم بر جهان تا بر قراری نظمی نو روندی حداقل چندین ساله را در پر خواهد گرفت که ما هنوز در آغاز آنیم. برچگونگی نظم نوین بین المللی عوامل بنیادی چون سرنوشت اتحاد شوروی، آینده اروپا، نظام حاکم بر ایالات متحده آمریکا، نقشی که کشور های جهان سوم بازی خواهند کرد و غیره با تاثیر متقابل بر یکدیگر نقش ایفا می کنند.

جنگ خلیج فارس نتیجه تلاش دو دولت برای استفاده از بهم ریختگی توازن قوای جهانی در

مبارزه از کدام راه؟

همه نیرو های انسان دوست و آزاده جهان، باید پیرامون شکل گیری نظم نوین بین المللی چه در سطح منطلقه ای و چه در سطح جهانی، به اندیشه بنشینند و برای عادلانه و دمکراتیزه تر کردن آن چاره جویی کنند. اما این چاره جویی اگر بخواهد سازنده باشد، باید با برسمیت شناختن نهاد ها، حقوق و قوانین موجود بین المللی دنبال شود، حتی اگر از جمله قصد تغییر برخی از این مناسبات در میان باشد.

برای مثال سازمان ملل متحد در بحران و جنگ خلیج فارس به سیاست جنگ طلبانه آمریکا قانونیت و مشروعیت جهانی بخشید. اما آیا این سازمان در اصل عامل سیاست های ایالات متحده بوده است؟ از اتفاق، با فروپاشی نظام دو قطبی بسیاری از کشور ها و نیروهای سیاسی امید خود را به تبدیل این سازمان به مرکز ثقل جهان چند قطبی آینده، کانون صلح، تفاهم و توافق بین المللی و حلال معضلات مشترک جامعه جهانی ابراز داشتند.

هنوز مخالفت ها و کارشکنی های (مالی) ایالات متحده در برابر این سازمان در ذهن ها باقی است. سیاست و عملکرد اخیر این نهاد مربوط به تناسب قوا و موقعیت بین المللی خاصی است که توضیح داده شد. حذف نهاد های بین المللی- چون سازمان ملل متحد- در واقعیت قدرت نظامی ایالات متحده و یا اقتصاد برتر «غرب» تغییری بوجود نمی آورد و بیش و پیش از همه به ضرر کشور های ضعیف تر است. این واقعیت تنها بیاتگر آنست که این اصول و نهاد ها علیرقم در اختیار نهادن اهرم های حق طلبی و صلح آمیز روابط، رها از واقعیت توازن قدرت، در پر قراری روابط جوامع و انسانها مؤثر نمی افتند و ما را از سیاست بعنوان علم قدرت بی نیاز نمی دارند.

اینکه چرخ بوش ها، سیاست های جنگ طلبانه و هژمونیکستی خود را به نام دفاع از آزادی و حقوق بشر و با سرپوش های قانونی سازمان ملل، خواسته و توانسته اند به پیش برند، به هیچ وجه نافی سودمندی و برتری غیر قابل انکار وجود این اصول و نهاد ها، نسبت به بی قانونی و حکمرانی «قانون جنگل» نیست. ما از منافع خویش در برابر «غرب» تنها با پرچود آوردن اتحاد های مؤثر و قدرتمند سیاسی و اقتصادی (مانند اوپک)، کشور های غیر متعهد و یا پیمان های منطلقه ای و استفاده مؤثر از حقوق و نهاد های بین المللی قادر به دفاع خواهیم بود.

از آنجا که واقعیات، ناقوس شکست اندیشه «انقلاب جهانی» و بر افکندن بنیادی نظم موجود را در گوش های ناشنوا هم طنین افکن کرده است، عاقبت کار این اندیشه ها، امروزه برای این گروه روشنفکران، زائوی غم در بغل گرفتن است و آیه یاس خواندن.

اما راه خردمندان و سازنده آنست که بطور مشخص سعی در منزوی ساختن سیاست سلطه طلبانه و متهاجم نمود و بر حسب نیروها سیاستی الטרناٹیو را دنبال کرد. در بحران، اگر نفی، توأم پاتا پدید سیاست قابل اجرادگرایی نباشد، پایان راه تامل و اصلاح و آغاز ویرانگری و تعصب است.

طبیعی است، قدرت های گوناگون هر يك منافع خاص خویش را دنبال می کنند. این که این منافع خاص یا کدام سیاست و در چه ابعادی دنبال شوند، بستگی به قدرت و نفوذ آنها و شرایط مساعد یا نامساعد بین المللی دارد. بسیاری از کشور های اروپایی یا ژاپن و بطور اولی شوروی و چین و بسیاری از کشور های جهان سوم در بوجود آمدن شرایط تشنج و رویارویی نظامی در جهان، در حال حاضر ذینفع نبوده و نیستند. اتفاقا یکی از پایه های عمده استراتژی سیاسی- اقتصادی نوین شوروی نیز بر اساس چنین شناختی بوده است.

باید اعتراف نمود که سیاست نظامی گرای ایالات متحده-بدنبال اشغال کویت-نمونه درخشان استفاده از شرایط بین المللی و نیز قدرت و نفوذ خود در پیشبرد اهداف دولت این کشور بوده است. در نقطه مقابل رژیم عراق اوج بلاهت و بی کفایتی سیاسی خود را در عدم تشخیص قدرت و موقعیت خود و نقشه ها و اهداف ایالات متحده به نمایش گذارد.

در ایران نیز دکتر لاریجانی-یکی از صاحب نظران و تعیین کنندگان سیاست خارجی جمهوری اسلامی-با ارزیابی واعلام شکست آمریکا در جنگ، اوج ذهن گرایی و کم سوئی سیاسی را در بر خورد با واقعیات به نمایش گذارد. هر چند خوشبختانه ایران، به علت تضاد منافع و سابقه تاریخی، در جنگ موضع بی طرفی اتخاذ کرد و از این ذهن گرایی ها فاجعه جدیدی آفریده نشد.

ایالات متحده در آتش جنگ خلیج فارس در اقتصاد بیمار خود، روح تازه ای دمید و در عرصه جهانی نفوذ سیاسی خود را گسترش داد، اما با این همه سرنوشت نظم نوین بین المللی هنوز به طور نهایی تعیین نشده است. بعهده به نظر می رسد که ایالات متحده با سیاست نظامی گروایانه خود بتواند بدون یافتن يك منبع دائمی و قدرتمند تشنج، درآینده، از واگرایی سیاسی متحدین خویش-بر اساس منافع متفاوت آنها- جلو گیری نماید و موقعیت بر تر خویش را در هیات يك نظام تك قطبی جاودانه سازد. سیاست گذاران ایالات متحده خود با وقوف به این امر، از جنگ خلیج فارس برای چرخش مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی به سوی جنگ سرد استفاده کردند. هر چند در این امر ترمش سیاست شوروی، تا کنون موفقیت چندانی نداشته است، اما با وجود احتمال قدرت گیری نیروهای نظامی گرا در اتحاد شوروی، این خطر همچنان پا بر جاست.

جهت اهداف خویش بود. دولت ایالات متحده با هدف تاثیر گذاری بر روند شکل گیری نظم نوین بین المللی در جهت ایجاد نظامی تك قطبی ورهبري خویش و نولت عراق به قصد تحکیم قدرت خود در منطقه. اشغال کویت فرست طلایی حکومتیان آمریکا بود تا به این بهانه رهبری سیاسی خود را بر جهان توسط قدرت برتر نظامی تثبیت کنند و با اعمال گدونه حوادث که می رفت تا این کشور را از مرتبه ویژه و درجه اول جهانی خود به زیر کشد را در جهت دیگری بچرخانند. رفتار بی تفاوت آمریکا در پر کردن خلاء قدرت در منطقه برای رژیم عراق موقعیتی استثنایی بود تا با اشغال کویت به مشکلات عظیم اقتصادی خویش پایان دهد و به عظمت و قدرت رؤیایی خود دست یابد. صدام حسین، مسرور از آنچه اوضاع بین المللی ظاهراً به او اجازه می داد، نتوانست اوضاع تغییر یافته جهان و اهداف و نقشه های آمریکا را تشخیص دهد. پافشاری صدام بر ادامه اشغال کویت پس از لشکر کشی نیروهای چند ملیتی به نعره های «جنگ جنگ ...» حکام جمهوری اسلامی پس از رانده شدن نیروهای متجاوز عراق از ایران، حتی پس از افزایش فشار بین المللی-تیلوران در صدور قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت- کم شباهت نبود. صدام حسین از خمینی درس گرفت (نگرفت!) و تا آنجا پیش رفت که مجبور به نوشیدن جام زهر نیروهای چند ملیتی شد.

«دشمنی کور با غرب»

حزب دمکراتیک مردم ایران ضمن محکوم کردن سیاست جنگ طلبانه ایالات متحده خواهان قطع عملیات نظامی و تشدید فشار های سیاسی- اقتصادی بر عراق برای ترک بی قید و شرط کویت شد. عدم همراهی با مواضع افراطی و هند امپریالیستی، که جنگ را تنها و تنها واپسته به اراده ایالات متحده آمریکا و «غرب» و ذاتی وجود این نیروها تلقی می کردند، اسباب ناراضی جمعی را فراهم آورد که در آتش نفرت و تعصب، تفکر سیاسی را به کنار نهاده بودند و به آنچه «دشمنی کور با غرب» می نامیم، چهار گشته بودند. اینان موفقیت ایالات متحده در جلب حمایت اولیه اکثریت قریب به اتفاق کشور های جهان را به یگانگی بدیهی جهان امپریالیستی در دفاع از منافع مشترکشان و دو مقابل خلق های جهان سوم نسبت می دادند. کسانی که چنین می اندیشیدند از طرفی-خواسته یا ناخواسته-مسئولیت رژیم عراق را در ایجاد زمینه برای رشد و تسلط خط نظامی گرا در جهان و برپایی جنگ منکر می شدند و از طرف دیگر با تکیه بر قدر قدرتی، یگانگی و جنگ طلبی امپریالیسم جهانی، راه و شانسی برای نیروهای صلح دوست جهان باقی نمی گذارند، جز تلاش برای دامن زدن به تشنج تا نابودی نهایی قدرت امپریالیسم و برپایی صلح ابدی!

روحیات و تفکرات ایدئولوژیک افراطی در بحران ها تشدید و گسترش می یابند و همانگونه که خود زاییده بحران اند. متقابلاً به تشدید هر چه بیشتر آن کمک می کنند. در این میان قربانی، جان و رفاه، آزادی و حقوق انسانهاست.



جنگ خلیج فارس ودادوستد

ماجرای فاجعه آفرین اشغال کویت از سوی عراق و جنگ به مراتب فاجعه بار تر و ویرانگری که از سوی آمریکا و نیروهای متحد برای آزادی کویت به راه افتاد، منجر به انهدام بخش های مهمی از تأسیسات زیر بنائی و کارخانه ها و مؤسسات تولیدی، بنادر و راه ها و فرودگاه ها و بویژه تأسیسات نفتی نظیر پالایشگاه ها، چاه ها، اسکله های پایانی و غیره گردید. صدمات و پدبختی های انسانی ناشی از این ماجرا و جنگی که به کشته شدن و زخمی و علیل گشتن ده ها هزار مرد و زن بی گناه عراقی و کویتی انجامید، متأسفانه جبران ناپذیر و بر آورد نشدنی است.

اینک بر همگان روشن است که انگیزه صدام حسین از اشغال کویت، در کنار محاسبات سوق الجیشی اش برای تصرف بنادر کویت و بستن راهی به خلیج فارس و رؤیای آقایی در منطقه و دنیای عرب، عبارت از تصاحب رقم نجومی نخیوه نقدی صد میلیارد دلاری کویت و در آمد نفتی سالیانه ۲۰ میلیارد دلاری آن بود که برایش دندان تیز کرده بود. نتیجه این همه حساب های غلط و بی سیاستی و لجاجت در ماجراجویی آن شد که نه تنها همه ی این رؤیاها از دست رفت، بلکه بهانه مناسبی به دست محافل جنگ طلب آمریکا و صهیونیست ها داد که نقشه ی نابودی توان نظامی و اقتصادی عراق را در سر می پروراندند، تا به اتکاء قطعنامه های شورای امنیت و کشورهای بزرگ جهان و حتی بخشی از کشورهای عرب، آن را به فاجعه بار ترین شکلی عملی سازند.

این را هم می دانیم که اگر دولت آمریکا متحدانش به چنین زور آزمایی گسترده و لشکر کشی و تهاجم عظیم دست زدند، در درجه اول به خاطر همین ثروت ها و درآمد های نفتی کویت و به خطر افتادن چاه های نفتی سایر شیخ نشین ها و مالا نگرانی شان از محرومیت احتمالی شان از کنترل ۶۵ درصد ذخایر نفتی جهان بوده است که در منطقه خوابیده است. و الا به قول یکی از روزنامه نگاران آمریکائی، اگر کویت بجای نفت، صاحب کارخانه های آدامس سازی بود، آیا چنین جوش و خروش جهانی به راه می افتاد ؟

جوانب مختلف این فاجعه بزرگ منطقه و تحلیل مجموعه انگیزه ها و پیامد های آن در مقاله های مختلف راه آزادی در شماره های قبلی و نیز در همین شماره صورت گرفته است. قصد ما در این نوشته نشان دادن گوشه هایی از چگونگی رابطه جنگ خلیج فارس و استفاده

جویی شرکت های خارجی از آن برای داد و ستد و کسب سود و عایدات تازه است. مؤلفه ثابتی که هم در ماتم و هم در عروسی شریک است و همیشه هم سود می برد، سرمایه داران و مقاطعه کاران و تولیدکنندگان که بخشی از آنها در تولید ابزار جنگ و تخریب تخصص دارند و بخش دیگر سر رشته دار ساختمان و باز سازی هرچه نابود و ویران شده است، می باشند. یک بار در تجهیز توان جنگی عراق و سپس برای نابودی آن و بر افکندن بنیان اقتصادی عراق، اربابان کارخانه های نظامی سود می برند، بار دیگر شرکت های ساختمانی و تأسیسات و تجهیزات غیر نظامی همان کشورها برای باز سازی آنچه که خود موجب فتنای آن شده اند به جنب و جوش می افتند، و چه بسا از طریق شرکت های چند ملیتی به هم پیوند خورده اند.

سرنوشت غم انگیز عراق و دورنمای آن تاریک است. رژیم صدام حسین، جنگ ایران و عراق را با ۷۰ میلیارد دلار قرض پشت سر گذاشت. اینک خرابی های ناشی از بمباران های وحشیانه آمریکا و متحدانش را به ۲۰۰ میلیارد دلار تخمین زده اند. اضافه بر آن دولت عراق متعهد شده است که غرامت جنگی بپردازد! دولت های ثروتمند منطقه و جهان باوی در جنگ بوده اند. تردید زیادی هست که به کمک وی بشتابند. تازه همه اینها به آینده سیاسی عراق مربوط می شود که هیچ روشن نیست.

اما نمونه دولت ثروتمند کویت از این بابت متفاوت است و برای توضیح موضوع مقاله ما نمونه جالبی است. هنوز جنگ شروع نشده و در جریان و بحبوحه آن، تلاش کم نظیری در میان مؤسسات سرمایه داری کشورهای مختلف برای بلع ذخیره نقدی ۱۰۰ میلیارد دلاری کویت و به حساب درآمد های نفتی آتی آن، به چشم می خورد. مجله آمریکایی « پتر و استراتژی »، از ماه ها پیش و به ویژه از ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱ به این سو، با دقت لیست تأسیسات نفتی را که مورد اصابت گلوله ها قرار می گرفت و منهدم می شد یا آتش می گرفت، شمارش می کرد و آمار می داد و به برآورد آنها می پرداخت. تصور این بی اخلاقی مشکل نیست که کارفرماها و مؤسسات سرمایه داری که جز به سود و عایدات خود نمی اندیشند و انگیزه ای جز آن ندارند، چگونه از اینهمه ویرانی ها و آتش سوزی های کویت و بمباران های وحشیانه عراق، سرمست می شده اند.

هم اکنون شرکت های آمریکائی و انگلیسی

و سایرین با چنگ و دندان برای به دست آوردن قرارداد های بازسازی کویت، سر و کله می شکنند. نخست وزیر کویت صریحاً حساب ها را روشن کرد و اعلام نموده است که در بازسازی کویت، شرکت های مختلف به تناسب نقش و تلاشی که برای آسانسازی کویت ایفا کرده اند، شرکت خواهند جست. بدین ترتیب روشن است که صنایع و مؤسسات آمریکائی سهم عمده را خواهند داشت. تصادفی نیست که « دفتر مسؤول ارتباطات » در واشنگتن مستقر شده و یک تیم چهل نفری، مدهاست (قبل از پایان سال ۱۹۹۱)، با مأموریت ارزیابی نیازهای مربوط به تجهیزات و مصالح لازم برای بازسازی زیر بنای کویت و انتخاب شرکت هایی که خرید ها باید از آنها صورت بگیرد و اجرای طرح ها به عهده آنها گذاشته شود، به فعالیت گسترده ای دست زده است. اولین قرارداد برای تدوین برنامه بازسازی زیربنای کویت بایک شرکت مهندسی - نظامی آمریکا به مبلغ ۴۲ میلیارد دلار امضا شده است.

در حال حاضر مخارج بازسازی کویت بین ۴۰ تا ۶۰ میلیارد دلار برآورد شده است. عراقی ها، طبق گزارش محافل مطلع، تجهیزات صنعتی بویژه در رابطه با صنایع نفت را به عراق منتقل کرده، پست های فرماندهی را خراب کرده و نزدیک به ۶۰۰ چاه نفتی را آتش زده اند. در جریان جنگ و بمبارانها، چاه ها و پل ها و بنادر زیر بمباران های هوایی و توپخانه ها از میان رفته اند.

تابه حال قاطبه شرکت هایی که در لیست قراردادهای آمده اند، آمریکائی اند. از آن جمله اند شرکت کاترپیلار (ماشین آلات راه سازی)، پستل، فوستر ویلر (مهندسی)، س. ب. ی. اینداستری (مخازن نفت)، ویلک ول کنترل (تعمیرچاه های نفت)، بکر هوگ (خدمات نفت) اینگرام کاکتوس (سرچاه) و الی آخر. در نیویورک یک مؤسسه تحلیل گر بورس بنام پن وپرایتکورپوریشن، دست به انتشار یک بررسی زده است که در آن شرکت های آمریکائی که از باز سازی کویت و عربستان سعودی سود خواهند برد، نام برده است و خرید سهام آنها را به خوانندگان خود توصیه کرده است. شرکت های نامبرده در بالا، در رأس این لیست قرار دارند.

به خاطر داریم که بلافاصله پس از اشغال کویت، تمام دارائی های کویت در بانک های جهانی مسدود شد تا به دست صدام نیفتد. اما به مجرد آنکه گوداندگان رژیم و خانواده امیر



خروج از انزوا، دستاورد جنگ خلیج فارس، برای رژیم جمهوری اسلامی

دولت رفسنجانی، در عین حال، میکوشد تا نسبت به حوادث داخلی کشورهای منطقه نیز بی تفاوت نماند و با هروسيله ممکن نشان دهد که مایل است مهر و نشان خود را بر حوادث احتمالی حک کند.

از این روست که بلافاصله پس از آتش بس و شروع درگیری های داخلی در عراق، «آیت الله حکیم» به ستاره خبری رژیم تبدیل شد و سخنان و تحرکات او با آب و تاب منعکس شدند. علاوه بر این، رژیم حوادث داخلی کویت را نیز از یاد نبرد و بلافاصله پس از خروج عراق از کویت با برپائی نشست در قم، و بیاری انجمنی که آنرا «کمیته مردمی کویتی های مقیم ایران» نامیدند، به موضع گیری های متعددی در قبال دولت کویت و نیز حضور بیگانگان در کویت پرداخت و شخصی بنام «حجت الاسلام سید محمد باقر مهدی» را که گویا از «روحانیون برجسته کویت» است به کمک گرفت. نامبرده که برپائی سمیناری درباره وضع آینده کویت را در شهر قم تویید میداد، شدیداً به امریکائی ها حمله کرد و آنها را فاسد، نجس و کثافت نامید و خروج فوری آنها را از کویت خواستار شد. وی همچنین مدعی گردید که «جوانان مسلمان کویتی» از تحویل اسلحه خود به نظامیان امریکا خود داری میکنند و خواستار مشارکت خود در اداره امور هستند.

در این میان بدنیست به ملاقات و مذاکرات دو روزه سعدون حمادی با ولایتی و بقیه مقامات رژیم اشاره کرد، که بنظر میرسد با سردی دیپلماتیک آشکاری از طرف ایران همراه بود و روزنامه ها نه فقط در بدو ورود حمادی و نیز صحاف-وزیر مشاور در امور خارجی-یادآوری کردند که نامبرندگان «به درخواست خود وارد ایران شده اند، بلکه در انتشار مذاکرات دو روزه نیز، عمدتاً به نقل سخنان ولایتی مبنی بر شماتت طرف مقابل و انتقاد از آنها که بهانه بدست بیگانگان داده اند، اکتفا شد.

بدون شک اگر بخواهیم به موضوع فعال شدن سیاست خارجی رژیم بپردازیم، نمی توان در میان این همه حوادث رنگارنگ، به موضوع برپائی «اجلاس مجمع شیعیان افغانستان» که از ۱۰ تا ۱۲ اسفند در تهران تشکیل گردید اشاره

بقیه در صفحه ۱۲

اجتماعی دیگر محرومند .
ایتنک مبارزه جدی میان نیروهای اپوزیسیون و اقشار مختلف جامعه، به ویژه روشنفکر ها، کسبه و کارفرمایانی که شاهزاده به دنیا نیامده اند در جریان است . آنان خواستار حقوق اولیه اند و می خواهند در تقسیم قدرت سیاسی شرکت کنند .

بی تردید منطقه آستان حوادث سرنوشت سازی است که پیامد های آن برای کشور ماحائز اهمیت بزرگی است .

ب . ا . مهرداد

اگرچه با شکست خفت بار رژیم عراق در مرحله نظامی بحران خلیج فارس، اوضاع منطقه بلحاظ جنگ و خونریزی و تخریب، روبه آرامش نهاده است، با اینحال، باید گفت که مرحله اصلی نبرد یعنی تعیین تکلیف جایگاه کشورها و منافع مختلف، در مرحله حساسی که «بعداز جنگ» نامیده میشود، در واقع بشکل تعرض دیپلماتیک قدرت های جهانی و منطقه ای تازه آغاز گردیده است.

در این میان، دولت رفسنجانی با استفاده از این تحولات، به سیاست خارجی خود رنگ و بوی تازه ای داده و میکوشد آنها، از دوران رکود و انزوا، به مرحله پرتحرک و فعالی منتقل سازد. نگاهی کوتاه به تحرکات سیاسی دولت در چند هفته اخیر، علائم متعددی از این تعرض دیپلماتیک را نشان میدهند. اگر از کوشش های همه جانبه و گسترده دولت در آخرین روزهای جنگ، بقصد یافتن يك راه حل صلح آمیز و ایفای نقش میانجی گرانه برای پایان دادن به جنگ بگذریم، سیاست خارجی ایران، تقریباً بلافاصله پس از خاموش شدن آتش جنگ، فعالانه خود را وارد عرصه نبردی کرد که در آن، مهم ترین موضوع مورد علاقه رژیم، یعنی ایفای يك نقش پراهمیت در تأمین امنیت منطقه جایگاه ویژه ای داشته است.

دعوت از نمایندگان سیاسی کشورهای منطقه به تهران، برای مذاکره و تبادل نظر پیرامون ترسیم يك نظام امنیت جمعی در خلیج فارس، از جمله سفر وزرای خارجه عمان، ترکیه، مقامات کویتی و راجیو گاندی نخست وزیر سابق هند به تهران، سفر رئیس مجلس اسلامی به پاکستان و گروه شمالی، مذاکرات تلفنی رفسنجانی با فرانسوا میتران، یا صدراعظم آلمان، و نیز نخست وزیری ایتالیا، مذاکره تلفونی سه جانبه با فرانسه و سوریه، اعزام فوری سفیر به کویت، دعوت از وزرای خارجه شوروی به تهران و مذاکرات طولانی با مقامات وزارت خارجه بویژه درباره موضوع امنیت خلیج فارس و البته پیام های متعددی که میان رفسنجانی و رهبران کشورهای منطقه ردوبدل شده اند، همه و همه نشان میدهند که رژیم ج.ا.م مصمم است که از ثمرات سیاست «بیطرفی» خود در چند ماهه اخیر، تا به آخر بهره گیرد.

قانون اساسی کویت که دو بار (در سال های ۱۹۷۶ و ۱۹۸۵) به دست امیر کویت به تعلیق درآمد، فی نفسه بسیار محدود و غیر دموکراتیک است . ۹۵ درصد مردم به عنوان مختلف از شرکت در انتخاب کردن و انتخاب شدن محرومند . در کویت به خاطر سیاست تبعیض آمیز در امر تابعیت که مردم آن کشور را به سه کاتگوری تقسیم کرده است، فقط دارندگان تابعیت درجه اول (آن هم مردها) از شرکت در انتخابات برخوردارند . تابعیت درجه دوم و سوم از حق انتخابات و بسیاری حقوق

کویت در تبعید دو باره دست روی قلب ۱۰۰ میلیارد دلاری گذاشتند، فعالیت ها شروع شد . بنا به نوشته روزنامه ها و مجلات معتبر جهان، سر رشته امور مالی و امر بازسازی در دست « بانک ملی کویت » در لندن است . این بانک خصوصی به خانواده های بزرگ پولداران و بازرگانان کویتی تعلق دارد و قبل از هجوم عراق تأمین مالی ۷۰ درصد قرارداد های بین المللی کویت را به عهده داشت . اینک وظیفه دار تأمین مالی همه قرارداد ها و طرح هائینست که بر اساس « برنامه فوری برای ترمیم کویت » تصویب می شود و مقر آن در واشنگتن است . بازوی مهم دیگر، مؤسسه « دفتر سرمایه گذاری کویت » است که بر پنج بانک کویتی دیگر که مقر همگی آنها در لندن است، نظارت دارد . بدین متوال امریکا و انگلیس به ترتیب سهم بزرگتری از کیک بازسازی نصیب شان می شود . اما بانک ها و مؤسسات کویتی مستقر در سایر کشورها نیز سهمی از این خوان یغما می برند . به عنوان مثال مؤسسه دیگری بنام « شرکت سرمایه گذاری و قرارداد های بازرگانی خارجی کویت » که يك مؤسسه دولتی است، فعالیت های مربوط به خانه سازی و اموال منقول و غیر منقول را به عهده دارد . این شرکت در ژنو مستقر است و قراردادهائی در زمینه فعالیت خاص حوزه خود با خارجیا امضاء می کند . (همین مؤسسه است که اعتبار يك میلیون دلاری در اختیار شوروی به خاطر سپاسگزاری از همکاری های این دولت در شورای امنیت قرار داد) .

مؤسسه دیگری بنام « شرکت سرمایه گذاری بین المللی کویت » که خصوصی است و در شیخ نشین های خلیج فارس مستقر شده است . « صندوق توسعه عربی - کویتی » از قاهره عمل می کند و از سخاوتمندی های این بانک ، از جمله مراکش و مصر و پاکستان ، به خاطر مواضع شان در مسأله کویت مستفیض می شوند .

دولت موقت که تا همین اواخر در هتل شرایتون طایف مستقر بود، از همانجا امیر کویت، تصمیمات سیاسی و جهت گیری های لازم را برای تصویب قرارداد ها به نفع این یا آن کشور اتخاذ می کند .

چابو الاحمد، امیر کویت که همراه با دو هزار شاهزاده بر کشور کوچک ۱۸ هزار کیلومتر مربع کویت، جابرا نه حکومت می کرده است، می خواهد با این بذل و بخشش ها از کیسه خلیفه ، بدون درس آموزی از آنچه گذشت، با حمایت امریکا و انگلیس و دیگران، بار دیگر به روال گذشته به حکومت مطلق خود ادامه دهد .

برخلاف تعهدی که در اکتبر سال گذشته برای استقرار مجدد قانون اساسی و انتخابات و آزادی مخالفان سیاسی رژیم خود نمود، ظاهراً به بهانه وضع اضطراری، آن را به فراموشی سپرده است و با اعلام حکومت نظامی، ولو برای چند ماه و بدون مشورت یا سایر نیروهای سیاسی کشور، نگرانی محافل سیاسی کویتی را بر انگیزخته است . صحبت از « اسکادرون مرگ » در میان است که به ترور مخالفان و ارباب مردم دست زده است .

هشتم مارس روز جهانی زن

۸ مارس امسال در شرایطی برگزار میشود که جنبش نیرومند زنان درعرصه های مختلف اجتماعی-سیاسی هرچه بیشتر قدرت میگیرد و بعنوان عاملی مهم درجوامع مختلف عرض اندام میکند، دراین راستا دستاوردهای نه چندان زیاد ولی جدی و مهمی داشته است.

بحث ها ومقولات فمینیستی از جمله فمینیزه کردن سیاستی که امروزه در دنیا ازجانب مردان تعیین میگردد، درائر مبارزه جنبش های زنان در فرهنگ سیاسی جا باز کرده ومورد بحث جنبش های مترقی دنیا و احزاب سیاسی میباشد. زنان درپرتو این مبارزه درکشورهای پیشرفته سرمایه داری به مسئولیت های مهمی نرسیده اند که بطور نمونه میتوان از پیروزی زنان حزب دمکرات امریکا درانتخابات محلی ایالت های مختلف و یا پیروزی یکی از شخصیت های فمینیست در ایرلند بعنوان نخست وزیر، بالارفتن تعداد زنان وزیر در کابینه دولتهای اروپایی و پارلمان های اروپایی و نیز در رهبری احزاب سیاسی...یادکرد. پیروزی يك زن در انتخابات نیکاراگوئه و درآسیا پیروزی بیگم خالد پس از ۹ سال دیکتاتوری در بنگلادش از نمونه های قابل ذکر دیگری می باشد.

درکشورما ایران، باحضور مردم درانقلاب، زنان ما نقش بسیار مهم وارزنده ای درمرکز فعالیت ها ایفا کردند که در تاریخ ایران بی سابقه می باشد. متأسفانه با یورش اسلامی به جامعه وبرقراری حاکمیت ج.ا.و زنان مورد ستم و فشار فراوانی قرارگرفتند وبسیاری از دستاورد های جنبش زنان تا آن هنگام زیرپا گذاشته شد. سیاست به پستو کشاندن زنان ازجانب حکومت مرسالار ازفردای انقلاب تا کتون کماکان اعمال شده ومی شود، حقوق زنان بطور وحشتناکی نقض میگردد و حیوانی ترین قوانین مانند سنگسارکردن در موردها اجرا میشود. علیرغم این فشارها وستم ها جنبش زنان سرزمین ما طی نوازده سال گذشته به دستاورد های بزرگی از جنبه مبارزه علیه مظاهر فرهنگ سنتی ومرد سالارانه نرسیده است که تأثیر معین خودرا حتی برمحافل اسلامی نیز گذاشته است. دراین رابطه بی دلیل نیست که بآتوجه به مقاومت های ارتجاعی ملایان علیه هرگونه انعطاف دربرابر زنان، موجوداتی که ازدید آنها عامل و اشاعه دهنده فساد میباشند، اینجا وآنجا شاهد انتقادات مسئولین زن حکومت اسلامی که گذشته از عقاید و افکار سنتی و اسلامی دارای ویژگی زنانه میباشند هستیم.

بطور مثال مریم بهروزی نماینده زن مجلس در رابطه با عدم شرکت زنان درفعالیت های سیاسی-اجتماعی پیشنهاد اختصاص دادن اجباری يك درصد معین هر انتخاباتی به زنان نماینده برای پست های مختلف مملکتی میکند ومعتقد است عدم فعالیت زنان ریشه در فرهنگ مرد سالار جامعه ما دارد ویا آن باید مبارزه کرد. ویا زهرا رهنورد صحبت از فمینیسم اسلامی میکند.

طرح مسئله زنان درجامعه وجود مقاومت علیه پذیرش فرهنگ سنتی و مرد سالار درمیان زنان همانطور که ذکرشد خود زمینه پیدایش بحث ها و جدل های فراوانی در حاکمیت اسلامی شده که روز به روز گسترش مییابد.

صحنیهای اخیر رفسنجانی پیرامون سهل تر کردن رابطه میان زن ومرد که بخاطر پیشبرد سیاست روز خود احتیاج به پشتیبانی بخش وسیعی از مردم و متجمله زنان کشورمان را دارد و درک این مسئله که سیاست توسعه کشور و رابطه باغرب مستلزم رعایت حداقل خواسته های زنان میباشد، خود موجی ازاعتراض ومقاومت میان آخوندهای ارتجاعی که از موضع بنیادگرایانه و رادیکال علیه کوچکترین گشایش پیرامون تعدیل فشار علیه زنان، برانگیخت.

ولی آنها خوب میدانند که مسئله به اینجا ختم نمیشود. دراین رابطه یکی از روشنفکران اسلامی بنام مخملباف، نویسنده وکارگردان، پیرامون بحثی که مجله آدینه با عنوان «سینمای ایران تصویرگر کدام زن ایرانی است؟» می گوید:

«...درصحنه زندگی خصوصی خانواده ایرانی نقش دوم سهم زنان است و نقش اول سهم مردان، همین نسبت درصحنه موارد در سینما هم وجود دارد. از سینمای جوان ایران بگذریم و به سراغ ادبیات دیرپای خودمان برویم.



باوجود آنکه ادبیات ما گاهی فراتراز واقعیات تاریخی قدم برمیداشته وبیشتر نمونه های آرمانی را بررسی میکرده، اما بازهم تا سخن از زن به میان می آید، سهم او نقش دوم است. نمونه های خاص اش موارد عاشقانه که همواره مردان عاشق بوده اند و زنان معشوقه. سهم اول عاشقی از آن مجنون وفروهاد است وسهم دوم از آن لیلی وشیرین. به راحتی میتوانم دراین عشق نقش اسلام را بفرهنگ ادبی ایران انکارکنم چراکه درقرآن نمونه ای خلاف قاعده بالا وجود دارد: زلیخا، زن داستان عاشق است و یوسف معشوق. اینکه عشق را درادبیات و سینمای ایران مثال می آورم تنها بدین جهت است که دراین نقطه خاص تازه نقش زنان ضروری وحساس تر می شود والا درابعاد اجتماعی-سیاسی آنها اصولا یا حضور ندارند یا کمتر حضور دارند. واین برمیگردد به اینکه جامعه ایران جامعه ای مرسالارست و حاکمیت زندگی در همه ابعاد سیاسی-نظامی-اجتماعی-ادبی-تضایی وحتى عشقی اش در دست مردان است. هرچه چشم می اندازید تا نورنست، درخانواده ایرانی نقش اداره ای امور برعهده پدر ودرفقدان او برگردن پسر بزرگتر است. درسطح وسیع ترش برای اداره کل خانواده ایرانی، شاهی لازم بوده است که اصلی ترین شرطش مرد بودن است و به ولیعهدی نیاز بوده است که پسر باشد. ما کجا مثل دیگران ملکه داشته ایم؟ از ملکه سبا درقدیم بگیرید تا ملکه انگلیس در زمان حال ویا کجا شاه و ولیعهد و حتی رئیس جمهور زن داشته ایم؟ مثل پاکستان همین دوران، در همسایگی مان. شاه سابق ایران همسر اولش را طلاق داد به مردم ایران گفت من به ملکه علاقه فراوانی داشتم اما جامعه ایرانی نیاز به ملکه ای دارد که بتواند پسری برای ولیعهدی بزاید، چرا که بخوبی میدانست فرهنگ ایرانی حتی در دوران شاهدوستی اش نمی تواند پذیرای يك ولیعهد دختر باشد. ویا درجای دیگری میگوید، «تعداد زنان نماینده در تمام ادار مجلس و مقایسه آن با تعداد مردان نماینده، نشان دهنده آنست که جامعه ایرانی تا چند درصد زنان را بعنوان موجوداتی که میتوانند فعالیت سیاسی جدی داشته باشند به رسمیت می شناسد. تعداد وزرای زن حتی در دوران پس از مشروطه درکابینه ها به تعداد انگشتان يك دست نمی رسد. درحالیکه لا اقل نیمی از جامعه ایران را زنان تشکیل میدهند...از معاونت محترم سینمایی وزارت ارشاد پرسیدم شما که برای زن اهمیت قائلید، چرا یکی از معاونانتان را از زنان انتخاب نمی کنید؟ گفتند از نظر من زن ومرد برای تصدی این پست از مقام برابری برخوردارند. وازقضا زنان شایسته ای هم برای این موقعیت سراغ دارم که قابلیت و صلاحیت همه جانبه ای دارند اما حوصله حرفهای دور و بوش را ندارم، حق با ایشان است و دراین میان تقصیر با هیچکس جز فرهنگ مرد سالار ایرانی نیست، و تا اتفاقی زیر بنایی در این فرهنگ و باورهای آن نیفتد، ازجمله باور به اینکه زن پیش از هرچیزی يك انسان است و دارای قابلیت گوناگونی جدا از معشوقه بودن و همسری، نمیتوان شاهد حضور عادلانه ایشان درصحنه های اجتماعی بود.»



نامه ای از ایران

رشد کمی و کیفی جنبش زنان از يك سو، و افزایش فشار و محدودیت بر آنان از سوی دیگر، نتیجه تضادی است که در دل انقلاب بهمن نهفته است. این انقلاب از طرفی میلیونها زن را از کج اشپزخانه ها به خیابان ها و محله های مبارزات سیاسی-اجتماعی کشاند و از طرف دیگر به استقرار قوانین و حکومت مرنسالار و عقب افتاده اسلامی منجر شد. به همین دلیل خودآگاهی فزاینده زنان و شرکت مستقل آنان در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پدیده ای رشدیابنده و آینده دار است. طبیعی است که زنان متجدد ایران که از پیش از انقلاب همواره در جامعه نقش مهمی را ایفا کرده اند، اینک نیز در رأس چنین جنبشی باشند.

نمود این مبارزات در محله ادبی بطورمثال در نوشته های شهرنوش پارسا پور که مدتی به جرم نوشتن کتاب «زنان بدون مردان» دستگیر شده بود مشهود است. و با در عرصه سینما پیدایش کارگردانان زن که از دیدگاه زنانه به مشکلات و معضلات اجتماعی و مسائل زنان می پردازند، از دستاوردهای دیگر این مبارزات میباشد.

بطورمثال از کارگردانان زنی مانند، تهیمه میدانی، پوران رخشنده، رخشان بئی اعتماد... نام برد.

تهیمه میدانی کارگردان زن در پاسخ به این سؤال که نسبت به طرح مقوله زن در سینما چه نظری دارید و آیا برای این سینما هویت مستقلی قائلید؟ می گوید، «متأسفانه فرهنگ جامعه ما برای زن آزادی وسیعی قائل نیست. به عبارت دیگر ۹۰ درصد انرژی زنان ایران صرف توضیح دادن اعمالشان می شود و تنها ده درصد قدرت خلاقه و ابتکار عمل برایشان باقی می ماند».

در همین رابطه، مترجم و هنرپیشه زن در بحث مجله آدینه پیرامون «سینمای ایران تصویرگر کدام زن ایرانی است؟» چنین اظهار نظر میکند: «این ملت بر زانوی زن تربیت میشود.

شناختن زن، آموزش مردان در رفتار درست با زن، کندوکاو در اعماق زن، می تواند انقلابی جدی در جهان فیلمسازیها بوجود آورد. زن کارگردان ایرانی نباید جزء استثناها باشد. باید شمار

فیلمسازان زن بالا برود و زنان با فرهنگ باید بسوی شرکت در فیلم های جدی تشویق شوند. اگر قبل از انقلاب میلیونها تومان به من میدادند تا در فیلمی شرکت کنم، شرکت نمی کردم. ولی بعد از انقلاب ورود به سینما را بلامانع می دیدم.

فعالیت زنان ایرانی در خارج کشور نیز بنوبه خود رشد قابل توجهی داشته است. اینان در شکل های مستقل خود چون «جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور» و «کمیته دفاع از

زندانیان سیاسی زن» و... به کارزار برای طرح مسایل شناسایی حقوق خویش دست زده اند. نیز می توان میان جزوات و نشریاتی که پیرامون مسایل زنان انتشار یافته اند به نشریه «نیمه دیگر» - بخاطر عمق درخور تحسینش - اشاره نمود.

قدرت و نقش جنبش زنان در سرنوشت حال و آتی جوامع بشری حایز اهمیت بسیاری است. این جنبش تاکنون در دمکراتیزه کردن حیات جامعه و در تأمین و حفظ صلح نقش مهمی را ایفا کرده است و در آینده نیز خواهد نمود.

از بعد از نماز جمعه رفسنجانی که در آن از ازدواج موقت صحبت کرد، سر و صدای زیادی بهپاشد و موافقتها و مخالفتهای زیادی شد. در برنامه رادیو مردم تلفن میزدند و نظر خویشان را میگفتند. يك بار هم يك زن تلفن کرد و گفت: «آقای رفسنجانی لطفاً توی نماز جمعه تکلیف اون توله سگهایی که از این طریق پس میافتند رو هم روشن کنند» خلاصه مسئله پرچنجالی بود. راستی... هم بالاخره بعد از شش سال دوستی بلا تکلیف با... «موفق شده» با او ازدواج بکنند، بالاخره خانواده دختره با وجود نداشتن کار «درست و حساسی» و نداشتن توان مالی برای اجاره يك آپارتمان، رضایت دادند که آنها ازدواج کنند و آن آنها با... و... و مادرش پنج نفری در يك آپارتمان دو اتاق خوابه، با اجاره خیلی بالا زندگی می کنند و مشکلات و اختلاف زیادی دارند، بعرض این مسائل اتوبوسهای تهران تا دلت بخواد قشنگ شده اند و روی آنها را برای تبلیغات رنگ می زنند و هر چند یکبار تبلیغات جدیدی روی آنها رنگ می کنند. راستی شهریه دانشگاه آزاد را هم گران کردند. علاوه بر مشکل بودن امتحان ورودی دانشگاه آزاد و رشوه های آنچنانی که کمترین نرخ رشوه قبولی امتحان ورودی صد و پنجاه هزار تومان است، شهریه هر ترم، برای هر واحد درسی هفت صد تومان و بیشتر است و تازه با يك و دو واحد برداشت که نمیشود درس خواند. خیلی ها از جمله... و... اول با خرج زیاد بدانشگاه رفتند و با این وضعیت از تحصیل صرف نظر کردند. حالا مشکلات خودمان یکطرف، جدیداً هم تلویزیون يك برنامه آخرب نشون میدهد به نام سراپ که در مورد زندگی ایرانیهای خارج از کشور است یا ایرانیهایی که دوباره به ایران برمی گردند در فرودگاه مصاحبه می کنند و با اشخاصی مصاحبه می کنند که صحبتهایشان آنچنان است که بیننده فکر می کند او دارد به مردم می گوید باید متشکر هم باشند!!!

و منت زیادی هم به سرشان است که در ایران و این وضع که اینها درست کرده اند زندگی می کنند. از زندگی آنها فیلم هم تهیه کرده اند. مثلاً داستان خانواده ای را نشان دادند که همه مریض توی تخت خوابیده و مادرش تنها در خانه است. او بشوهرش تلفن میکند و از او میخواهد که بیاید و بچه را نزد پزشک ببرند ولی شوهر که يك زن در کنار او نشسته، جواب میدهد کارش زیاد است و نمیتواند به خانه برود. از مسافرت و تصادفات رانندگی ایرانیها نشان میدهند. مثلاً در بین راه تصادفی روی میدهد و پدر يك خانواده فلج میشود و در بیمارستان با او رفتار بدی دارند و پزشکان به او کمک نمی کنند.

يك بار بايك مرد در فرودگاه مصاحبه کردند. اومی گفت با همسرش و فرزندانش به سوئد رفت ولی بعد از مدتی تصمیم می گیرد به ایران برگردد. همسرش مخالفت می کند. او می گوید بچه هارا با خود به ایران باز می گرداند ولی زنش مخالف است و بالاخره او بچه ها را می دزدد و به آلمان میآید و با کمک سفارت چ.ا به ایران بازمی گردد.

يك بار با يك زن دیوانه که از امریکا برگشته بود مصاحبه کردند. زن بیچاره تمام مدت از درویشها صحبت میکرد و پرت و پلا میگفت و معتقد بود شوهرش از طریق تله پاتی با خانواده اش در ایران صحبت می کند و میگفت همسایه کناری او مجاهد و همسایه بالایی توده ای و همسایه پائینی فلان و بهمان بودند. خلاصه از حرفهای هیچ چیزی فهمیده نمی شد. با يك مرد دیوانه هم در فرودگاه مصاحبه کردند و از صحبتهای او فقط فهمیده میشد زنش طلاق گرفته و وقتی مصاحبه کننده از او سؤال کرد همسرش الان کجاست، در جواب گفت: « نمی دونم الان حتماً داره با رفیقش عشق میکند » خلاصه این از برنامه تلویزیونی ما و تازه...



با سلاح نژاد پرستی علیه

مرد سالاری !!

در سپتامبر ۱۹۸۸ کتابی با عنوان «بدون دخترم هرگز» در آمریکا و اروپا منتشر شد. این کتاب که جزء پرفروشترین کتابها به شمار میرود، روایتی است از زبان یک زن آمریکایی که همسر یک پزشک ایرانی مقیم آمریکا بوده است. داستان این کتاب در سال ۱۹۸۴، هنگامی که این خانم با همسر و فرزندش برای دو هفته به ایران مسافرت میکنند، اتفاق میافتد. پس از ورود به ایران خانم بتی محمودی درمیابد که همسرش قصد دارد او و دخترش را در ایران نگه دارد و برای همیشه مانع سفر وی به آمریکا شود. برای انجام این قصد طبق گفته های این کتاب، همسر این خانم حاضر بود دست به هرگونه رفتار خشن بزند و به اعمال زور متوسل شود. او را کتک میزد، حبسش میکرد و دختر مشترکشان را از او میگرفت. بتی محمودی در کتاب خود بازگو میکند که او بعنوان یک زن هیچگونه امکانی برای ابراز وجود نداشت چراکه نه دستگاه قضائی ایران و نه خانواده شوهرش حامی او بودند. قضاوت درباره صحت و سقم داستان نوشته شده درباره بتی محمودی و شوهرش برای ما میسر نیست، اما واقعیت این است که روزانه هزاران داستان این چنینی در ایران اتفاق میافتد و زنان کشور ما در شرایط بسیاری دشواری از ستم مرد سالارانه رنج میبرند. داستان زندگی آنها تراژدیهای دردناکی است که تصورش برای اکثر خوانندگان اروپائی غیرقابل تصور میباشد. ولی کوششی که در این کتاب از جانب بتی محمودی برای بازگ کردن مسائل و مشکلات ایرانیان بخصوص زنان میشود، بهیچوجه احساس همدردی خوانندگان را با زن ایرانی بر نمی انگیزد، بلکه به ترس و وحشت از ایرانیان و بطور کلی «جهان سومی ها» در افکار عمومی دامن میزند. لحن نوشته او و برخوردش با ایرانیها کاملاً نژاد پرستانه است و برای تحقیر ایرانیان از کلماتی مانند «رفتار غیر متمدنانه»، «بوی گند آمدها» و «وراجیهای بی انتهای ایرانیها» استفاده می کند و پروا ندارد که آنان را «کرم خور و سوسک خور» بنامد. او که خود را سبیل فدائکاری آمریکائی علیه جامعه ای «بی تمدن، سنتی و وحشی» میداند، کوشش میکند با طرح موقعیت اجتماعی اسف انگیز زنان در ایران، داستان زندگی را به جدال میان دو فرهنگ «دنیای متمدن» و «دنیای وحشی» تعمیم دهد و از موضع نژاد پرستانه که خود ریشه در تفکر پدرسالارانه دارد، در خدمت همان سیستم مرد سالار عمل میکند.

جنگ در خلیج فارس

و

زنان در جهان

باشروع بحران در خلیج فارس و همزمان با نزدیکی و بالاگرفتن خطر جنگ، زنان در کشورهای مختلف جهان نقش بسیار فعالی را در جنبش صلح ایفا کردند. آنچه این روزها پیش از گذشته وبخصوص در مقایسه با جنبش جهانی علیه جنگ ویتنام بچشم میخورد شرکت مستقل زنان و سازمانهای آنان علیه جنگ از موضع «زنان علیه جنگ مردان» بود. زنان ایرانی که خود در کنار از دست دادن بسیاری از شوهران و فرزندان شان، تجربه دردناک فجاجیب جیبه های جنگ ۸ ساله را پیش رویشان دارند، طبیعی است که از این قاعده مستثنی نیستند و در همه حرکت های اعتراضی علیه جنگ،

زنان ایرانی که خود در کنار از دست دادن بسیاری از شوهران و فرزندان شان، تجربه دردناک فجاجیب جیبه های جنگ ۸ ساله را پیش رویشان دارند، طبیعی است که از این قاعده مستثنی نیستند و در همه حرکت های اعتراضی علیه جنگ،



زنان سیاهپوش چند سالی است که جمعه ها در اورشلیم، تل آویو و سایر شهرهای اسرائیل برای اعتراض به سیاست سرکوب و اشغال سرزمینهای اشغالی فلسطین، در میدانها به اعتراض صف می کشند. در اینجا باید بویژه از آن عده از زنان سیاهپوشی نام برد که با وجود جو ترور و خفقان که در نتیجه موشک باران عراق بوجود آمده بود، با شجاعت سنت تظاهرات با لباس سیاه در روز جمعه را ادامه دادند. در آن هفته هامردم جهان در شهرهای اسرائیل، شهرهای مرکزی اروپا و آمریکا شاهد اعتراض صفوف زنان سیاهپوش این کشورها بودند.

همزمان با این فعالیت نشستی در ژنو که بدعوت «سازمان بین المللی زنان برای صلح و آزادی» WILP و سازمان «زنان برای امنیت متقابل» برهبری مارگریتا پاپاندرئو و «فدراسیون زنان دموکرات» انجام گرفت. این کنفرانس موفق شد که طی قطعنامه ای با عنوان «علیه استفاده از UNO بعنوان ماشین جنگی» به نمایندگان شورای امنیت سازمان ملل علیه جنگ بکار خود پایان دهد.

البته باید عنوان کرد که مخالفت زنان فمینیست عرب علیه محکومیت صدام و علیه محکومیت موشک زدن به اسرائیل- حتی از طرف زن نویسنده فمینیست معروفی چون نویسنده مصری نذال مسعودی- که این جنگ را «جنگ کلنیا لیسم غرب علیه خلق های عرب می نامیدند، باعث شد مایا زهاریت از گروه «زنان سیاهپوش اسرائیلی» که ۳۰ سال است علیه سیاست اشغال سرزمین های عربی اعتراض می کنند، حاضر نشود زیر قطعنامه را امضاء کند و فقط نام خود را بعنوان ناظر در جلسه نوشت. روند این نشست بتهنایی نشان از یفرنج شدن شرایط در هنگام جنگ حتی میان زنان صلح دوست است، گردآوری این زنان در جلسه ای مشترک و دیالوگ مشترک، نشان از دنیای دیگری داشت.

اتفاقی نیست، کتابی که از نظر ادبی در سطح نازلی قرار دارد، ناگهان از پرفروشترین کتابهای دنیا میشود. این کتاب زمینه ساز همان جنگهای صلیبی است که یکبار دیگر با لشکرکشی علیه جنوب درس «تمدن و فرهنگ» به «دنیای بی تمدن دمنش» میدهد. در این رابطه بی دلیل نیست که هر روز جو ضد خارجی در کشورهای غربی افزایش پیدا میکند.

تبلیغات این چنینی کوششی است در جهت آماده کردن افکار عمومی برای پیشبرد سیاست هژمونی طلبانه آمریکائی در رابطه با برقراری «نظم نوین جهانی»



شکنجه علیه زنان

سازمان عفو بین الملل:

در بیش از ۴۰ کشور دنیا حقوق بشر بطرز وحشتناکی پایمال میشود!

در بسیاری از کشورهای دنیا زنان از شکنجه های جنسی وحشیانه ای از جانب سربازان و مأمورین زندانها رنج میبرند.

در هندوستان، بطور مثال طبق اولین گزارش وسیع سازمان عفو بین الملل در رابطه با نقض حقوق بشر مورد زنان، تجاوز جنسی در زندانها بشکل وسیعی اعمال میشود، و این تقریباً به یک جنایت روزمره تبدیل شده است. خیلی از زنانی که، حامله دستگیر میشوند و یا بر اثر تجاوز در زندان حامله میشوند، بدلیل شکنجه های جنسی و کمبود مراقبت های پزشکی، فرزندان بی جان بدنیا میآورند.

گزارش ۱۵۲ صفحه ای سازمان حقوق بشر که هفتم ماه مارس بمناسبت روز جهانی زن به کمیسیون زنان سازمان ملل متحد تقدیم شد، صحبت از نقض شدید حقوق بشر در بیش از ۴۰ کشور دنیا میکند.

کودکان و دختران جوان، و همینطور زنان باردار و زنان سالعند قربانیان این جنایات میباشند. زنان بدلیل داشتن فعالیت سیاسی، زندانی و شکنجه میشوند، در اغلب موارد نیز بدلیل جنس یا نقششان در خانواده و جامعه تحت تعقیب قرار میگیرند.

در چین و برمه سابق زنان سیاسی فقط بدلیل فعالیت مسالمت آمیز پشت میله های زندان پسر میبهرند. زنان سیاه-آفریقائی، اهل موریتانی، هدف تیراندازی سربازان قرار میگیرند، در ترکیه

دانشجویان زن در زندانها شکنجه میشوند. همینطور بسیاری از زنان فراری از نظر جنسی مورد تهدید قرار میگیرند.

طبق اطلاع سازمان ملل متحد، تجاوز به زنان توسط مأموران امنیتی، خود دلیلی برای فرار این زنان از کشورشان میباشد.

بر اساس گزارش سالانه سازمان عفو بین المللی، در ایران نیز حقوق فردی و اجتماعی زنان به شدت پایمال می شود. این گزارش حاکیست که در سال گذشته زنان زیادی به جرم فحشا و یاحتی به این دلیل که به شوهرانشان خیانت کرده اند، در ملا عام سنگسار شده اند. برای نمونه در آوریل سال گذشته ۱۲ زن و ۳ مرد در استادیوم ورزشی بوشهر سنگسار کرده اند. گزارش همچنین به مواردی اشاره می کند که در آن تماشاگران نیز به طور مستقیم در عمل بریزمنشانه سنگسار کردن شرکت نموده اند. سازمان عفو بین المللی در گزارش خود به زنان زندانی در ایران اشاره می کند و از لیست ۱۰۰ نفره ای یاد می کند که اکثر قریب به اتفاق آنان صرفاً به دلیل داشتن عقاید مخالف و بدون اینکه به مبارزه قهرآمیز علیه رژیم متوسل شده باشند، در زندان اوین بستمیبرند.

طبق گزارش این سازمان بسیاری از زنان زندانی سالها پیش در محاکمات فرمایشی و برق آسا به حبس های چند ساله محکوم شده اند و رژیم جمهوری اسلامی حتی پس از طی شدن دوره محکومیت آنان، حاضر به آزاد کردنشان از سیاهچالها نیست.



جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور

کاش دنیا دست زنها بود، زنها که زائیده اند یعنی خلق کرده اند و قدر مخلوق خوبشان را میداندند. قدر تحمل و یکنواختی و برای خود هیچکاری نتوانستن را. شاید مرد ها چون هیچوقت عملاً خالق نبوده اند، آنقدر خود را به آب و آتش میزنند تا چیزی بیافرینند. اگر دنیا دست زنها بود، جنگ کجا بود؟

سوشون-سیمین دانشور

جنگی که هم اکنون در خاور میانه ساکنین این منطقه را به خاک و خون کشیده و سایه مرگبارش شعله های زندگی را در انسانهای کوچک و بزرگ، در طبیعت و هر آنچه که زنده است، خاموش میکند، جنگ مرگ بر علیه زندگی است. جنگی است بین دولت مردان مرد سالار و قدرت طلب که از اعمال هیچگونه جنایت فجیعی برای تحکیم حکومت و منافع خود فروگذار نیستند، جنایتی که در درجه اول گریبانگیر مردم ساکن در خاورمیانه و در درجه دوم نابود کننده محیط زیست تمامی ساکنان کره زمین میباشد.

بنظر ما اینکه در هیچ جنگی برنده ای وجود ندارد امری است واضح، ولی برای درک این اصل بایستی دولت مردان شیوه تفکر، جهان بینی و منطق کوتاه نگرانه خویشتر را تغییر داده ولذت زنده بودن را در راه زندگی بخشیدن و نه در راه به برده گرفتن انسانهای دیگر بدانند. برخلاف آنچه که دستگاههای تبلیغاتی غرب به افکار عمومی دنیا تحمیل میکند، قتل عام ملت عراق ضامنی برای ایجاد صلح در خاورمیانه وحل و فصل مشکل اعراب و اسرائیل نمیباشد. برعکس، این قتل عام باعث پرورش نطفه نفرت و انزجار هرچه بیشتر مردم منطقه از غرب و دولت اسرائیل میباشد.

نیافتن راه حل مسالمت آمیز در منطقه، بمباران مردم بی دفاع عراق که خود در زیر فشار دیکتاتوری «صدام» بستمیبرند، استقرار نیروی نظامی آمریکا و متفقینش در منطقه خاورمیانه و همچنین مسلح کردن اسرائیل، عوامل تعیین کننده رشد هرچه بیشتر مذهبیهون سنت گرا در خاورمیانه میباشد و بدین طریق نیروهای دمکراتیک و صلح طلب منطقه بیش از پیش زمینه رشد اجتماعی- سیاسی خود را از دست خواهند داد. بدین علت ما سیاست آمریکا و حامیانش را برای به اصطلاح آزاد کردن کویت و برقراری صلح در منطقه و همچنین تجاوز دولت دیکتاتوری صدام به کویت رامحکوم می نمائیم.

-ما خواهان قطع فوری جنگ و عقب نشینی تمامی نیروهای مسلح از منطقه هستیم.

-ما خواستار رسیدگی فوری به وضع مجروحین، آسیب دیدگان جنگ، آوارگان و پناهندگان عراقی در مناطق همسایه هستیم.

-ما خواهان تشکیل کمیته بین المللی از نیروهای دمکرات برای مذاکره و برقراری صلح در منطقه هستیم.

-ما خواستار حل هرچه سریعتر مسئله فلسطین می باشیم

انگیزه های جنگ خلیج فارس

به غرب (تظیر مخلوق مصنوعی همچون کویت)، ولی برای آمریکا مسئله بیش از اینها است. این دیگر تلاشی در جهت اعمال آقایی بردنیا و طبعاً یافتن بهانه جدیدی جهت میلیتاریسم میباشد که برای کاهش مسابقه تسلیحاتی با شرق در معرض خطر جدی قرار گرفته است.

جهان غرب که بطور دوفاکتور اشغال ساحل غربی را پذیرفت، هیچ حق اخلاقی برای طلب خروج عراق از کویت ندارد، همانطور که صدام نمی تواند بعد از اشغال کویت از اسرائیل بخواهد از مناطق اشغالی خارج شود. استنفک ایالات متحده از پذیرش این امر که میان اشغال کویت و اشغال مناطق ساحل غربی و غزه ارتباط وجود دارد، علاوه بر اینکه مانع حل صلح آمیز مشکل شد، بلکه نشانگر دورویی اخلاقی ایالات متحده نیز می باشد. گالتونگ نتیجه می گیرد که صدام حسین يك آتش سوزی معمولی جنگل نیست که بسادگی خاموش گردد، او گدازه خروشان آتش فشانی فعال و در حال انفجار میباشد.

فالك تاكيد می كند كه نه ایالات متحده و نه متحدان اروپایی اش كوچكترین تلاشی برای حفظ اتوریته سازمان ملل هنگام حمله صدام حسین به ایران بعمل نیاوردند. برعکس، آنها باسکوت خود به تجاوز او صحنه گذاشتند و بالاتر از آن به او سلاح فروختند. فالك می نویسد که اسرائیل بطور دائم قطعنامه های سازمان ملل را بدون كوچكترین مجازاتی زیر پا گذاشته است و برعکس همواره به حمایت ایالات متحده در این راه متکی بوده است. او به این علت که سازمان ملل تنها در مواردی که باب طبع ایالات متحده بوده مورد حمایت آن قرار گرفته، چندان نسبت به این نظر که حادثه اشغال کویت نقش سازمان ملل را بطور بارزی مهم تر کرده چنان خوشبین نیست. بنظر جومسکی، نظم جدید جهانی با سقوط شوروی مشخص می شود و نتیجه منطقی این سقوط آنست که قدرت نظامی ایالات متحده دیگر نمی تواند علیه رقیب دیروزی بکار رود و باید بسراغ چاره دیگر رفت.

مجموعه مقالات با این نقل قول از هنری کسینجر زینت داده شده است: «بنیادی ترین مسئله سیاسی تحت کنترل درآوردن شر و بدی نیست، مسئله اصلی محدود کردن عدالت است.» شاید این سخن برای پرزیدنت بوش قابل مطالعه باشد.

مترجم-ح.ب

خروج از انزوا... بقیه از صفحه ۷

نکردا در این اجلاس که علاوه بر پیام رهبر انقلاب و نیز پیام ولایتی، حجت الاسلام ابراهیمی، «نماینده مقام رهبری در امور افغانستان» نیز شرکت فعال داشت، جمع کثیری از روحانیون شیعه افغانی حضور داشتند و در قطعنامه پایانی اش، ضمن غیر قانونی شمردن رژیم کابل، خواهان حمایت از حزب وحدت اسلامی افغانستان، بعنوان تنها نماینده قانونی شیعیان افغان گردیدند.

شواهد نشان میدهند که امر طراحی سیاست خارجی دولت رفسنجانی، گرچه اینجا و آنجا با مخالفت هائی روبرو میشود، اما رویهمرفته مزاحم پر قدرتی در مقابل خود ندارد و پیرویه

تغییری ایجاد نمی کند که اقتصاد ایالات متحده بطور تعیین کننده ای بر منابع مواد خام کشورهای جهان سوم متکی است. بعنوان مثال، کویت دارای منابع نفتی معادل ۹۶/۵ میلیارد بشکه است که برابر با مجموع منابع نفتی دریای شمال و شوروی است. ایالات متحده نیمی از نفت خام خود را از خاور نزدیک تأمین می کند و ۲۵٪ کل منابع انرژی جهان را مصرف می کند، در حالیکه بیشتر از ۵۰٪ جمعیت جهان را ندارد.

مطابق مدل ژنو-استراتژیک، کشورهای دارای ارتش های نیرومند در جهان سوم بزرگترین تهدید علیه ایالات متحده و جهان غرب محسوب می شوند. بنابراین جنگ علیه عراق می تواند درس عبرت دهشتناکی برای تهدید کنندگان باشد. درست قبل از اشغال کویت توسط عراق رهبران نظامی ایالات متحده دائماً از ضرورت حفظ نیروهای مسلح ایالات متحده جهت توانائی در مقابل با ارتش های کشورهای میلیتاریزه شده جهان سوم داد سخن میدادند. پروفیسور کلاِر Clare نتیجه می گیرد که امریکائی ها با میل و رغبت در مورد انگیزه های شریفی تظیر صلح و پولورالیسم و همکاری صحبت می کنند. ولی البته این نحوه سخن گفتن تنها پوششی است بر این واقعیت که آنها تنها در پی صلح به خاطر صلح نیستند، بلکه بیشتر در پی حفظ موقعیت ایالات متحده بعنوان ابر قدرت مسلط پر جهان می باشند. او از کالین پاور Colin Power سرفرماندهی ارتش آمریکا نقل قول می آورد که در سال ۱۹۸۹ اظهار داشت: «ما بایستی بر سر در خویش تابلویی نصب کنیم که بر آن نوشته شده، اینجا ابر قدرتی زندگی می کند که دیگر مستقل از اعمال اتحاد شوروی عمل می کند، کلاِر بر آنست که ابر قدرت بودن با تمام مخاطرات ناشی از آن خود به يك هدف بدل شده است.

نتیجه تبیی مدل ژنو- استراتژیک این است که ایالات متحده اجباراً بایستی نقش ژاندارم جهانی را برعهده گیرد. ولی از آنجائیکه کسر بودجه عظیم و بدهی های هنگفت دولتی اجرای این هدف را دشوار می کنند، بایستی منابع اقتصادی دیگری را جستجو کرد. عربستان سعودی بعنوان مثال ماهانه ۲ میلیارد دلار برای عملیات «طوفان صحراء» می پردازد و کویت نیز باحسابهای سرسام آوربانکی خویش سهم خویش را ادا میکند، میالغی که می توانست برای غلبه بر عقب ماندگی کشورهای فقیر عربی در خاور میانه بکار آید.

دان اسمیت، یکی دیگر از نویسندگان مجموعه مقاله های یاد شده اشاره می کند که ابر قدرتی که میخواهد ژاندارم جهانی باشد، در عمل به سرباز مزدوری تبدیل شده که خرج خود را از دیگران تأمین می کند.

جان گالتونگ بر این باور است که برای ایالات متحده و بقیه جهان غرب مسئله یکسان نیست. برای بقیه جهان غرب مسئله عبارت است از جریان دائمی نفت و قیمت ارزان برای آن و حفظ مخلوقات تا مغز استخوان وابسته و وفادار

نشریه دانمارکی واندکوستن Vandkusten وابسته به مرکز تحقیقات جنگ و صلح در کپنهاک، تنها چند روز قبل از آغاز جنگ خلیج فارس مجموعه مقالاتی از تحلیل گران برجسته امور بین المللی در مورد ریشه های بحران خلیج فارس درج کرده است. یواکیم اسرائیل Joakim Israel خلاصه ای از این مقالات را از نشریه سوئدی G.P. چاپ کرده است. مقالات مزبور که از سوی برجسته ترین کارشناسان امور بین المللی از جمله پژوهشگر آمریکائی تائوم جومسکی Naom Chomski، پروفیسور آمریکائی مایکل کلاِر Michael Klare از دانشگاه آم هرست، Amhearst و کارشناسان امور بین المللی ریچارد فالك J. Gasthung، و جان گاستونگ J. Gasthung، دان اسمیت Dan Smith نوشته شده حاوی نکات مهم و مستدل در مورد وضعیت جهانی در پی فروریزی بلوک شرق و جنگ خونین خلیج فارس میباشد.

نظر به اهمیت این مواضع و جنبه های جدید و تا بحال شناخته نشده از ریشه های بحران خلیج فارس و ارتباط آن با فروریزی بلوک شرق خوانندگان را به مطالعه این مقاله دعوت می کنیم.

xxxxxxx

طبق اطلاع مطبوعات، پرزیدنت بوش در همان ماه اوت تصمیم خود را برای آغاز جنگ با عراق گرفته بود. چرا ایالات متحده این چنین عجله داشت و اجازه نداد مجازات های اقتصادی تأثیر کامل خود را بر جا گذارند؟ پاسخ به این سؤال را می توان از مقالات جومسکی، کلاِر و دیگران دریافت کرد.

پروفیسور کلاِر Klare با تحلیل نول استراتژیک آمریکا در پی پایان جنگ سرد، و با ارائه فاکت ها و نقل قول های دقیق نشان میدهد که در ایالات متحده به هیچ وجه از پایان جنگ سرد احساس راحتی و آرامش نست نداد. با پایان جنگ سرد همه مشروعیت ها در قدرت بخشیدن به دستگاه جنگی از میان میرفت. حال که تهدید شوروی وجود ندارد، نیاز به تهدید از سوی دیگر احساس می شود. ناسیونالیسم عرب، بنیادگرایی اسلامی و عراق به بهترین وجهی آن بهانه مصنوعی برای اینکار است. اشغال کویت از سوی صدام حسین در حقیقت استراتژی جدید آمریکارا در عمل متحقق ساخت.

در واقعیت امر صحبت بر سر دو استراتژی بود. یکی ژنو-اکنومیک Geo-economic که از سوی محافل وال استریت دنبال می شد و بر ضرورت تمرکز نیرو جهت تغییر منابع آمریکا و نوسازی آن به منظور مقابله با رقابت فزاینده اروپا و ژاپن تأکید داشت، و دیگری یعنی ژنو-استراتژیک که از جمله از سوی بوش حمایت می شد، بر ضرورت بکارگیری منابع ایالات متحده جهت تقویت نیروهای مسلح آمریکا جهت کنترل و حفاظت از منابع حیاتی مواد خام غرب و راههای بازرگانی آن در برابر تهدید های محلی تأکید داشت. سناتور مک کین Mc Cain در ژانویه ۱۹۹۰ نوشت که گلاسنوست در این حقیقت

جنگ خلیج فارس

و

نظم نوین بین‌المللی

جنگ خلیج فارس را باید اولین بحران بزرگ دورانی به حساب آورد که آنرا «پایان جنگ سرد» و خاتمه جهان «دو قطبی» نام داده اند؛ دورانی که در آن سخن از استقرار «نظم نوین بین‌المللی» در میان است. بحران خلیج فارس برای نخستین بار در این «دوران نو» تعادل نیروها در سطح جهان، عملکرد و جایگاه آنها را، به وضوح به نمایش گذاشت.

آنچه در خلیج فارس گذشت و می‌گذرد، در اذهان توده‌های جهان سوم و به ویژه مردم منطقه تأثیرات عمیقی برجا نهاده است. اولین شعر «نظم نوین بین‌المللی»، در میان خون و آتش و ویرانی پا به عرصه وجود گذاشت. سازمان ملل که می‌بایست در این «نظم نوین» نقش برجسته‌ای در حل و فصل مسائل و تحقق بخشیدن به منشور خود ایفا کند، در عمل به «کلاه شرعی» این جنگ تبدیل شد. سازمان ملل متحد، بجای آنکه برابر منشور خود «بشریت را از بالای جنگ حفظ کند»، خود لباس رزم به تن کرد و فرمان آتش داد.

امروز با پشت سر گذاردن تجربه کویت و خلیج فارس بسیاری از جهان سومی‌ها و همچنین افکار عمومی سایر کشورها بدرستی از خود می‌پرسند، آیا پایان جهان دو قطبی به معنای سلطه و آقای یك قطب نیست؟ آیا توانایی اقتصادی و نظامی این قطب در حقیقت به او اجازه نمی‌دهد يك تنه سکان رهبری جهانی را که فقر و بحران در بخش عمده آن بیداد می‌کند، به دست گیرد و «قانون» خود را به نام قانون بین‌المللی بر همگان تحمیل کند؟ تأمل جدی در بحران خلیج فارس جای نگرانی‌های جدی در این زمینه باقی می‌گذارد.

—

باتقسیم کاری که میان «رهبرمعلم» و «رئیس جمهور محبوب» انجام گرفته، اولی امر فحش و فحشیت دادن به استکبار جهانی را بعهده گرفته و دومی امر ایجاد و استحکام روابط برادرانه با آنان را تعقیب میکند!

گرچه، اینجا و آنجا، کسانی از جناح رقیب، ضمن مجیزگوئی و تعارف بسیار، برخی از موضع گیری‌ها و سخنان رفسنجانی و اطرافیان‌ش را مورد انتقاد قرار میدهند، اما میتوان گفت که مساعد بودن اوضاع پلنگ دولت رفسنجانی، انزوای آنان را-لااقل در عرصه سیاست خارجی-هرچه بیشتر میسازد.

پ-لوند

از سازمان ملل شروع کنیم. قدرت اصلی در این ارگان در حقیقت در دست پنج عضو دائمی شورای امنیت است که سه تائی آنها به طور مستقیم درگیر جنگ بودند و لذا هیچ تصمیمی بدون توافق آنها به تصمیم «سازمان ملل» تبدیل نمی‌شد. هیچگاه معلوم نشد که آیا قطعنامه ۶۶۱ شورای امنیت در باره محاصره اقتصادی عراق چه نتایجی دربر داشت و آیا توانست مؤثر باشد یا خیر؟ یا چگونه شورای امنیت قادر است قطعنامه‌ای دربارہ کاربرد زور برای رسیدن به هدف مشخصی، تصویب کند، بدون آنکه در آن صحبتی از محدوده زمانی، دامنه و چگونگی استفاده از «زور» روشن شده باشد. حتی قطعنامه ۶۷۸ در تعیین اهداف کاربرد زور هم خط روشنی ندارد (آنجا که صحبت از مستقر کردن صلح و امنیت بین‌المللی در منطقه است).

همه اعضای شورای امنیت به خوبی می‌دانستند که در واقع این قطعنامه چراغ سبز به دولت امریکا برای شروع عملیات نظامی است که از همان ۳ اوت تدارک آن آغاز شده بود. ویلیام ویستر رئیس سیاطی گزارشی به کنگرس امریکا در نیمه دسامبر تأکید می‌کند که «محاصره اقتصادی تأثیرات جدی بر اقتصاد عراق برجا گذاشته، ۱۰۰ در صد صادرات و ۹۰ در صد واردات را در بر می‌گیرد و سه تا شش ماه دیگر زمان لازم است تا همه اثرات آن آشکار شود» (تایم-۱۷ دسامبر ۱۹۹۰) اما همه شواهد نشان می‌دهند که امریکا از این ماجرا فقط به دنبال آزاد سازی کویت نیست و آشکارا خود را برای جنگ آماده می‌کند.

هنری کیسینجر در نیوزویک ۱۰ دسامبر می‌نویسد: «فکر می‌کنم که محاصره اقتصادی عراق را وادار به مذاکره می‌کند ولی ما به هدف هایمان دست نخواهیم یافت». این هدف‌ها کدامند؟ رهبران امریکا هیچیک پنهان نکرده اند که از جمله این هدف‌ها ناپدید کردن امکانات نظامی عراق و ایجاد تعادلی جدید در منطقه است. بوش در سخنرانی ۱۹ ژانویه خود آشکارا صحبت از ناپودی نیروی نظامی عراق، حتی در صورت تخلیه کویت می‌کند و ریچارد نیکسون این سیاست را «استقرار صلح برای نسل‌های آینده و فرزندانمان» می‌نامد. و طبیعی است وقتی امریکایی‌ها هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای خود صحبت از امنیت و صلح می‌کنند، این حرف‌ها چه مفهومی دارند.

بدین ترتیب بود که بنام اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت جنگ در خلیج فارس

«اجتناب ناپذیر» جلوه داده شد. در جریان جنگ ده‌ها هزار نفر کشته شدند و بخش بزرگی از منابع اقتصادی منطقه از میان رفت. در حقیقت بدبینی افکار عمومی منطقه و بسیاری دیگر از مردم جهان به این «نظم نوین» از چنین واقعیت‌های روشنی ناشی می‌شود. در جریان اشغال کویت، نه امریکا، نه انگلیس و فرانسه، و نه سوریه در موقعیتی قرار نداشتند که به مردم جهان درس اخلاق و «حقوق بین‌المللی» بدهند. اگر از چاد، لبنان، پاناما، گرانادا سخنی به میان نیاوریم، در همین منطقه خاور میانه، اسرائیل ده‌ها سال است که قطعنامه‌های سازمان ملل را اجرا نمی‌کند که هیچ، سیاست‌هایی در جهت خلاف آنها پیش می‌برد، اما جامعه بین‌المللی و در رأس آنها امریکا چه واکنشی نشان داده اند؟

رسانه‌های غرب این روزها در باره سنگدلی صدام و حکومت توتالیتر بغداد زیاد سخن گفته‌اند، اما آیا در باره استبداد قرون وسطایی حاکم بر عربستان هم کسی حرف می‌زند؟ در باره شاهزاده‌های کویت چطور؟ در باره حافظ اسد چطور؟ مگر تا دیروز همین صدام سرگلی فرانسه و غرب نبود و حافظ اسد «تورریست» و «دیکتاتور»؟

نگرانی بسیاری از مردم این است که «نظم نوین بین‌المللی» صاف و ساده به وسیله‌ای برای تحمیل سلطه کشورهای بزرگ سرمایه داری بر جهان تبدیل شود. این نگرانی به ویژه در شرایط بحران دامنه دار اقتصادی در جهان و سلطه بی‌چون و چرای کشورهای بزرگ صنعتی بر اقتصاد جهانی و ناتوانی کشورهای مانده شوروی دارای زمینه‌های عینی بسیار جدی است. وقتی رئیس جمهور فرانسه در صحبت تلفنی با رفسنجانی گوشزد می‌کند که «ایران باید در امنیت آتی خلیج فارس نقش مهمی ایفا کند» یا رئیس کمیسیون خارجی مجلس این کشور از «نوعی یالتای بعد از جنگ» صحبت می‌کند و یا امریکایی‌ها آشکارا می‌خواهند در باره میزان قدرت نظامی هر کشور منطقه رأسأ تصمیم بگیرند و انگلیسی‌ها از ضرورت استقرار يك نیروی نظامی غربی در منطقه سخن به میان می‌آورند، ما مردم منطقه حق داریم بپرسیم پس ماچی؟ آیا نظم نوین بین‌المللی به معنای آنست که باز هم قدرت‌های بزرگ برای ما تصمیم بگیرند منتها نه در دو قطب بلکه همه یا هم در يك قطب؟

«نظم نوین بین‌المللی» به خودی خود امری مثبت برای جهان سوم عقب مانده، جدا از هم و دیکتاتور زده نیست. این نظم باید در عمل بتواند نشان دهد که در جهت بهبود وضع جهان گام بر می‌دارد. اگر این نظم بخواهد در خدمت منافع دولت‌های بزرگ، شرکت‌های عظیم صنعتی، تجاری و نفتی باشد، نوین بودن آن فقط در ترک‌تازی غرب خواهد بود و گرنه همه چیز به روال همان «نظم کهن» به پیش خواهد رفت.

س. نورسته

مهدی اخوان ثالث (امید)

به روایت رضا مرزبان

۳

بهار سال ۲۶ بود که عماد را پیدا کردیم. عماد به سال - و پر واضح است که به بالا و قامت - از ما بسی بزرگتر بود. و علاوه بر غزل هایش، مثنوی « شبی بر مزار خیام » او، زبان به زبان می گشت. شهریور آن سال من از مشهد رخت سفر بستم؛ امید ماند و عماد و انجمن ادبی خراسان. امید که هنرستان را تمام کرده بود به عزم گذراندن رشته ادبی، به دبیرستان شاهرضا رفت. همان سال بود که بر عماد و عشق شور انگیزش آن ماجرای تلخ و شوم گذشت.

در دبیرستان شاهرضا، امید با محمد قهرمان، هم کلاس شد؛ نجیبی، آرام، درون جوش و برون خموش. و نیز با محمد حبیب الهی و آمیزش او با انجمن ادبی خراسان فزونی یافت. شاعر جوان، مطلع نظرشاعران و استادان پیر بود. و با آنکه چانش فضای محافظه کار انجمن را بر نمی تابید، بحث های انجمن در فن شعر، برایش مفتنم بود. و بیرون انجمن، با سخن گفتن طنز و شوخ، از « اساتید »، بار محافظه کاری انجمن را که بر چانش سنگینی می کرد، بیرون می ریخت.

سال تحصیلی گذشت و امید، کار دبیرستان را به پایان نبرد. و با نشواریها که در زندگی داشت، ترک دبیرستان کرد و برای شرکت در قرعه کشی خدمت وظیفه، به تهران روانه شد. در تهران، ما هم را باز یافتیم. هفته یی با من و در دفتر روزنامه، زندگی کرد. و بعد با آن دوست هنرستانی سبزواری - نیی پور - که در فضای نیمه روستایی آن سری پل چوبی (آنجا که می رفت خیابان گرگان بشود) کلبه یی در اجاره داشت، هم خانه شد.

گنجایش دانشکده افسری برای پذیرفتن دیپلمه های وظیفه محدود بود، هر سال به انبوهی از دیپلمه ها در قرعه کشی، معافی « موقت » می دادند و اندکی را می بریدند. دیپلمه های رها شده از خدمت، یا آنها که خدمت را یا درجه ستوان سومی به پایان برده بودند، سرگردان خیابان ها و اداره ها، پی کار می گشتند.

دانشکده افسری شهرستانی، که جوانان رغبتی به آن نشان نمی دادند، برای تکمیل کادر دانشجویی خود، دیپلمه های هنرستان صنعتی رانیز می پذیرفت. و دیپلمه های هنرستان، که جایی کار پیدا نمی کردند، آخرین انتخابشان، آنجا بود.

امید و دوست سبزواری او، در قرعه کشی، معاف موقت شدند و آن دوست، راه دانشکده شهرستانی را هموار یافت و به آنجا رفت. و امید به جست و جوی کار راه افتاد. چندین بار به کلوب حزب رفت. و به یاد ندارم که « لطف الله مجاب » را دید یا نه، اما می دانم که با « احسان طبری » ملاقات داشت. احسان، آن زمان چهره درخشان روشنفکری و هنر چپ، به شمار می آمد. سخن رانی او، در کنگره نویسندگان ایران، مقالاتش در مردم ماهانه، داستانش، در مردم آدینه، و کتابش « شکنجه و امید »، او را چهره آرمانی هنرمندان جوان، و آموزگاری پر کار برای نسل جوان، ساخته بود. در خیابان هم که راه می افتاد، عده یی جوان شاعر و نویسنده، او را در میان می گرفتند.

اول بار که امید، برای یافتن کار پیش احسان رفته بود، طبری برایش به جهانگیر بهروز - سردبیر قیام ایران - و به کسی در روزنامه « صدای وطن » سفارش کرد، و در رفت و آمد های چند باره به کلوب، اخوان با نوشتن داستانی در باره بلیط بخت آزمایی و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، نوق قصه نویسی خود را آزمود. و در همین دیدارها چند جوان را - که به زودی یلان نام آوری در قصه پردازی، ترجمه و روزنامه نویسی شدند - گرداگرد طبری شناخت. و همیشه از یکی از آنها

آزردگی داشت که: بعد ها، با نام مستعار « ا. امید » قصه می نوشت. امید که به دیدار طبری می رفت و « امید » هم نامیده می شد، از این آزرده خاطر بود که آن قصه پرداز و مترجم، همیشه در محفل طبری حاضر بود و می شنید که طبری، او را به نام « امید » مخاطب قرار می دهد، و یا این آگاهی، بازبدها « ا. امید » را برای خود برگزیده بود.

با همه قناعت جاری در زندگی، باز، فقر زور آور بود، و نامه ها که از مشهد می رسید پر اندرز: که پسر می تواند به دفتر « منوچهر خان » وزیر بهداری برود. پدر، با خانواده « منوچهر خان » صحبت کرده است و آنها تأکید کرده اند که پسر پیش منوچهرخان برود. دکتر، پسر را می شناسد و برایش کاری خواهد کرد. و او، پسر سر حرف شنیدن نداشت، و سر سرپیچیدن از ابرام های پدر هم. سرانجام روزی به دفتر وزیر رفت و یا به خانه او؛ هرچه بود به یاد می آورم که رنجیده و تلخ، برگشت. رئیس دفتر، با او به سری و اهانت آمیز برخورد کرده بود، و هنگامی که به خانه رسید، برای پدر عذری داشت که بنویسد. و باز پدر به او نوشت و تکرار کرد که « منوچهر خان » از رفتار رئیس دفتر ناراحت شده است و منتظر اوست.

اما در این فاصله، راه کوتاه شده بود. من، از مدیر روزنامه زندگی، که مقام مدیر کلی داشت و آن زمان یازرس وزارت کشور بود، و از آن پیشتر در وزارت فرهنگ، و دوستان فرهنگی او، به معاونت وزارتخانه و مدیر کلی رسیده بودند، برای امید و دو تن از دوستانش - آثری و خویی - سفارشی گرفتیم. و در ازدحام جوانان بیکار، که درخواست معلمی در روستا داشتند، و جدا از ازدحام، پرونده استخدام آنها به آموزگاری روستا، با ماهی صد و پنجاه تومان، تکمیل شد. - مهر سال ۲۷ بود - و به موازات آن، با راهنمایی صادق بهداد، و کمک او، هوسه به دکتر امیر بیرجندی، رئیس ایرانی انجمن آمریکایی دستداران خاور میانه و نزدیک، معرفی شدند. انجمن نو تاسیس آمریکایی که در ضلع جنوب شرقی میدان فردوسی مستقر بود، بر برنامه های آموزش روستایی در ورامین نظارت پیدا کرده بود. و از این طریق به روستاها می رفت. دربار، باغ « ماما زن » را در فاصله روستاهای خاتون آباد - در جاده خراسان - و پلشت به انجمن اختصاص داده بود. و پلشت، از شمار املاک پهلوی در ورامین بود. باغ مامازن، ستاد کار انجمن بود. و معلمان روستاها، که با دریافت ماهی پنجاه تا هفتاد تومان، در برابر انجمن متعهد شده بودند، و از آنجا اداره می شدند، ماهی یک روز جمعه در باغ مامازن، گرد می آمدند، و با صرف ناهار، راهنمایی های انجمن را می گرفتند، و گزارشی از کارهای خود می دادند. و باهم آشنایی پیدا می کردند.

انجمن، به این معلمان، برای تشکیل کلاس های بزرگ سالان، در روستا ها، و نیز گرم کردن بخاری، چراغ آمریکایی، سهمیه نفت ماهانه و کتاب اکابر می داد. بازرس های انجمن، باجیب به روستاها سرکشی می کردند و نفت و چراغ و کتاب به مدارس می رساندند.

انجمن، (که بعدها برای دوستیابی و دوست سازی، در سازمان اداری ایران هم نقش مهمی ایفاکرد و بورس های اعزام به امریکا در اختیار برگزیدگان خود می گذاشت) در فضای باغ مامازن، با عنوان کردن « بورس تخصص » در امریکا، بین کارمندان مسابقه گذاشته بود.

امید، مدیر مدرسه « امین آباد بهنام سوخته » در ورامین شد. مدرسه یی که باید خود آن را تاسیس می کرد. امین آباد بهنام سوخته، دهی از املاک خالصه بود که در ریخت و پاش های دوران نخست وزیری قوام السلطنه (سالهای ۲۵ و ۲۶)، جای دهقانان بومی، به وزیر کشاورزی وقت فروخته شده بود، و او هم چهار برابر قیمت خرید، (که باید به اقساط می پرداخت) ده را نقد به تاجری در تیمچه حاجب الدوله، انتقال داده بود؛ و دهقانان بومی، خشمگین از این معامله، رو در روی مالک جدید ایستاده بودند، اما در واقع، مالک جدید طرف آنها نبود. دولت بود، رژیم و نظام بود که باژانداز مری، و دادگستری زیر فرمانش، توی سر آنها می زد. و در این حالت تنش، دهقانان بومی، با فشار بسیار توانسته بودند در برابر واگذاری حسینیه ده، به وزارت فرهنگ و تعهد تعمیر و آماده ساختن آن، تابلو دبستانی برای ده خود بگیرند. و از این رو در کشایش مدرسه، شوری داشتند که نشانه یک پیروزی بود. آنها، روزهای اول، مرتب برای « آقای مدیر » مهمانی می دادند. و مشکلاتشان را و پیروزی را که در برابر کارشکنی های ارباب برای تاسیس مدرسه نصیبیشان شده است، برایش تعریف می کردند.

مدرسه، محوطه یی بود، در انتهای جنوبی ده، دویست متر فضای حیاط داشت و چوبی آبی که پای دیوار شمالی، از شرق به غرب می گذشت و کنارش چند نهال توت جوان بود. و در جنوب، ایوانی به ارتفاع نیم متر از حیاط، و به عرض سه متر که در امتداد آن، دو اتاق، یکی کوچک (در غرب) برای سکونت مدیر مدرسه و دیگری بزرگ و تالار مانند، برای کلاس درس قرار داشت.

پس از گشایش دبستان، کودکان روستایی، به سه کلاس تقسیم شدند، که همه در همان تالار و در ردیف های جدا، می نشستند. شبها نیز بزرگ سالان، برای آموزش می آمدند. وضع استثنایی آموزش بزرگ سالان، درین ده، توجه انجمن را جلب کرد. هفتاد نفر در کلاس شبانه حاضر می شدند. پیرترین مرد ده، که بیشترین تلاش را برای تأسیس مدرسه کرده بود، در صدر آنها می نشست. و امید، از میان طایفه شصتی، که خود را بانس و صاحب مدرسه می دانستند، فراشی برای مدرسه استخدام کرد. این فراش، با سواد طایفه بود، و آنها آرزو داشتند، بعد ها بتواند آموزگار و مدیر مدرسه بشود.

محیط آرام و ستم زده روستایی، برای امید، فراغتی درون گریانه فراهم آورد. اتاق کوچک امید که بیش از ده متر نبود، با رو فرش نازک زرد و زنگاری، مفروش بود. و در گوشه یی از اتاق، رختخوابش به صورت پشتی در آمده بود، با پتویی چهارتا، چهار خانه و سابقاً سبزی رنگ و رفته، که امید روی آن می نشست و به پشتی تکیه می داد، و می نوشت یا می خواند و یا زمزمه می کرد.

رفچه یی بود، یا تاق مانندی که دفتر حضور و غیاب کلاس و بایگانی مدرسه، و مهر و استامپ و نامه های اداری، آنجا ردیف می شد. و یک گوشه اتاق، ظرفی برای نان و نیازهای غذایی، و چراغ سه قتیله یی، گوشه دیگری، که روی آن چای و غذا درست می شد. گاه مسافری که از مشهد به تهران می آمد، برای امید، کوزه یی روغن و کیسه یی خشکبار می آورد. او اهل تنقل بود، و هر وقت که حال ساختن و پختن غذا نداشت قاشقی روغن از کوزه بیرون می کشید و روی نان می مالید، و می خورد. گاه نیز به یاد مادر، که برایش «چنگالی» می ساخت، روغن در ظرف می ریخت، و مشتکی شکر و بر سر آتش می گذاشت و نان ریز کرده به آن می افزود. ولی بیشتر، نان و پنیر بود و تخم مرغ «نیمرو».

این زمان، اوسیگار هم می کشید. سیگاراشنو. و سر حال که بود به شیوه طنز، این بیت توفیقی را - که شاید از حالت باشد - می خواند:

سیگار بی قلب و ناز پوی رخان

این هردو در کشاکش دوران کشیدنی است

چند ماهی بود که امید در امین آباد، مستقر شده بود، و به آنجا خو می گرفت؛ سرما زود رس بود و از آبان، برف های سنگین همه جا را پوشانده بود. و شبها صدای پای گرگهای گرسنه، پشت دیوار مدرسه، ملنن اسب تاختن یک گروهان سوار را داشت، و همراه آن، پارس سگها، که به جانب صدا هجوم می بردند.

در ده، رادیو نبود. و برف و سرمای شدید، یک هفته بود که راه انتقال روزنامه اطلاعات را به ده، - که پست، برای مباشر ارباب می آورد - بسته بود. نیمه بهمن ماه بود، و شایعه یی محو در ده می گشت: شاه که در خیابان های تهران، اسکی بازی می کرده هدف گلوله یک عکاس قرار گرفته، و حالش خراب است.

یک هفته از واقعه گذشته بود که روزنامه اطلاعات به ده رسید و ماجرای تیر اندازی به شاه، در دانشگاه تهران، و غیر قانونی اعلام شدن حزب توده، از طرف وزیر کشور و خبر بستگی ریه ها، و غارت ها، به روایت دولت، در ده انعکاس یافت. این حادثه، واقعه، یا توطئه، هرچه بود بار دیگر، و در آنزوی روستا، امید را به بحران روحی دچار کرد. و او در تنهایی، برای گریز از غریت پر دلهره و اضطراب، تکیه و پناهی، جز شعر و جز خاطره های کم رنگ دیارتوک کرده، نداشت. و به غم و غزل پناه برد. و زبان شکوه باز کرد. نامه یی از مادر رسیده بود، با خبر های دور و نزدیک، و از جمله نوشته بود، دخترکی، که نخستین عشق نوجوانی او بود، شوهر کرده است، و افزوده بود که «سر سفره عقد، دخترک اسم ترا می برد و گریه می کرد. عقده او گشوده شد و منظومه یی ساخت که در ردیف تلاش های نخستین امید، برای نو چویی و نست یافتن به فضاهای ناشناخته شعراست:

ای عشق از یاد رفته / کم گشته، بر باد رفته
باز آمدی، داد از تو / فریاد، فریاد، از تو

بی تابن هایش، همیشه با تفتنی همراه بود؛ سکوت، زمزمه زیر لب، و سرانجام نغمه گری باچشمائی بسته، و گرهی در پیشانی و گوشه لب، و چنین بود که تاکید ها و تکرار هایش با فریاد آمیخته بود. و به شکوه هایش جان می داد. صدای امید، صدای عماد نبود، اما هرچه بود، آن و حالی داشت. در همین آنزوا، که گاه به قصیده و بیشتر به غزل و غزلواره می پرداخت، خاطره دیگری در یادش، جان گرفت. هنوز در مشهد بود و به دبیرستان می رفت، که کاروانی از خویشان کیلانی او برای زیارت به مشهد سفر کردند، و آنجا دختر نوشکفته شان، توران، روز های پر مهر و دل انگیزی را در بازی و گشت باغ و صحرا، با امید، گذرانده بود. و اینک، در تنهایی سرد و خاموش روستا، آن روزها، سرشته یا طراوت شمالی دخترک، در اندیشه او بارور می گشت، و حمسرت انبوه گذشته را با آرزویی مبهم پیوند می زد. و چندان بارور گشت که سر انجام، دو سال بعد، او را مشتاق و پر امید و رؤیا، به سفر کیلان کشاند. و در رشت، با سردی و دم سردی مهربان سابق رو به رو شد.

اما، پیش از سفر رشت بود که در تلاش یافتن راه نو، قطعه عاشقانه «هرگز فراموشم نخواهد گشت هرگز...» را سرود. و در آن طراوت رمانتیک عشق را، با آرمناخواهی و صلح در آمیخت.

امید، دوسالی در امین آباد بود تا انجمن، در پلشت، مرکز تربیت معلم روستایی به پا کرد. و نو جوانان روستایی را برای دوره سه ساله آموزش معلمی، پذیرفت. هدف انجمن روشن بود، در آزمایش های نخستین، معلمان شهری را برای روستاها مناسب نیافته بود و می خواست روستاها هرچه کمتر با فضای آموزش شهری در ارتباط باشند. مرکز تربیت معلم پلشت را، امید، و دو دوست هم دوره اش، اداره می کردند. این سالها - سالهای طغیان جوانی - که امید و دوستانش، در اعماق جامعه، آن را تجربه می کردند، با تلخ ترین و سخت ترین ناکامی ها سرشته بود. سرکوب عواطف، و گاه توسل اضطراری به شیوه های نا متعارف خاموش کردن حریق درون، عادت عام جوانانی بود که از شهر به زندگی ناگزیر روستاها کشانده می شدند. و یا حتی در شهر ها به سر می بردند. و جامعه، نظام، بی اعتنا، به سنگینی و ویوانگری این ستم و محرومیت مضاعف، که به جوانان، در اعماق، تحمیل می کرد، از آنها ادای وظیفه می خواست. و آنچه در بالا عیب نبود، در پایین جنایت بشمار می آمد.

حزب، که حالا فعالیت گسترده زیر زمینی داشت، امید، را از نوبافت و شبکه حزبی، در پلشت، به سرافش رفت. و با اورتباط برقرار کرد. و امید حوزه حزبی آنجا را تشکیل داد و اداره می کرد. او، این زمان دیوانی انباشته از شعر داشت؛ دیوانی از قصیده و غزل و مثنوی و راه چویی ها که برای نو آوری می کرد. و هنوز در پلشت بود که تصمیم گرفت دیوانش را چاپ کند. سفر نوروزی او به رشت، و بازگشتش، امید را از فضای روستا کنده بود، و چاپ ارغنون، آغاز تلاش برای جدانشدن از زندگی پر ملال در روستا بود. برای انتقال به حومه نزدیک تهران، اقدام کرد. و این اقدام، هم زمان با شرکت مجدد او در قرعه کشی وظیفه بود، که قرعه به نامش اصابت کرد و چند روزی نیز - که به چهار نرسید - طعم خدمت وظیفه را چشید. و وساطت پدر در مشهد، برای گرفتن کمک از منوچهر خان، این بار او را حتی به در خانه دکتر منوچهر خان، در خیابان ولی آباد هم کشاند، که بی حاصل بود. او خود، پیش از رفتن به در خانه منوچهر خان، به شوخی و با طنزی که در رفتار و گفتار داشت، منظره رفتنش را و گفت و شنودش را پشت در خانه، ترسیم کرد؛ بود:

- حالا می روم در خانه، با ترس و لرز زنگ می زدم. کلفتی، نوکری، چیزی، در را باز می کند، و چشمش که به قد و بالای من می افتد، تعجب می کند؛ با تشر می پرسد، پسر چی میخوای، و من، با صد شرمندگی و سرخ و زرد شدن، «من و من» می گفتم: خدمت جناب وزیر عرض کنین پسر آقا علی عطار سر محله تان در مشهد آمده، از اهل خانه تان پیغام دارد. یارو، از نو سراپای مرا خوب روانداز می کند، درست مثل اینکه دارد با نگاهش به من فحش می دهد. بعد با افاده و دستور، می گوید: «عوضی گرفتی پسر! من به تته پته» می افتم: - حالا شما بهشان

بسوی دیکتاتوری یا دمکراسی ؟

یوری آفانسیف

تجربه کشورهای اروپای شرقی نشان می دهد که مردم امروز از رهبرانی که مسئول اوضاع فاجعه بار کشور هستند حساب می خواهند. من آرزو نمی کنم که خونی ریخته شود و خواستار آن نیستم که «دادگران» تازه بصحنه آمده، قربانی سرکوب جدیدی باشند. آنچه که اهمیت دارد، درک این مسئله است که آگاهی توده ها، هراندازه که قداراست عدالت خواهانه یا افراطی باشد، بهمان میزان برای قدرت حاکمه یا جامعه می تواند خطرناک باشد. بنظرم، دولت ترس و وحشت بی اساسی در ارائه کارنامه ۵ ساله اخیر به مردم دارد. یک قدرت اجرایی جدید می تواند بکلی تمامی آنچه را که در چند ساله اخیر گذشته است، افشا نماید. در چنین حالتی، اصلاً دور از انتظار نیست که خشم مردم، چنان دامنه وسیعی بخود گیرد که حتی ریچکف و گورباچف نیز نتوانند درمقابل آن مقاومت کنند. این دلیل دیگریست که با توجه به آن، گورباچف علیرغم ضعف روشن دولت، درابتدا مدافع سرسخت آن بوده و سپس با پیشنهاد اصلاحاتی، سعی درخارج کردن دولت از کنترل نمایندگان مردم و سردن آن به رئیس جمهور، نمود.

قوه مجریه درکشورما ناشی از یک انتخابات دمکراتیک نیست. شورای عالی وکنگره نمایندگان، نمایندگان مستقیم مردم نیستند وبنابراین نمی توانند آنها را نمایندگی کنند. هیچ موزبندی مشخصی بین وظایف دولت، رئیس جمهور و رئیس شورایعالی وجود ندارد و رابطه بالا به پائین درقدرت اجرایی عمل نمی کند. درنتیجه، تصمیمات رئیس جمهور اغلب، نادرست هستند. درعمل تمام قوانینی که تاکنون توسط رئیس جمهور پیشنهاد شده وبتصویب رسیده جایگزین تصمیمات شورای وزیران گردیده است. خلاصه اینکه، اخذ سیاستهای نادرست که درسطوح مختلف صورت گرفته، دولت را به ناتوانی وهرج و مرج سوق داده است. عملکرد بد جامعه بمثابه سیستم، جامعه را به سقوط می کشاند. تغییر مواضع روزپروز شدت می گیرد ونیروهای ویرانگر مواضع خودرا محکم تر می کنند. ناتوانی عملی جامعه درگام نهادن به جلو، دراوضاع فعلی ساختار سیاسی، باندازه اشتباهات و بی عملی رئیس جمهور نگران کننده است. بویژه درحظاتی که، مسئله دگرگونی کیفیت یکی ازعناصر اصلی جامعه یعنی اقتصاد، مدنظر می باشد. برای آنکه بتوان ازاین مرحله گذشت، ابتدا لازم است که بدان یک شکل حقوقی داد. اگر مکانیسم مشخصی را بکارنگیریم وزمان معینی را درنظر نداشته باشیم، بخودی خود بنابودی کشیده می شویم. زمان آن رسیده است تا قانون اساسی خودرا لغو کنیم وقانون اساسی جدیدی را تهیه ببینیم و «کمیته همکاری بین رئیس جمهوری» ها را شکل دهیم. قدرت اجرایی فدرال دیگر نمی تواند عمل کند. شورای وزیران دیگر ضروری نیست وبجای آن یک ابزار استراتژیک سبک لازم است. اینکه آنرا به چه نام بنامیم مهم نیست. می تواند یک مرکز یا یک کمیته برای استراتژی ائتلاف، یا برای یک استراتژی روابط افقی یاحتی همین «کمیته همکاری بین جمهوریها» باشد. درهرحال این ارگاننیسم تنها درسطح جمهوری وفدراتیوهایی که نماینده درکمیته خواهند داشت تشکیل خواهد شد. چنین نهادی می تواند پایه و اساس اشکال جدیدی باشد؛ مثلاً، برای آنهاهی که دید خوشبین تری نسبت به وقایع کنونی دارند، می تواند «دولت اتحاد ملی» باشد. درجریان کار کنگره چهارم نمایندگان مردم، رئیس جمهور پیشنهاد مشابهی را عرضه داشت. اما ترس آنرا دارم که این شباهت فقط ظاهری ونتیجه اش برای کشور یکبار دیگر پردرسر باشد. مضافاً اینکه ما با تضادهای جدیدی روبرو هستیم.

تضاد اول: اوضاع پنحویست که تنها کوشش وتلاش مشترک تمام جمهوریها می تواند کمک کند تا کشور از شرایط فوق العاده مشکلی که اینک درآن نست وپا می زند خارج گردد. اگر اقتصاد شوروی رابه یک کارخانه بزرگ تشبیه کنیم، تمام جمهوریها ونواحی مختلف، کارگاههای آنرا تشکیل می دهند. چنین اقتصادی تنها با یک آهنگ تنظیم شده می تواند عمل کند. وبدبختانه بصورت خط گردان قادر به زیست نیست. ناحیه وسیعی مانند قزاقستان، دراصل تنها به ذخیره منابع طبیعی تبدیل شده است. ازبکستان، گروگان سیستم اقتصادی تک محصولی است و ایداً نمی تواند مستقل باشد. ۸۰ درصد انرژی وتولید ذغال سنگ مرکز، توسط اوکراین تأمین می شود. ودرتمام نقاط دیگر نیز اوضاع بهمین گونه است. بنابراین باید به کار

پائیز امسال روند گذار به نوع جدیدی از رابطه اقتصادی، ازمرحله نوینی گذشت ونور نمای سیاسی کشور روشنتر گردید. برای اولین بار بعد ازسال ۱۹۸۵ برنامه روشن و واقع گراشی برای پیشبرد جامعه وخروج از مشکلات فزاینده عرضه گردید. «برنامه شاتالین»، هرچند که دارای کمبودهایی است-بویژه در زمینه های اساسی-معذالک این امکان را میداد، تا تصمیمات نه تنها در زمینه اقتصادی بلکه همچنین درسایر زمینه هائتخاذگردد. توافق بین گورباچف والتسین ازاین جهت بسیار با اهمیت است. این توافق هماهنگی بین مرکز وجمهوریهای مختلف، بخصوص روسیه شوروی را ممکن نمود. بدون این توافق، امکان پیشرفت وجودنداشت. مذاکراتی که هم اکنون درجریان است، می تواند به ائتلاف درجریان سانتر وچپ منجر شود که بخودی خود بسیار با اهمیت است. این ائتلاف شرط لازم برای حل مشکلات عظیم ما ونیزسلاحی علیه هرج ومرج ورهبری فرعی خواهد بود. درعین حال، این کورسوی امیدیه که افق سیاسی کشور را روشن کرده بود، با مبارزه جدیدی که آغاز شد وخود رئیس جمهور بدان پایان بخشید، چاروگردید. تصمیماتی که گورباچف درکوران ماههای نوامبر وسامبر اتخاذکرد، چیزی جز یک گام بجلو بسوی دیکتاتوری نیست. در سپتامبر-اکتبر، چرخش تازه وبسیار خشنی وارد فضای سیاسی کشور گردید. من با دلایل کافی تشریح خواهم کرد که گورباچف تحت فشار بسیار شدیدی قرارگرفته بود. البته گورباچف بخودی خود، باندازه کافی محافظه کاراست که بتواند فشار محافظه کاران را تحمل کند. ازجمله دلایل اینست که برنامه شاتالین، تنها برنامه منطقی موجود، روشده و سعی شده در برنامه ای که هیچ وجه مشترکی باهم ندارند-برنامه دولت و شاتالین-با تمایل بیشتر به برنامه شاتالین، باهم بیامیزند. دلایل غیرمستقیمی نیز وجود دارند. اتحاد نیروهای محافظه کار و ارتجاعی قویتر شده است؛ ازآنجمله، اتحاد مابین دستگاه حزب، ک گ ب، با مؤسسات مختلط نظامی-صنعتی و افسران ارشد. حرکت های اعتراضی درپادگانها اتفاق افتاده است. در اوج اضطراب ونگرانی ژنرالها، هنگام نشست شورای عالی، درمخالفت با خارج کردن ارتش ازصحنه سیاسی، بیانات تندیتشریح مواضع مسئولین عالیرتبه ارتش اتخاذ گردید. تمامی این واکنشها حاکی ازآنست که این نیروها مخالفین سرسخت تسریع گذار به اقتصاد بازار می باشند. درشکست برنامه اقتصادی دولت که سه بار متوالی ازسوی مجلس مردم رنشد، تردیدی باقی نمانده بود. سنت هرکشور متمدن، طلب می کرد که چنین دولتی استعفا دهد. اما چرا رئیس جمهور نمیخواهد یا نمی تواند، شکست سیاسی را که دنیایی برآن واقفند بپذیرد؟ بنظر من مجموعه حوادثی که می توانستند براین تصمیم تأثیر گذارند، برای ما کاملاً مخفی گذاشته شده اند. من حداقل دو دلیل برای این «عقب نشینی» که در زمان اوج بحران ودرحالیکه روسیه شوروی آماده برای اجرای برنامه شاتالین است، می بینم.

دلیل اول: اگر دولت کنونی استعفا دهد، تشکیل دولت جدیدی باتکیه برقانون اساسی امکان پذیر نیست. شورای عالی نیز نمی تواند این عمل را انجام دهد. درچنین شرایطی، لازم است که تدابیری خارج از چارچوب قانون اساسی اتخاذ کرد وکابینه ویا کمیته ای حول رئیس جمهور تشکیل داد. دراین حالت، عملکرد شورای عالی ومنتعاقب آن، کنگره ورئیس جمهور مورد سؤال قرار می گیرد. گورباچف یکباردیگر با استفاده ازاین تضاد، پیشنهاد تشکیل دولت جدیدی حول رئیس جمهور باحفظ نه تنها شورای عالی بلکه همچنین کنگره نمایندگان مردم را ارائه کرد.

دلیل دوم: اگر دولت جدید یا کابینه ای حول رئیس جمهور برای رفرمهای اقتصادی تشکیل گردد، این دولت مجبور خواهد شد تا اشتباهاتی که درمدت ۵سال پروستریکا صورت گرفته است را افشا کند. خطاهای صورت گرفته هنوز بطور واقعی افشا نشده اند. آمار وارقام بسیاری، هنوز سری نگهداشته شده است. اطلاعات حیاتی برای جامعه هنوز غیرقابل دسترسی می باشند. ما می دانیم که ذخیره طلا والماس کشور حیث ومیل شده است. اما از میزان آن اطلاعی نداریم. مؤاخذه گورباچف توسطالتسین نیز دراین زمینه، چیزی به اطلاعات ما نیفزود. چگونگی حمایتهای مادی از رژیمهای مثل عراق، کرپا وآنگولا در ۵ سال اخیر هنوز روشن نیست.

مشترک بست زد. اما، همه اینها نتیجه سیاستی است که ۷۰ سال بر مملکت حاکم بوده است. معذالک، ریشه تمام بدبختی‌ها و تضاد های ما قدیمی تر است. برای ریشه یابی آنها باید به سالهای ایوان سوم (۱۵۰۵-۱۴۴۱) برگشت. در آن زمان که خودخواهی پیش ازحد مارا پسوی ایده «مسکو رم سوم» سوق داده بود. تاریخ چند قرن اخیر امپراطوری روسیه، چنان مردم را خشن و ناپاکار و بی گذشت کرده است که هرگونه همکاری مشترک غیر ممکن می نماید. برابری اجباری جمهوریها که بتوسی ازبین بردن تمدنهای متفاوت بود، سبب خونریزیهای بسیار گشت. تقسیم زمین و آزادی، درست کردن مرزها وغیره مارا پسوی حکومت استبدادی رهنمون شد. ولنن دراین میان پاچود تمام احترامی که برایش قائلیم تا از آن یک بیگناه بسازیم، مستثنی نیست. او هرگز، اهمیت زیادی برای مسئله ملی قائل نشد. هرچند که دراین مورد اظهارداشت: «من دربرابر کارگران روسیه مسئولم که وقت کافی برای پرداختن به این مسئله را نداشتم». اما علیرغم اهمیت مسئله ملی که لنن پخوبی بدان واقف بود، مانع وی نشد تا آنرا بعمثایه یک مسئله درجه دوم تلقی کند. برای لنن، پیاده کردن سوسیالیسم ازاهمیت ویژه ای برخورداربود. برای انجام اینکار، لازم بود تا برای مدتی مردم ملیتپهانی را که کمتر تمایلی به ساختمان سوسیالیسم و زندگی اجتماعی ترین داشتند، پسکوت وا داشت. امروز، روشن شده است که لنن کاملاً درمقابل تاریخ مسئول است. بدنبال آن، دوران وحشتناک استالینتیسیم و ره آورد آن ازجمله امر سرکوب مردم، کوچ دادنهای اجباری، تقسیم بندی جدید مرزها، اثرات نکبت بار خودرا برجای گذاشت.

نتیجه: یک امپراطوری ناهمگون که امروز تمام سرحدات آن به خون کشیده شده است و با این وجود ما باید برای انبوه مشکلات اقتصادی آن راه حل پیداکنیم. مردم دیگر ایده دوستی بین خلقها و یک اتحاد شوروی متحد را نمی پذیرند و برای بسیاری ازآنها، قرارداد اتحاد جمهوریها مسئله روز نیست. واین اولین تضاد می باشد. اگر همه باهم به این دمل حمله نبریم، نمی توانیم بدان فائق آئیم. و بدلائیل تاریخی مشخص، موفق نخواهیم شد.

تضاد دوم: عبور به اقتصاد بازار ضروری است ودر آن هیچ شکی نیست. اما این کار هم اکنون انجام می پذیرد. درحالی که اقتصاد ما زیر سلطه مؤسسات مختلط نظامی-صنعتی است. طبق معمول، بحثها درمورد این مؤسسات، هیچ گونه اطلاعات مشخصی را بهمراه ندارد. بطور مثال، چند درصد درآمد ملی توسط این مؤسسات جذب می شود؟ انحصاری کردن اطلاعات دراین زمینه ومخفی کردن آن از مردم، خود پاسخ روشنی است. برای روشن شدن این موضوع بچند رقم اشاره می کنم: اگر درطول جنگ جهانی دوم، ۱۱ تا ۲۵ درصد بودجه صرف هزینه های نظامی شد، امروز طبق اظهارات رئیس جمهور ۱۸ تا ۲۰ درصد وینا به بعضی اقتصاد دانان ۶۶ درصد بودجه به هزینه های نظامی اختصاص دارد. اختلاف بین بودجه نظامی وهزینه های غیرنظامی، بسیار سؤال برانگیزاست. اوقام منتشره درسال ۱۹۸۹ نه تنها به این کنجکاوی پاسخ نمی دهد بلکه برعکس آنرا اسرارآمیزتر میکند. مهمترین اطلاعات درباره نیروهای استراتژیک، صادرات اسلحه وتدارکات پشت جبهه درخفا نگاهداشته شده است. ساخت وتولید بیش از ۵۰ درصد صنایع مکانیکی درخدمت مؤسسات مختلط نظامی-صنعتی است. این رقم به تنهایی اجازه می دهد تا جنگ اقتصادی را که این مؤسسات علیه اقتصاد کشور به پیش می برند، مشاهده کنیم. درچنین شرایطی، گذار به اقتصاد بازار بینهایت مشکل است. مضافاً اینکه بخشهای بی رمقی چون بخش تولید مواد غذایی، صنایع سبک وکشاورزی ابداً نمی توانند درشرایط اقتصاد بازار فعالیت کنند. این بخشها امکان خرید مواد اولیه و انرژی را ندارند واجباراً تولید را متوقف خواهند کرد. بنابراین، حال که صحبت از وضعیت بازار فعلی است، باید اذعان داشت که خطر تضاد دوم، بمراتب بیشتر است. اگر ما بخواهیم همین ساختار اداری متمرکز دولتی وشبیه توزیع را حفظ کنیم، صحبت از گذار به اقتصاد بازار حرف مفتی بیش نیست. اما اگر ازاین ساختار بست بکشیم، ازبین بردن مؤسسات نظامی-صنعتی غیر ممکن خواهد بود. تنها راه برون رفت ازاین بن بست، اینستکه همزمان با فعالیت درجهت تغییر رادیکال سیاست داخلی وخارجی اتحاد شوروی، برای دوباره سازمان دهی این مؤسسات به یک توافق ملی نائل آئیم. البته این کار عیارت ازاین نیست که از یک سازنده موشک بخواهیم تا چرخ خیاطی تولید کند. بلکه صحبت برسراینست که این مؤسسات را کاملاً ویران کنیم وآنرا دراجزاء جامعه حل نمائیم. اما برای اینکار، نباید به شیوه های خشن متوسل شد. اگر همانطور که احتمال می رود، افشاشود که بیش از ۵۰ درصد نیروی فعال جامعه ما (۸۲ درصد در روسیه شوروی)، برای این مؤسسات کار می کنند، بنابراین مشکل را باید بنام این بخش ازجامعه حل کرد. دراین راستا باید برنامه های حمایت

اجتماعی پیشرفته و مشخص برقرارکرد. معضل مؤسسات نظامی-صنعتی، همه اقشار جامعه را شامل می شود وازاین رو حل آن، تلاش وفداکاری فوق العاده ای را ازجامعه می طلبد.

تضاد سوم: ضعف جامعه مدنی در روسیه و در کل اتحاد شوروی کاملاً پیداست. درواقع جامعه ما، هنوز یک جامعه ساختاری و مرکب از اجزاء مختلف نشده است. جامعه ما به آمیب شباهت دارد وتنوع منافع را نمی شناسد. افراد همه بهم شبیه اند، هم کارمند دولت وحقوق بگیر اند و هم اسیر این نظام. کاملاً واضح است که اکثریت بزرگی از مردم هیچ تلاشی برای اینکه تغییرات مثبت در کشور رخ دهد بکار نمی برند. ما انتظار نداریم که روشکاههای خالی از مواد غذایی، بی ثباتی و هرج و مرج، تشنجات وبرخوردهای خونین بین قومی، افزایش جنایت و... نارضایتی عمومی را تحریک کند. بدبختانه هنوز اراده واقعی برای تغییر مناسبات مالکیت وجود ندارد وهنوز کسی نمیداند که درکدام مسیر باید حرکت کرد وچه سیاستی را باید پیش گرفت. مردم هنوز فکر می کنند که سیستم فعلی دارای زمینه های مادی عظیمی است وباین توهم خودرا خواب می کنند. ازطرف دیگر تمایل به زندگی درهمین شرایط علیرغم جنبه های ذلت بار آن ولی باتضمین حداقل سطح زندگی، درمردم بسیار قوی است. این نوع واکنش مردم، تاثیر محافظه کارانه ای برسیر حوادث دارد.

باتوجه به اینکه جامعه مدنی شوروی ازپیشرفت پائینی برخورداراست، تسلیم شدن رئیس جمهور وقدرتش درمقابل محافظه کاران، اجراء تمام برنامه اقتصادی را زیر علامت سؤال می برد. مسئله قدرت سیاسی درسطوح مختلف، منطقی ای، فدرال و ملی خطرناک می شود. بحران قدرت

واقعی است ولی این بحران ازآنچه که ما فکر می کنیم خطرناکتر است. استعمارمردم هر روز عمیقتر می شود. جامعه ما هم اکنون درتلاش تنزل آگاهی های فردی واجتماعی پسوی اشکال عقب افتاده می باشد. بدین لحاظ از جهاتی، جامعه با دولت اتفاق نظر دارد. وپذیرش ساختار بسیار خشن مافیائی ازسوی جامعه که تمام عرصه زندگی را فراگرفته، نتیجه چنین اتفاق نظریست. علاوه برآن جامعه ما ازهم پاشیده است؛ ضعف وتنزل آگاهی اجتماعی همچنن معلول بی تفاوتی عمومی نیز است. این بی تفاوتی نسبت به معضلات اجتماعی بویژه درمیان بخشی آزمودم که تا دیروز از زندگی نسبتاً مرفهی برخورداربودند، مشاهده می شود. صد ها هزار نفر از روشنفکران ومتخصصین کشور به امید اینکه به دانش آنها درکشور های دیگر ارج گذاشته شود، درصاف های طویل اخذ ویزا به انتظار ایستاده اند. این عمل نشان می دهد که چه مقاومت سختی توسط بخش بزرگی از جامعه علیه تحولات اجتماعی صورت می پذیرد. وازطرف دیگر مؤید اینست که جامعه ما عمیقاً بیمار است. اغلب مردم اتحاد شوروی، مثل انسانهای معمولی دنیای امروز زندگی نمی کنند. میخواهم صریحاً اذعان کنم که مامثل حیوان زندگی می کنیم. اما بدبختی ما اینست که مردم نمی خواهند بگونه ای دیگر زندگی کنند. بسیاری از آنها از اوضاع فعلی خوشحالند واین واقعاً وحشتناک است. تلاش برای پیداکردن روحیه مدنی درجامعه روسیه بدون مبارز ویا این تضاد ها امکان پذیر نیست. آخرین نوشته سولژ نیتسین نیز مؤید گفتار بالاست. من با بسیاری از نقطه نظرات سولژ نیتسین بویژه آنچه که شامل مناسبات زمین ومالکیت می شود موافقم. اما هرگز نمی توانم بااین ایده نویسنده که معتقداست که مردم اوکرائین و بلوروسی از نظر تاریخی خلقهای مستقلی نبوده اند موافقت داشته باشم. من با سولژ نیتسین موافقم که اوضاع وحشتناک و انباشته از فقر وبدبختی که هم اکنون گریبانگیر ماست، ناشی از حکومت شوراهاست. هر انقلابی فاجعه است، واما انقلاب اکتبر یک تراژی بود. ازنظر تاریخی باید این چنین تفسیر کرد، اما بنظر من توقف دراین مرحله نارواست. زیرا مسئله اصلی بی پاسخ می ماند. چرا این انقلاب ممکن شد وچگونه بلشویکیک توانستند براساس یک آیدئولوژی بیگانه با فرهنگ ما مطابق نظر سولژ نیتسین (آیدئولوژی مارکسیست-لنینیست) خلقی را بحدت سه ربع قرن فریب دهند؟ من با بجان خریدن خطر خشم عده ای نظرم را بیان می کنم. پاسخ به این مسئله اینست که بلشویسم لنینی، جایگزین یک بلشویسم خلقی توده ای گردید. نباید همیشه گناه را بگردن دیگران انداخت. درک خاصی ازعدالت اجتماعی، نفرت انباشته شده درطول قرنهای از ظالمین سبب خلق وازین ها (رهبر قزاقها که جنگ دهقانی را هدایت کرد (۱۶۷۱-۱۶۷۲)، پوکاچف ها (قزاقها که یک گروه نظامی را علیه قدرت مرکزی برآشفت (۱۷۷۰-۱۷۴۲) وکمی دیر تر لنن وتروتسکی... شد. تمام این ها ریشه های عمیق توده ای دارند. روسیه اتفاقاً ازحیث رابطه خاص دراز مدتی که بین «پائین» و «بالا» و مابین جامعه و دولت وجود دارد و به قرن

بسوی دیکتاتوری یا.... بقیه از صفحه قبل

بنازدهم برمی گردد، خود را متمیز می کند، نا آگاهی وی فرهنگی که تاکنون ما را در آن حفظ کرده اند موجب بروز نفرت، بی طاقتی و گذشت و خلق و خوی خشن گردیده است. از اینجاست که سنگدلی و خضونت توده ها نشأت میگیرد. سیاست بلشویکیها به انکاه شرکت و فعالیت مردم زاده شد و به تروریسم گروید. جامعه مدنی ما ابتدا باید از این مسئله آگاه گردد که اتحاد شوروی یک توهم واقعاً خطرناک است که تنها می تواند آگاهی اجتماعی و بخصوص نیروهای دمکراتیک را گول بزند. در حالی که از جهاتی اتحاد شوروی تنها ادامه امپراطوری روسیه است. روسیه نقش منفعل در برقراری امپراطوری نداشته است بلکه در واقع منشأ آن بوده است. بدبختی های مردم روسیه بخاطر کمکهای مادی که بجمهوریهای دیگر شده است نیست بلکه از طبیعت امپراطوری که خود را در چهره «اتحاد شوروی» حفظ کرده است می باشد. مسئله اینکه روسیه برای نجات خود باید از اتحاد شوروی جدا شود، لازم است که بگونه ای دیگر فرمولبندی شود. من حتی فکر چنین مسئله ای را خطرناک و ضد بیگانگی می دانم. نباید گفت که روسیه باید از اتحاد شوروی جدا شود، بلکه برعکس اتحاد شوروی باید ایده امپراطوری را دور اندازد. اگر پرورسترویکای گورباچف کمکهای تکنیکی و مالی از جانب برخی کشورهای غربی دریافت کند، امپراطوری شوروی حتی اگر بعضی از جمهوری هایش را از دست دهد، کاملاً می تواند خود را حفظ کند. غرب بنظر می رسد که کاملاً آماده کمک به «اصلاح طلب بزرگ» در قدردانی از آزادی که وی برای کشورهای اروپای شرقی پذیرفته است و جلوگیری از یک «چرنوبیل اجتماعی» که امپراطوری شوروی را تهدید می کند، می باشد. اگر چنین انفجاری رخ دهد، نتایج آن قابل پیش بینی نیست. تنها این عمل که اتحاد شوروی سلاحهای هسته ای را از کشورهای بالت، بلوروسی و ماوراء قفقاز خارج کرده باشد، (اطلاعاتی در این زمینه در روزنامه ها درج گردیده است) نشان می دهد که رهبران کشور نه تنها امکان یک جنگ داخلی را از نظر دور نمی دارند بلکه برعکس خود را برای حوادثی وخیم تر آماده می کنند.

چهارمین و آخرین تضاد در درون آگاهی اجتماعی است. اقتصاد بازار امروز از یکسو مورد حمله محافظه کاران سرسخت و ازسوی دیگر اکثریت قریب به اتفاق مردم قرار دارد. اوضاع فعلی بیشتر شبیه به یک صحنه دوره استالینیسیم می باشد «فلان فلان شده، تو مجبوراً که در اینجا خوشبخت باشی» اینبار اقتصاد بازار آماده است تا بزور خوشبختی را به مردم هدیه کند.

هیچ برنامه اقتصادی، اگرچنانچه با دیگر نقاط دنیا آمیزش نداشته باشیم و تمدن امروزی را نپذیریم، ما را نجات نخواهد داد. معذالک نزدیکی ما به آن بدین لحاظ که سالهای متعددی با زبان دیگری سخن می گفتیم بسیار مشکل خواهد بود. ما دیگر نمی توانیم تجارت کنیم. نه حتی یک مذاکره سیاسی، اقتصادی و مالی انجام دهیم و یا حتی به مبادلات واقعی که تاکنون عمل می شد بپردازیم. فائز آمدن به این چهار تضاد بنظر من بسیار مشکل می آید. اما بدتر از آن اینست که بدانها آگاهی نداشته باشیم. بمثابه یک تاریخ دان، من نمی فهمم که بحران رژیم، که ۷۰ سال عمر دارد و امروز بمراحل حد خود رسیده است، تنها مانع برای رفع این تضاد ها نیست. در واقع بحران رژیم با بحران دیگری مصادف شده است که عمیقتر از آن و به قرن ۱۹ بر می گردد. این بحران، بحران تمدن اروپایی-آسیایی، جوهر مساوات طلبی آن و روحیه دولت پرستی و ساختار و ارزشهای امپراطوری آن می باشد. در این هنگام تاکید این مهم ضروریست که خطر یک رژیم اتوریتراریسم و یک دیکتاتور کاملاً متصور است.

گورباچف در سخنرانی ۱۷ نوامبر در پارلمان یک گام رژیم مطلق گویا گورباچف- ریچکف را به دیکتاتوری نزدیک کرد. تصادفی نیست که گورباچف در سخنرانی اش، به هیچ اشتباهی اعتراف نمی کند و هیچ پیشنهادی در مورد موضوعات حد جامعه مانند زمین، مالکیت، مؤسسات استقلال جمهوری ها و بطور کلی در مورد رقمها، ارائه نمی کند. بلکه برعکس بر روی ارتش و سازمانهای وابسته به امنیت کشور، تاکید دارد. او در این سخنرانی توجه خاصی به شوراهای فدرال که سهم بالائی در اتخاذ تصمیمات مهم را دارند می کند و دلم می خواهد که در تحلیل اشتباه نکتم تا اینکه بگویم تجربه جدید ما یک توهم تازه پیش نیست. سرنوشته گورباچف تراژیک است. آورنده پرسترویکا می تواند گورکن آن باشد.

ترجمه ح.نیمیا

بگین پسر آقا علی عطار ... اما او دیگر معطل نمی شود و با گفتن " آفت تشریف ندارن! " «شرقی» در را به هم می کوید ... و من پشت در از خجالت این بی حرمتی، آب می شوم ...

اما سفر «گلشن آزادی» مدیر روزنامه آزادی، به تهران مشکل گشا شد، و او بود که به اخوان تاکید کرد سراغ مؤید ثابتی برود و گفت، وی خود با مؤید ثابتی در باره مشکل امید صحبت کرده است. مؤید ثابتی، این زمان سناتور خراسان بود، و با مقامات نظامی روابط نزدیک داشت. و او بود که از سرلشکر ریاضی معاون وقت وزارت جنگ خواست، خدمت امید را - که آغاز شده بود - تعلیق کنند، و تعلیق شد و معافی موقت معلم روستایی را تجدید کردند. محل کار او نیز به دهی در جوار رستم آباد، انتقال یافت که ملک پرفسور عیسی صدیق بود و خانه اش، در تهران، خیابان امل، که تا ایستگاه اتوبوس های شمیران و رستم آباد، در پیچ شمیران، چندان فاصله نداشت. هر صبح زود سوار اتوبوس رستم آباد می شد و به مدرسه می رفت و عصر برمی گشت، و به کار شعر و کتاب می پرداخت. در خانه خیابان امل، جز او، محمد حبیب اللهی هم یک سالی بود. او، برای تهیه معافی پزشکی، و گرفتن گذر نامه تحصیلی، به تهران آمده بود. کاری که آن زمان رسم بود و بآدمان رشوه انجام می گرفت و در اداره نظام وظیفه دلال های مخصوص داشت. کسانی از شاعران و نویسندگان جوان خراسان، به خانه امید، رفت و آمد داشتند. و خانه، رو به روی خانه سرلشکر گیلان شاه، فرمانده نیروی هوایی بود؛ امید بسیار زود متوجه شد که: در بزرگ خانه تیمسار، با مته سوراخ شده است و مصدر های متعدد تیمسار، دائم، خانه مقابل را از آن سوراخ، زیر نظر دارند.

بعد از انتشار دیوان امید، که به نام ارغنون، و با سلیقه و سخت گیری بسیار چاپ شده بود، و بر پیشانی آن، نقش بسته بود: «... و به کوشندگان راه صلح»، نخستین واکنش را مجله «کبوتر صلح» نشان داد که تازه منتشر می شد و کسانی نست در کار تدوین آن داشتند، که سه سال پیش، اخوان را، مکرر پیش طبری دیده بودند، با این همه در معرفی «ارغنون» که برای آنها فرستاده شده بود، چیزی قریب به این مضمون نوشتند: هر فرصت طلب از راه رسیده، که با چندتا غزل و تصدیه، کتابی سر هم می کند، برای فروش کتابش، از نام صلح، سوء استفاده می کند تا مردم را فریب بدهد. این نوشته، اثر بدی روی ذهن حساس امید گذاشت. او، با وجود جوان سالی، سابقه اش در حزب، از هیچیک آنها کمتر نبود، و دیوانی که عرضه کرده بود، متناسب با زمان، یک سر و گردن از کار شاعران جوان حزبی، بالا تر بود، و تنها تنگ نظری و حسادت و رفیق بازی و باند سازی در مطبوعات علنی حزبی می توانست دلیل این نوع برخورد نویسندگان کبوتر صلح، با ارغنون، باشد.

اقامت در تهران، و ارتباطش با مطبوعات حزبی، راه امید را به هفته نامه « جوانان دموکرات » باز کرد. او را به هیأت تحریریه دعوت کردند و آنجا، صفحه ای داشت که به شاعران جوان، می پرداخت؛ شعرهاشان را نقد و تصحیح می کرد. و گاه شعری نیز از خود در صفحه می گذاشت. شعر «سترون» یادگار این دوره است و اول بار همانجا چاپ شد (و تا آنجا که به یاد می آورم با شعر سترون، در چاپ نهم «زمستان»، که در اختیار من است، تفاوت دارد، همچنانکه پاره ای از شعر های ارغنون نخستین، که بعد ها به زمستان نقل شده، نستخوش تصرف ها و کم و کاست شدن های بعدی است).

این رابطه مطبوعاتی حلقه اتصال او به شاعران جوان حزبی و سازمانی شد. و به زودی با همه آنها حشر و نشر پیدا کرد، و دیدار و گفت و شنود منظم هفتگی. و در اردی بهشت سال ۲۲ که فستیوال ملی جوانان، در تهران - به استقبال فستیوال جهانی جوانان در رومانی - بر پا شد، این پیوند بیشتر جا افتاد. در مسابقات هنری و ورزشی فستیوال، که برندگان طراز اول، برای اعزام به فستیوال جهانی، نامزد می شدند، شعر «دعوت» امید، (در صفحه ۲۵۹ ارغنون - چاپ پنجم - سال ۱۳۶۱ آمده است) به انتخاب ژوری شعر، که نیما و سعید نفیسی، در آن شرکت داشتند، شعر اول، و برنده مدال طلا، شناخته شد. ولی امید به فستیوال بخارست نرفت؛ چون شناسنامه اش قدیمی بود و عکس نداشت و برای صدور گذرنامه، باید تعویض می شد و عکس به آن الصاق می کردند و شناسنامه امید صادره مشهود بود و تشریفات این کار ماه ها طول کشید. از شاعران جوان مسابقه فستیوال، نام سیمین بهبهانی را به خاطر می آورم که شعر او، مدال نقره گرفت.

گارل پوپر

توضیح: مصاحبه ای را که می خوانید در نوامبر گذشته از جانب هفته نامه اخبار مسکو با گارل پوپر اندیشمند بزرگ اروپایی صورت گرفت. گارل پوپر به اسقف اروپا شهرت دارد. کتاب معروف او «جامعه یاز دشمنان آن» را که هنوز در اتحاد شوروی انتشار نیافته، انجیل دموکراسی لیبرالی می نامند. در این کتاب «اجتناب ناپذیری کمونیسم» بطور علمی رد شده است.

در شوروی سالهای دراز این کتاب در صدر فهرست آثار ضد ماتریالیسم تاریخی قرار داشت و خواندن آن ممنوع بود. این متفکر را برحسب عادت جزء کلاسیکها می دانند و گاه حتی در دانشگاههای اروپا نمی دانند که گارل پوپر معاصر ماست. پوپر ۸۹ سال دارد و اکنون در بریستول انگلستان زندگی می کند. او در سالهای اخیر کسی را به حضور نپذیرفته و از مصاحبه پرهیز کرده است. با اینهمه او برای کارشناس سیاسی «اخبار مسکو» آندرانیک میگرانیان استثناء قایل شد و با او مصاحبه کرد. آنچه در زیر می آید حاصل این مصاحبه است:

آ: من بطور جدی زمان درازی وقت خود را صرف آموختن کتاب شما «جامعه باز» کرده ام. احساس شما هنگام نوشتن کتاب در دوران جنگ چه بود؟ آخر در یک طرف کمونیسم و در طرف دیگر نازیسم بود و دموکراسی لیبرالی در معرض خطر قرار داشت. آیا شما در آن وقت فکر می کردید که جامعه باز پیروز شود؟

گارل پوپر: میدانید که من تا ۱۷ سالگی مارکسیست بودم.

آ: در اتریش؟

ک: ب: بله، اتریش دوستی داشتم که يك سوسیالیست روس بود. او یکی از رهبران دانشجویان انقلاب ۱۹۰۵ بود. او بلشویکها را خوب می شناخت و مخالف آنان بود. هرچه را که او در آن وقت درباره بلشویکها گفته بود، همه به حقیقت پیوست. بویژه او آنها را عیسویان مارکسیست می دانست. دوست من به جریاتی تعلق داشت که بلشویکها نمایندگان آن را «راستهای سوسیال-رولوسیونر» لقب داده بودند. تحت تاثیر او بود که، من «مانیفست» و دیگر کتابهای مارکس را خواندم. هنگام جنگ اول جهانی من يك پاسیفیست ثابت قدم بودم و تا به امروز به آن وفادار مانده ام.

هنگامی که ترسکی به مناسبت صلح در برست-لیتوفسک سخنرانی کرد، من بر این باور بودم که کمونیستها واقعاً جنگ نمی خواهند و بخاطر آن مدتی طرفدار کمونیسم شدم. اما این مدت چندان به درازا نکشید، زیرا تعصب خشن و طرز تفکر مهندسی سخت مرا مرعوب کردند.

آخر آنها مسئله را اینطور مطرح می کردند: اگر ثابت شده که کمونیسم پیروز می گردد، پس فعالیت در جهت مخالف آن جرم محسوب می گردد. اگر اجتناب ناپذیری کمونیسم متیقن است، پس همه آن چیزهایی که برای رسیدن به این هدف انجام می گیرد، مجاز است. لذا مشخص است، هر وسیله ای برای رسیدن به آن جایز خواهد بود.

پختگی اجتماعی است. برای يك جامعه بالغ، افرادی که دارای افکار سنجیده اند لازم است. آیا شما اطمینان دارید که چنین افرادی وجود دارند؟ البته، پایان دادن به فشار و زورگویی پلیس مخفی و سیستم تك حزبی بسیار اهمیت دارد. اما علمی اجتناب ناپذیری کمونیسم را بی اعتبار کرد. این ادعای پیامبرانه مارکسیستی در ماهیت خود به اندازه کافی مبتذل و پیش پا افتاده است: است.

چون پرولتاریا وجود دارد، پس انقلاب پرولتاری آ: ما می خواهیم اقتصاد بازار را بعنوان پیروز خواهد شد. با اینهمه، وقتی بی پایگی این باصطلاح امر مسلم بر من معلوم شد، در نوشتن کتاب شتاب نکردم. زیرا در اروپا فاشیسم فرمانروا بود و من بیم داشتم که مبادا با انتقاد از مارکسیسم به فاشیسم کمک کنم. من در حزب سوسیال دموکرات ماندم و سعی کردم دوستانم را قانع کنم که اعتقاد به تعیین پیشاپیش آینده تا چه اندازه خطرناک است. من تعبیر فاشیسم به عنوان آخرین مرحله سرمایه داری و پیروزی کمونیسم پس از آن را نادرست می دانستم.

ک: ب: اقتصاد بازار را نمی توان از بالا فرمانروا بود و من بیم داشتم که مبادا با انتقاد از مارکسیسم به فاشیسم کمک کنم. من در حزب سوسیال دموکرات ماندم و سعی کردم دوستانم را قانع کنم که اعتقاد به تعیین پیشاپیش آینده تا چه اندازه خطرناک است. من تعبیر فاشیسم به عنوان آخرین مرحله سرمایه داری و پیروزی کمونیسم پس از آن را نادرست می دانستم.

من کتاب هیتلر را خواندم و درك کردم که او در چه سودایی است. در عین حال این مطلب برای من روشن شد که با سیاستی که سوسیال دموکراتها اعمال می کنند، نمی توان هیتلر را شکست داد.

انسانها می توانند بخودی خود خوب بوده و عقاید عالی داشته باشند. اما آنها تقریباً همیشه پابند مذهب و دیگر تصورات بی پایه نسبت به آینده هستند. هنگامی که درك کردم یا انتقاد از مارکسیسم به فاشیسم کمک نخواهم کرد، تصمیم به نوشتن و انتشار کتاب گرفتم. در آن وقت لازم بود که با توتالیتاریسم بطور عام که شامل توتالیتاریسم چپ هم بود، مبارزه شود.

آ: آیا فکر می کردید که ممکن است رژیم توتالیتری که در اتحاد شوروی بوجود آمده است نوسازی شود؟

ک: ب: البته، نه. من الان هم فکر می کنم که این کار بسیار مشکل است. من کتاب میخائیل گورباچف و باریس یلتسین را خواندم. آنها بوضوح نشان می دهند که روسها در کلمات و ایدئولوژی غرق شده اند و البته این نمی توانست براوضاع اقتصادی کشور اثر نگذارد. بنظر من رهبران شما هنوز دروغ می گویند. زیرا می پندارند که با صدور فرمانها و حرفها و سخنرانی ها می شود کشور را اداره کرد. هر دو آنها در لفاظ کلمات زیبا و مقدس دروغ می گویند. در گارباچف نخیره ای از حسن نیت وجود دارد و ظاهراً خیلی دلش می خواهد که روسیه را به خوشبختی و شکوفایی برساند. نیت خوب هستند. اما نمی داند که چکار باید بکند.

آ: در اتحاد شوروی هیچ کس حتی تصور هم نمی کرد که رژیم توتالیتر از بالا تحول پیدا کند.

این «خود نفی کردن» را گارباچف شروع کرد. ک: ب: بله، اجازه آزادی بحث دادن يك چیز عالی است. آنچه تعجب انگیز است، اینست که مسئله حقیقت در بحث های ایدئولوژیک کاملاً مفقود است و حتی سخنی درباره آن به میان نمی آید. تنها چیزی که مطرح است، مسئله انتخاب رشد است. دروغ و حقیقت در بحث ها ناپدیدند.

آ: بنظر شما چشم انداز دموکراسی لیبرالی در روسیه چگونه است؟

ک: ب: دموکراسی لیبرالی بمعنای درجه عالی

در محافل سیاسی ایران چه می گذرد ؟

برگزاری کنگره سازمان فداییان خلق ایران

به نوشته نشریه فدایی شماره ۶۹ کنگره سازمان باشرکت نمایندگان واحد های کشوری و همچنین رفقای از میان کادر ها و فعالین سابق سازمان در روزهای ۱۴ تا ۱۶ دیماه سال جاری برگزار گردید . در قسمت « مسائل سیاسی » ابتدا طرح برنامه « برای دموکراسی و سوسیالیسم دموکراتیک » مورد بحث اجمالی قرار گرفت و این جمع بندی به تصویب رسید که برنامه فوق چهارچوب عمومی حرکت سازمان تلقی شود . « جهات عمده فعالیت سیاسی سازمان » مسئله دومی بود که به بحث کنگره گذاشته شد . در این زمینه مطالب دیگری نیز از طرف نمایندگان ارائه شده بود . در باره مفاد این سند بیشترین بحث صورت گرفت و پس از اصلاحات و تغییرات زیاد در بند های مختلف آن کل سند همراه با اصلاحات پیشنهادی به تصویب رسید . در این سند ، علاوه بر جهات عمومی فعالیت سیاسی سازمان ، در باره یک رشته مسائل مورد بحث نیروهای چپ و جمهوری خواه در ماه های گذشته نظیر مفهوم شعار سرنگونی رژیم و درک ما از آن ، اشکال مبارزه ، مفهوم قهر و نقش آن در مجموعه اشکال مبارزه ، دامنه و چهار چوب ائتلاف ها ، شعار انتخابات آزاد و خودمختاری خلقها ، مجدداً اظهار نظر شده است . سپس « قطعنامه پیشنهادی در باره بحران خلیج فارس و موضع ما » مورد بررسی قرار گرفت و پس از مباحث زیاد ، قطعنامه ای مبنی بر محکومیت اشغال نظامی کویت توسط رژیم عراق ، خواست عقب نشینی فوری و بدون قید و شرط عراق از کویت ، محکومیت راه حل نظامی برای بحران خلیج فارس و طرفداری از راه حل مبتنی بر صلح ، کاهش تسلیحات و تعاون و همکاری اقتصادی و سیاسی کشور های منطقه مورد تصویب قرار گرفت .

در قسمت « مسائل تشکیلاتی » در طرح اساسنامه جدید ، برخی مفاهیم تشکیلاتی دچار تغییر شده اند که موارد زیر از جمله مهم ترین آنهاست : کنار گذاشتن «سانترالیسم دموکراتیک» پذیرش جناح ها و گرایش های نظری و سیاسی ، تعریفی جدید از « شرایط عضویت » و درکی نوین از « تصمیم اکثریت » .

شرکت کنندگان اجلاس ، ضمن تاکید بر لزوم نوسازی بنیادی مفاهیم و اشکال فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در پرتو تجارب ایران و جهان ، بر ضرورت کار تشکل علیرغم دشواری های موجود پافشاری داشتند . در قسمت آخر کنگره ، هیئت مسئولین جدید انتخاب شدند .

بیستمین سالگرد

جنبش فدائی

در بهمن ماه امسال ، سازمان های مختلف منتمب به جنبش فدائی ، بیستمین سالگرد این جنبش را گرامی داشتند . نشریه کار ارگان

مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به این مناسبت ضمن آنکه این سالگرد را «گرامیداشت مبارزه» و ستایش استواری» دانسته است از جمله یاد آور گردیده است که : « فدائیان خلق » در پس بیست سال مبارزه ، در نگاه به گذشته ضمن باز شناسی خطا هایشان - خطا هایی که گهگاه سهمگین نیز بوده اند - مبارزه برحق را که آغاز کرده و تا به امروز ادامه داده اند ، ارج میگذارند و گرامی می دارند . فدائی ، نشریه سازمان فدائیان خلق ایران نیز به این مناسبت از جمله نوشته است که : « جنبش چپ و جنبش فدائی نیز در طیف گسترده خود در فراز و نشیب های بیش از ۲۰ سال فعالیت سیاسی و از سر گذاردن بسیاری تجارب تلخ و شیرین ، امروزه با مختصات ایده - ثلوثی ، سیاسی نوین و با روش ها و اشکال جدیدی در فعالیت سیاسی ، به راه آینده می روند .»

اتحاد کار ، ارگان مرکزی سازمان فدایی - ایران ضمن آنکه « دستاورد های انقلابی ارزشمند در عرصه تئوری و پراتیک » جنبش فدائی را مورد تاکید قرار داده ، یاد آور گردیده است که : « هرگاه از دیدگاه علمی و تاریخی به حماسه سیاهکل برخورد کنیم پراین نکته باید تاکید کرد که اگر زمینه های چنین جنبشی تکوین نمی یافت ، حرکت دسته چریکی کوه بصورت یک عمل منفرد باقی مانده و تداوم نمی یافت ... این درس مهم در تلاش نیروهای چپ انقلابی برای یافتن راه برون رفت از بحران بن بست کنونی حائز اهمیت است .»

در پیام واحد حزب دموکراتیک مردم ایران در سونده به مراسم بیستمین سالگرد جنبش فدائی که توسط واحد های سازمان اکثریت و سازمان فدائی (اتحاد کار) در سونده برگزار گردید ، ضمن ارج گذاری به پایداری و مبارزه دلورانه جنبش فدائی ضرورت رهاکردن تعصبات گروهی و رسوبات باز دارنده ناشی از کشمکش ها و رقابت های ناسالم گذشته مورد تاکید قرار گرفته است . در این پیام همچنین آمده است که : « انتشار یک نشریه مشترک توسط همه نیروهای چپ دموکرات و نو اندیش بجای ارگان های متعدد و مشابه موجود ، از اولین و مؤثرترین گام ها در راه هم آهنگی و هم کرائی در صفوف ماست .»

قطعنامه فراکسیون

کمونیسم کارگری

در باره جنگ خاور میانه

در این قطعنامه که به نوشته شماره ۶۰ « کمونیست » ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران تنها بخشی از آن انتشار علنی می یابد ، آمده است که :

تشکیلات کردستان حزب کمونیست ایران امروز در کانون این جنگ قرار گرفته است ... دوره آتی بی هیچ تردید خطیر ترین و تعیین

کننده ترین دوره ای است که صف مبارزه کمونیستی در کردستان با آن رو به رو شده است . تشکیلات ما به یک آزمون تاریخی در حیات خود نزدیک می شود ... از این رو ما در عین اینکه معتقدیم باید از تمام امکانات و فرصت های موجود برای فعالیت سیاسی ، سازمانگراانه تبلیغی و نظامی بر مبنای خطوط اعلام شده استفاده کرد ، وظیفه محوری و اولویت دوره ای اصلی را گذار موفقیت آمیز کومه لو از دوره پر تلاطم آتی می دانیم .

شایان توجه است که در تمام موضع گیری های حزب کمونیست ایران و از جمله اطلاعیه این حزب « در مورد جنگ در خاور میانه » و مصاحبه منصور حکمت دبیر کمیته مرکزی این حزب با ارگان مرکزی آن « کمونیست » هیچ سخنی در محکومیت رژیم عراق در اشغال نظامی کویت به چشم نمی خورد .

پویش

چهارمین شماره نشریه سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی پویش در ۱۲۸ صفحه منتشر شد . در این شماره پویش که در سونده انتشار می یابد از جمله این مقالات درج گردیده است :

تند روها « بودن یا نبودن » ، از سوسیال دموکراسی تا سوسیالیسم دموکراتیک ، نقدی بر بینش ساختاری از مسئله زن ، خاور میانه : هنگامه تحول ، مهدی اخوان ثالث شاعر ملی معاصر ایران ، متولیان اخلاق و میراث خواران استبداد ، و موسیقی و عرفان .

در مقاله از سوسیال دموکراسی تا سوسیالیسم دموکراتیک از جمله می خوانیم که :

البته در میان اپوزیسیون مترقی و چپ ایران کمتر از تمایل سوسیالیستی در اروپای غربی سخن می رود و از گرایش سوسیالیستی در کشور های غربی که البته مدتهاست از اندیشه انقلاب قهر آمیز فاصله گرفته است ، کمتر به عنوان یک جریان سوسیالیستی نام برده می شود . به « رسمیت » شناخته شده است . سوسیالیست های ایران همچون بسیاری از همفکرانشان بویژه در جهان سوم غالباً بدون تأمل در استدلالات و توجیهاتی که از جانب جنبش های سوسیالیستی در کشور های پیشرفته صنعتی عرضه می گردد و بویژه ضرورت بکار گیری قهر انقلابی در جوامع دموکراتیک اروپا بی نفی می گردد ، این جنبش ها و یا احزاب را که از پایگاه وسیعی نیز در بین کارگران برخوردارند ، با برچسب رفومیسیم به کناری زده و دنیای خود را از آنها جدا میکنند . چپ انقلابی ایران بنا به ویژگی های اجتماعی و سیاسی که خود در آن به سو برده و به خاطر آنکه دیکتاتوری های خشن امکان هرگونه مبارزه مسالمت آمیز را از آن سلب نموده اند و بنا بر ارادتی که به همین خاطر به اندیشه و تفکر لنینیستی پیدا کرده است معیار رادیکال بودن در هر شرایط و هر کشمکش را در میزان تمایل و انگیزه جنگجویانه و کوشش در جهت تلاشی قهر آمیز نظام غیر دلخواه خود می بیند .

چرا مطالب « حذف » یا « سانسور » می شوند ؟

خواننده گرامی آقای کیا بزرگ امید، طی نامه ای که به روزنامه همایش فرستاده و نسخه ای از آن در اختیار روزنامه ما قرار گرفته است، از وجود «سانسور» و نیز عدم درج مقالات در راه آزادی انتقاد کرده است. وی در نامه خود از - یا اشاره به چند مورد از - نامه خوانندگان، مندرج در راه آزادی و راه آزادی که از کوتاه کردن مقالات و یا «سانسور» برخی مطالب در

ایران گیتیهایی می توانند خود را با شرایط جهانی جدید منطبق سازند ؟

ایوالحسن بنی صدر با طرح سؤال فوق در شماره ۲۴۶ نشریه انقلاب اسلامی، در پاسخ به آن از جمله نوشته است که :

اگر رژیم بخواهد راه حلی برای مشکل اقتصادی پیدا کند که یکی از مشکلات کشور پیش نیست به سه عامل نیاز دارد : مدیریت سیاسی با کفایت و نبود فساد و این دو به عامل سومی نیاز مندند و آن آزادی است . در محدوده

این رژیم ، راه حل اقتصادی وجود ندارد ... رژیمی که بودجه اش بطور کامل به خارج وابسته است و بودجه اش خود فساد بزرگ و سرچشمه فساد هاست، در درون چگونه میتواند مدیریت سیاسی با کفایت پیدا کند و دستگاه های دولتی را از فساد پاک سازد و تن به آزادی لازم برای امکان رشد بدهد ؟ ... اگر قرار بر استقرار مدیریت سیاسی با کفایت و ریشه کن کردن فساد ها و برقراری آزادیها شود، غیر از جانسختن کردن حاکمان کنونی با التر ناتیوی که تبلور این سه عامل باشد، کار دیگری شدنی و نتیجه بخش است ؟

روزنامه سراسری و مشترک

سازمان های فدائیان خلق ایران، اکثریت و حزب دمکراتیک مردم ایران در فرانکفورت طی نامه ای به رهبری سازمان های خود « با توجه بر لزوم تلاش برای نزدیکی و همگامی نیروهای جنبش چپ و دمکرات ایران و به منظور بالا بردن وزن و چهره این نیروها بهره گیری همه جانبه از توان و امکانات و جلوگیری از دوباره کاری » خواهان انتشار « نشریه ای سراسری و مشترک » شدند .

با ایران به چه قیمتی ؟

حزب دمکرات کریستان، فداییان خلق ایران (اکثریت) و حزب دمکراتیک مردم ایران در هلند طی نامه مشترکی به احزاب سیاسی و افکار عمومی هلند به تلاش هایی که برای گسترش رابطه با ایران صورت می گیرد اعتراض کرده اند و از آنها خواسته اند تا متناسبات اقتصادی و سیاسی با جمهوری اسلامی به رعایت حقوق بشر و دمکراسی در ایران مشروط گردد .

روزنامه شکایت داشتند، می نویسند : [اینها] گوشه های کوچکی هستند از چگونگی « احترام » نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران به خوانندگانش و نوع برخورد با آنها . بدون تردید اینها خود خروس نیستند - که تنها بخش کوچکی از دم خروس هستند که از لابه لای سطور این نشریه « نو اندیش » بیرون زده است . وی در بخش دیگری از نامه با اشاره به درج خلاصه نامه باقر مؤمنی به تحریریه روزنامه « لیتراتورنایا گازتا » ارگان شورای نویسندگان اتحاد شوروی، ادامه می دهد : « همین طور که ملاحظه می کنید آقای باقر مؤمنی از مبارزان قدیمی و یکی از نویسندگان ایران در تبعید، نامه ای به يك روزنامه چاپ شوروی نوشته اند و نسخه ای از آن را هم به امید طرح آن در روزنامه ح . د . م . ا . به دفتر روزنامه فرستاده اند . نامه آنطور که نشریه به اختصار و کوتاه منعکس کرده حاوی مطالب و انتقاداتی جالب در زمینه سیاست خارجی اتحاد شوروی در مورد ایران و روابط حزب توده و حزب کمونیست اتحاد شوروی و بررسی تاریخی این مجموعه روابط است .

نشریه حزب نامه را در يك پاراگراف کوتاه چند خطی منعکس کرده و می گذارد . راستی چرا ؟ چاپ این جمله پر طعناق که « ما مطالب رسیده را با امضاء درج می کنیم » چرا در هر شماره نشریه منعکس است ؟ . وی در قسمت دیگری از نامه به درج خلاصه نامه منصور کیانزاد از اعضای سازمان سوسیالیست های ایران در مورد حزب دمکراتیک مردم ایران در صفحه محافل سیاسی نیز انتقاد کرده است . کیا بزرگ امید می نویسند : « راستی چرا در حالی که بار ها و بارها ده ها صفحه نشریه حزب در اختیار غیر حزبی ها گذاشته شده بر سر نامه های مؤمنی و کیانزاد چنین می آید ؟ چون احتمال جذب آنها به حزب وجود ندارد ؟ پای کدام « اشارات » در میان است که هیئت تحریریه يك جا چنان « دمکرات » و جاشی دیگر چنین سانسورچی از آب در می آید . آخرین اشاره نویسنده نامه به مطالب مربوط به « فرجام فجیع يك پنهاننده » (راه آزادی ۱۸) است که از سردی خواننده ای مورد انتقاد قرار گرفته، اما روزنامه بدون انتشار مطالب نامه فقط به ارسال آن اشاره کرده است . وی در پایان می نویسند : « امیدوارم این سطور بجای اینکه موجب خشم و عصبانیت دوستان شود، آئینه ای باشد که بجای شکستن آن، کمی با آرامش چهره خویش را در آن بگردید و بجای پرخاش و توضیح در صد جبران بر آئید .

پاسخ راه آزادی

ما مجبوریم بر خلاف توصیه نویسنده گرامی نامه فوق در باره نکاتی از مطالب او توضیحات روشنگرانه ای را به اطلاع خوانندگان برسانیم ، زیرا برای ما مطالب مطرح شده در نامه بسیار اساسی و مهم هستند .

در باره سیاست روزنامه پیرامون درج مقالات و نامه های رسیده یکبار دیگر باید یاد آوری کنیم که :

۱ - مانیز مانند همه روزنامه های دیگر مجبوریم از میان مطالب و نامه های رسیده انتخاب کنیم . هیچ روزنامه ای در دنیا نمی تواند این تضمین را به خوانندگان خود بدهد که همه نامه ها و مطالب ارسالی را بی کم و کاست درج خواهد کرد .

۲ - روزنامه فقط مقالات و مطالبی را برای چاپ مورد بررسی قرار می دهد که از سوی نویسنده برای درج در روزنامه ارسال شده و بیشتر در جای دیگر چاپ نشده باشد .

۳ - کلیه مطالب رسیده در صورتی که حاوی مطالب انتقادی باشند، اگر قابل چاپ تشخیص داده نشوند (به دلیل حجم، لحن و ...) بخش انتقادی آنها حتماً در روزنامه خواهد آمد . موارد متعددی از نامه خوانندگان که نویسنده نامه بدانها اشاره دارد ، بخش هایی از نامه هایی است که مستقیماً روزنامه را مورد انتقاد قرار داده اند . اگر روزنامه « سانسورچی » بود می بایست حد اقل این بخش ها را سانسور می کرد . ما بویژه در جریان نظر خواهی از خوانندگان خود خواستیم قضاوت آنها را به اطلاع بقیه برسانیم . این بسیار طبیعی است که برخی از خوانندگان موافق کوتاه کردن نامه ها نباشند اما کدام نشریه می تواند نامه های همه خوانندگان هود را بی کم و کاست درج کند ؟

اتفاقاً در هر سه موردی که نویسنده نامه از « حذف » و « سانسور » مطالب « غیر مطلوب » انتقاد کرده است، روزنامه دلایل واقعی برای خود داشته است . در مورد نامه آقای باقر مؤمنی باید توضیح دهیم که این نامه هیچ گاه از سوی ایشان برای درج در روزنامه ارسال نشده بود . ما اعلامیه ها و نامه های از این دست را همواره بطور خلاصه در صفحه در محافل سیاسی درج می کنیم، مگر اینکه نویسنده بطور رسمی خواستار چاپ همه یا بخشی از آن شود . نامه منصور کیانزاد در همین مقوله می گوید . هر ماه ده ها اعلامیه و نامه و نشریه از این دست به روزنامه می رسد و ما از آن میان جالبترین را برای خوانندگان انتخاب می کنیم و خلاصه ای از آنها را در روزنامه می آوریم .

سر انجام در باره مطلب « فرجام فجیع ... » فقط به این نکته اشاره می کنیم که ما نمی خواستیم یا درج نامه ای که همه فعالیت های این فرد را به روشنی توضیح می داد، احتمالاً برای وی در ایران درد سر ایجاد کنیم .

با توجه به این نکات به نظر ما داوری دوست گرامی بزرگ امید از نظر ما چندان منصفانه نیست و سیاست روزنامه در درج مقالات را به هیچ وجه « اشارات » و یا دوری و نزدیکی افراد به تحریریه ... تعیین نمی کنند . ما تاکنون کوشش کرده ایم همه مطالب انتقادی رسیده به روزنامه را حتماً در نشریه چاپ کنیم، اما در مورد چاپ نامه ها و یا مطالب رسیده ما می پذیریم که تعداد بسیاری را به دلیل کمبود جا، حجیم بودن مطلب ، عدم ارتباط با موضوعات روز ، اشاره به اطلاعات و مسائلی که به شخصیت افراد و یا امنیت آنها لطمه می زند، لحن غیر مؤدبانه ... در نشریه منتشر نکرده ایم . بنظر ما تنها معیار قضاوت برای تشخیص دمکرات بودن یا نبودن يك نشریه توجه به مجموعه آن، ترکیب و تنوع مقالات ، امکان برخورد عقاید ، یاز بودن در برابر نظرات متفاوت ، امکان ابراز نظر است . اگر داوری در باره راه آزادی یا هر روزنامه دیگری وجود دارد باید بطور عمده این مسائل را مورد توجه قرار دهد . نامه ها و انتقادات خوانندگان به ما کمک می کند هر بار با حساسیت به این جنبه های کار خود یاز نگرییم و وقاداری خود را به اصول اعتقادی نشریه مورد ارزیابی مجدد قرار دهیم .

مدل سوئد-از افسانه تا واقعیت (بخش سوم)

اپوزیسیون نیز دلیلی برای این ادعا که گویا فساد درونی عامل کاهش مداوم نفوذ حزب می باشد، ارائه نمی کنند.

اما آیا تنها جا به جایی طبقاتی و عوارض ناشی از آن می تواند پاسخگویی سقوط فاجعه بار آراء حزب سوسیال دمکرات باشد؟ آیا همین عوامل بعنوان مثال دفرانسه توانست مانع از روی کار آمدن مجدد سوسیالیست ها شود، ویدر حال حاضر همین عامل که در انگلستان بطرز بارزتری جلوه دارد، توانسته مانع سقوط آراء حزب محافظه کار ورشد حزب کارگر باشد؟

در بررسی های متعدد و دامنه داری که امروزه از سوی محققین و پژوهشگران سیاسی و اجتماعی انجام می گیرد، نقش عامل خارجی یعنی عوامل اقتصادی و اجتماعی مؤثر در خارج و دنیای اطراف سوئد پیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است.

در یک نگاه مقایسه ای با سیستم های فروریخته «سوسیالیسم» روشن می شود که جدائی نسبی و انزوای سیاسی سوئد در حوادث بزرگ مقیاس اروپا وضعیت ویژه ای را بوجود آورده است: از یکطرف اقتصاد سوئد که بطورکامل متکی به صنعت و تولیدات صنعتی است بیش از پیش تابع تحولات اقتصادی بازارهای بزرگ نظیر اروپا و امریکای شمالی است، به عبارت دیگر سوئد از نظر اقتصادی در برابر اوضاع اقتصاد جهانی بسیار آسیب پذیر است، و از طرف دیگر این کشور از نظر سیاسی یکی از مستقل ترین کشورهای دنیا محسوب می شود و از حوادث بزرگ جهانی از جنگهای ناپلئونی گرفته تا بویژه جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم تقریباً بطورکامل برکنار بوده است. عامل انزوای نسبی از عوامل مؤثر در شکل گیری سیستم رفاه همگانی یا «مدل سوئد» محسوب می شود، زیرا انزوا و برکناری از خرابیهای دو جنگ موجب جهانی به صنایع تازه نفس سوئد در جریان دورانی بازسازی بعد از دو جنگ، بویژه بعد از جنگ دوم جهانی کمک عظیمی کرد و با اتکا به رونق ناشی از امتیاز بزرگ برکناری از خرابیها، جامعه سوئد موفق به ریختن شالوده اقتصادی «جامعه رفاه همگانی» گشت. با در نظر گرفتن عامل انزوا دیگر غیرمنتظره نیست که کشوری کوچک با تنها ۸ میلیون جمعیت صاحب صنایع عظیم، دارای معروفیت جهانی نظیر ولو Volvo، اس کا اف، SKF، الکترولوکس، Electrolux، ساب Saab، اریکسون Eriksson، اطلس کوپکو Atlas Copco و امثال آن است- در واقع پیدایش «مدل سوئد» را می توان محصول ترکیب عواملی نظیر مصالحه پذیری، هژمونی جنبش کارگری در مبارزه بورژوا-دمکراتیک، و انزوای سوئد از حوادث مخرب جهانی دانست و به موازات آن ریشه یابی علل بحران این سیستم، جای پای تحولاتی نظیر گرایش به انتگراسیون سیاسی و اقتصادی در اروپا که بویژه در رشد غولی بنام بازار مشترک متبلور می یابد نیز بخوبی قابل مشاهده است. در دهه ۸۰ میلادی، سیستم رفاه همگانی سوئد بر اکیپ های ناشی از تغییرات درونی و ساختاری طبقاتی، و عوامل دیگر داخلی، از تعرض از خارج نیز صدمه دیده است. جهان پیرامون سوئد بیش از پیش بسوی همگرایی می رود و این همگرایی البته از جنس «بورژوازی» آن و نه «سوسیالیستی» است، و در این رهگذر «مدل سوئد» هم جذابیت، و هم کارآئی خود در این دنیای «بورژوازی» شونده را از دست میدهد. امروز دیگر اتمبیل های ولوو، بلبرینگ های اس کا اف، و سایر محصولات صنعتی سوئد که به بازار خارجی مانند آب حیات نیاز دارند و بازار ناچیز سوئد هرگز آنها را سیراب نمی کند، نمی توانند با نیروی کار بسیار گران سوئد با محصولات «جهان پیرامون» که سرمایه خود را در بازارهای ارزان کار نظیر پرتقال، کره جنوبی، بلژیک، سنگاپور و... به حرکت درمی آورند، حرکت کنند. خود جنبش کارگری هم این واقعیت تلخ را می پذیرد (و یا آن به سازش نقش خویش تن در میدهد) که ماحصل انگشاف عظیم صنعتی دنیا در دهه ۸۰، نه به تحکیم مواضع اردوی کار، بلکه به تضعیف آن منجر شده است و این بویژه در سوئد عوارض محسوس و فاجعه باری برای جنبش کارگری دارد که در آن نیروی کار بیش از تمام کشورهای «مشابه» یعنی کشورهای سرمایه داری، از سرمایه داران امتیاز گرفته و به پیش رفته بود، و اکنون باید حداقل بخشی از این امتیازات را پس دهد و از تعرض بیشتر متصرف شود تا کاروان سایر کشورها بتدریج به سکوی

در بخش های قبلی به مسئله مرکزی و مهم در تاریخ سوئد و در واقعیت امروزین جامعه سوئد یعنی مصالحه و سازش هنگام حل مشکلات اجتماعی اشاره کردیم. تضاد اصلی در جامعه این کشور یعنی تضاد میان نیروی کار و سرمایه مدتها پیش شکل مسالمت آمیز بخود گرفته و نقطه عطف این امر، حادثه مهم عقد قرارداد سالت شویاد (Saltsjobad) در سال ۱۹۲۸ میان اتحادیه کارفرمایان (SAF) و سازمان مرکزی اتحادیه کارگری (LO) میباشد. طبق این قرارداد اختلافات کارگری بدون دخالت دولت و با مذاکره و توافق طرفین حل می شود و برای حل اختلافات کارگری یک شورای منصفه (یا دادگاه کار) عمل می کند. این قرارداد در «آرام سازی» بازار کار سوئد و پیشرفت مسالمت سیستم «رفاه همگانی» نقش مهمی ایفا کرده است.

عامل دیگر در موفقیت «مدل سوئد» یا «سیستم رفاه همگانی» از نظر تاریخ دانان و جامعه شناسان سوئد، همانا تمرکز فوق العاده و بی بدیل جنبش کارگری و وحدت ارگانیک و نیرومند این جنبش با زاده بلا فصل خویش یعنی سوسیال دمکراسی سوئد است. اگر سوسیال دمکراسی بطور ارگانیک و بعنوان «جناح سیاسی» جنبش کارگری و با تغذیه مستقیم از عناصر درون جنبش اتحادیه ای شکل گرفته، و اکنون نیز بخش اعظم کارهای خویش را از درون بوروکراسی اتحادیه ای برمی گزیند، در مقابل، جنبش کارگری نیز دائماً از «قدرت دولتی» سوسیالیستی از سالهای دهه ۳۰ به این طرف (به جز فواصل کوتاه) تغذیه کرده و قدرت گرفته است. در سوئد انحصار تقریباً مطلق در جنبش اتحادیه ای از آن سوسیال دمکراتها است و هیچ نیرو و هیچ حزب سیاسی دیگری حتی یکبار هم قادر نشده در این انحصار تزلزلی پدید آورد. به همین علت اغلب صاحب نظران معتقدند که بحران سوسیال دمکراسی و بحران «مدل سوئد» را باید قبل از هر چیز در پایه و ریشه آن یعنی در ساختار کارگری و در جنبش کارگری این کشور جستجو کرد. در واقع هم تغییرات دامنه دار در ترکیب ساختاری طبقه کارگر سوئد و رشد سریع اقشار متوسط پراثر انقلاب علمی و فنی و تحولات اجتماعی دهه ۸۰، بعنوان یکی از عوامل عمده بحران سوسیال دمکراسی سوئد و سیستم رفاه همگانی تلقی می شود. ما بدلیل اینکه خوانندگان با تأثیرات و مضامین این جا به جایی عظیم طبقاتی در کلیه کشورهای غرب در مقالات قبلی نشریه و یا از طریق دیگر آشنا هستند، وارد جزئیات آن نمی شویم و تنها به ذکر این نکته بسنده می کنیم که در سوئد اگرچه این جابه جایی و تحولات ساختاری در طبقات اجتماعی پسان مثلاً انگلستان یا فرانسه و یا سایر کشورها همزمان با تسلط احزاب محافظه کار در قدرت رخ ندادند، ولی بهر حال مهر و نشان عمیق خود را بر جامعه وارد کرده اند. درست است که سوسیال دمکراتها بلافاصله پس از کسب مجدد قدرت در سال ۱۹۸۲ با تمام قوا با کاهش نقش طبقه کارگر و اتحادیه ها به مقابله پرداخته و با استفاده از اهرمهای قدرت مانع فروریزی سیستم رفاه همگانی شدند - آنطور که در انگلستان و سایر کشورها رخ داد شده - اما واقعیت این است که این سیستم از «پایه» دچار خوردگی و صدمه شده است. در سوئد در دهه ۸۰، طبقات و اقشار جدید و نوظهور رشد کرده اند که قبل از هر چیز با جدائی اقتصادی، اخلاقی و سیاسی از طبقه کارگر و سوسیال دمکراسی مشخص می گردند: ظهور خیل عظیم تکنوکراتهای شرکتی خدماتی، فروشندگان محصولات در بخش تجاری، سرمایه داران و کاسبکاران نوکیسه و خرده پا که از رونق اقتصادی عمومی جهان غرب در این دهه تغذیه کرده اند از یکسو، و از سوی دیگر زوال دامنه دار قشرهای سنتی کارگری، تغییرات جدی در الگوی فکری و مشرب سیاسی اقشار جوان کارگری که از موضع «نوگرایی» بانظم حاکم» که در واقع چیزی جز همان «سیستم رفاه همگانی» نیست، مخاف می باشند... موجب سایش جدی پایه اجتماعی و طبقاتی حزب سوسیال دمکرات کارگری سوئد شده اند. علاوه بر این عوامل البته عامل مهم دیگر یعنی جدائی نسبی آپاراتچیک های حزب از توده ها نقش معین خود را در این فرسایش ایفا کرده، ولی تمام شواهد نشان میدهند که در مقایسه با فساد مترامم احزاب حاکم در کشورهای شرق اروپا، حزب سوسیال دمکرات سوئد به لطف حساب دهی هر سه سال یکبار در انتخابات پارلمانی به مراتب از این نظر سالم تر مانده و همه ناظران و حتی احزاب

صنعتی پائین ترین رقم رشد اقتصادی را خواهد داشت. تولید ناخالص ملی سوئد در این فاصله تنها ۸٪ افزایش می یابد، درحالیکه این رقم برای اروپای غربی بطور متوسط ۳/۱٪ (چهار برابر) خواهد بود. سطح بالای تورم و عدم تعادل تجارت خارجی از عوامل مهم کاهش رشد اقتصادی عنوان شده است. توصیه اقتصاد دانان لیبرال برای حل بحران، تحمل سطح بالاتر بیکاری (یعنی نابودکردن هسته و جوهره «مدل سوئد» به قیمت کاهش دامنه دار جثه ماشین دولتی و کاهش وسعت بخش خدمات دولتی، نابرابری بیشتر، و آزادی افزونتر برای سهام بورس است.

۵- حکومت سوسیال دمکرات در سال ۸۹ باتن دادن به یک رفورم گسترده مالیاتی که با توافق با حزب لیبرال حاصل شد (علیرغم مخالفت «حزب کمونیست چپ» متحد دوقاکی سنتی آن)، زمینه نوینی در تحولات ساختاری را فراهم کرد. مطابق این رفورم، ازمیزان مالیات اقسار پادآمد متوسط و متوسط بالا کاسته شده و درازاء این کاهش، بخش های بزرگی از هزینه های دولتی حذف می شوند.

۶- کنگره ثوبتی حزب سوسیال دمکرات کارگری سوئد در نوامبر ۸۰، با تصویب مسئله ورود سوئد به بازار مشترک (بشرط فقط بیطرفی سیاسی و حداقل کسب امتیازی در این مورد)، تصویب رفورم مالیاتی، تصویب پیشنهادات در مورد تغییر و تعویض متحدان سیاسی (و در واقع ترک اتحاد غیر رسمی با حزب کمونیست چپ (حزب چپ)) و تدارک زمینه برای ائتلاف با بخشی از احزاب بلوک یوروژواشی، ترک مواضع رادیکال قبلی در مورد مسئله محیط زیست و تمکین به خواست فوری صاحبان صنایع برای تأمین «انرژی ارزان» و مصوباتی نظیر آنها، نقطه عطفی در گردش به راست (و در واقع مصالحه سنتی با «واقعیت») محسوب می شود.

۷- مطابق آخرین نظرسنجی ها، میزان محبوبیت سوسیال دمکراتها به پائین ترین سطح خود در تاریخ معاصر سوئد بعد از روی کار آمدن این حزب به قدرت رسیده است.

۸- سرانجام گروه تحقیقات دولتی در مورد سونوشت «مدل سوئد» در ژوئیه ۹۰، با اعلام مرگ مدل سوئد یکارخود پایان داد. در گزارش این تحقیقات آمده است: «جامعه سوئد در بنیان و پایه خود در حال تحول است». اکنون دوران تاریخی جدیدی آغاز می شود... سوسیال دمکراسی سوئد بطور بطلنی ولی حتمی الوقوع پایه اجتماعی خود را از دست میدهد و به موازات آن جنبش اتحادیه ای الگوهای نو می طلبد...»

م. وحیدی

(امید) بقیه از صفحه ۱۸

و نیز به یاد می آورم که در تدارک فستیوال، شاعران جوان انجمنی کرده بودند که نصرت رحمانی با لباس کار آبی رنگ، و در هیات کارگر نقاش ساختمانی، به جمع می پیوست، و بسیار جوان، باریک اندام و پر احساس بود. و همان زمان نیز لکننت اندکی در زبان داشت.

امید، در این سال ها از یک گره خانوادگی در رنج بود. او، بارها تعریف کرده بود که: مغازه عطاری خانواده، ابتدا به پدرش تعلق داشته است، ولی حالا پدر او، نزد دو برادر کوچکتر، کار می کند. و این، در روابط خانوادگی آنها که همه در یک خانه - و سه دستگاه ساختمان جدا، زندگی می کنند، اثر می گذارد. برادر ها با هم کنار می آیند، اما زنهایی آنها، و بچه ها، که بزرگ می شوند؟ ...

او، دو خواهر و یک برادر داشت. خواهر بزرگ، که همسر یک فرهنگی (مدیر دبستان) بود، در مهر ورزی به امید، بی تاب بود، و او بود که برای دیدار برادر چند سفر به تهران آمد. همسر او را سال ۲۹ سرطان، از پا در آورد و زن جوان، با دو فرزند خودسال، تنها ماند. امید، بسیار به این خواهر می اندیشید.

گره دیگر زندگی امید در غربت، بشواری های مالی خانواده بود. و اختلاف ها که در سال های پیری، گریبان زوج های کهن را می گیرد. مادر، در نامه ها که می نوشت از پدر شکوه داشت، و پدر، بیشتر خاموش بود. و امید، با دیدی روانکاوانه، به موارت ایام پیری آنها می نگریست، و بعد از خواندن هر نامه نیز، این دید روانکاوانه فریادی را با خنده می تلخ به زبان می آورد.

(ناتمام)

امروزین او پرسند، چرا که تنها راه نجات از فرار سرمایه و فرار نفرها و تکنوکراتها به «مناطق پر رونق تر» دنیای بورژوازی اطراف، و تنها راه جلوگیری از فاجعه ورشکستگی صنعتی از دیدگاه صاحبان منافع متضاد همین راه در نظر گرفته شده است. و در این راه مأموریت سوسیال دمکراسی سوئد به مثابه جزء ارگانیک طبیعی کارگری، یافتن کم درد سرتین راه بسوی «اقتصاد کامل بازار» یعنی پذیرش تفوق و برتری کامل سرمایه می باشد، مأموریتی که حداقل پی آمدهای آن می تواند از کف دادن قدرت دولتی و سیاسی و یکی از محتمل ترین پی آمدهای آن اضمحلال کامل حزب سوسیال دمکرات کارگری سوئد به شکل امروزین آن و پیدایش اشکال نوین جنبش کارگری باشد.

در شرایطی که بر اثر تحولات منفی در شوری و چشم انداز یک بازگشت به عقب در این کشور، و در شرایط رشد بارز میلیتاریسم بر اثر جنگ و صلح خلیج فارس، چشم اندازهای که تا حتی اواخر سال ۱۹۹۰ برای همگان قابل رؤیت بود، اکنون تیره و تار می گردد، و در شرایطی که «مدل های نوین» در حال شکل گیری چهار خفقان می شوند، آیا می توان روند سقوط «مدل سوئد» و سوسیال دمکراسی در این کشور را کماکان روند غالب دانست یا نه، و اساساً اینکه آینده چه خواهد شد، طبعاً از دید یک ناظر ایرانی و با میزان اشراف ما بر مسائل طبعاً سؤال بی جوابی است. پاسخ به سؤال هامربوط به آینده آگاهی و درک به مراتب عمیق تری دارد که از حدود امکانات و ضرورتها و انگیزه های مآخارج است، به همین علت ما این سلسله مقالات را بانکر چند فاکت مستقل، و برای آشنائی بهتر خواننده، بدون تفسیر خاتمه میدهم.

۱- گرانث نیروی کار: طبق بررسی های کلاوس اکلوند Claes Eklund رئیس گروه تحقیقات دولتی در مورد بازآوری نیروی کار، غیبت از کار با استفاده از قوانین بسیار لیبرال کار یکی از مهم ترین علل کاهش بازآوری کار در سوئد محسوب می شود که در حال حاضر بزرگترین میزان غیبت از کار را در جهان داراست. مدیر کنسرن جنرال موتورز که سال گذشته با خرید بخش اعظم سهام کارخانه در حال ورشکستگی ساب Saab وارد بازار کار سوئد شده است، با صراحت از «تنبلی» کارگر سوئدی در مقایسه با کارگران سایر کشورها صحبت می کند. مطابق آمار وزارت صنایع سوئد در دهه ۸۰ افزایش هزینه های صنعتی در سوئد به مراتب بیشتر از سایر کشورهای صنعتی بوده است.

۲- فرار سرمایه: طی نیمه دوم دهه ۸۰، سرمایه گذاری ۲۰ شرکت اصلی سوئد در خارج از کشور ۲ برابر شده است. در حال حاضر معادل ۷٪ کل تولید ناخالص ملی سوئد در خارج از کشور سرمایه گذاری می شود. (آمار از دفتر آمار مرکزی سوئد).

در سال ۱۹۸۸ زیر فشار تعرض سرمایه داری، مقررات سرمایه گذاری در خارج از کشور بشدت ساده تر شد و امکان سرمایه گذاری خارجی در کشور به همان نسبت بیشتر شده است. در این میان قبل از هر چیز افزایش سرمایه گذاری در معاملات املاک در خارج رشد سرطانی دارد، بطوریکه میزان سرمایه گذاری در بخش ساختمان و معاملات املاک در اروپا بویژه اسپانیا، تنها در سال ۸۹، معادل ۱۱۳٪ افزایش یافته است؛ و این در حالی است که بحران مسکن در سوئد دائماً ابعاد گسترده تری می یابد.

در حال حاضر کنسرن اس کا اف SKF بخش اعظم سرمایه خود را به خارج و در تقریباً اغلب کشورهای دنیا متمرکز کرده و کارخانه این کنسرن در سوئد تنها بخش ضربه این کنسرن محسوب می شود؛ فشار بورژوازی بزرگ برای پیوستن سوئد به بازار مشترک با مشکلات و نیز ضرورت های عینی ناشی از همراهی با این انتگراسیون بزرگ، وارد مراحل نهائی شده و مقاومت سوسیال دمکراتها بطور کامل شکسته شده است. کنسرن اریکسون Eriksson به خاطر مخالفت شهرداری استکهلم با هزینه ۱۲۰ درصدی سرمایه گذاری در استکهلم و مالیات برای عوارض گسترش شهر از سوی این شهرداری با حربه تهدید انتقال تمام سرمایه طرح مزبور به خارج، مقاومت شورای شهرداری را خنثی نمود (ژوئن ۹۰).

۳- فرار نیروی متخصص: طبق آخرین آمار اداره مرکزی آمار سوئد، میزان مهاجرت از و به سوئد برابر شده است. در حال حاضر سالانه حدود ۲۰ هزار سوئدی برای اقامت و کار دائمی به آمریکای شمالی، استرالیا و اروپای غربی مهاجرت می کنند و این بویژه شامل متخصصانی می شود که بخاطر میزان مالیات های سنگین در این کشور مهاجرت می کنند.

۴- رشد اقتصادی: طبق برآوردهای بانک سوئدی اسپار بانک Sparbanken، سوئد در سالهای ۹۰-۹۱، در میان کشورهای پیشرفته

ترس، نفرت و سردرگمی

اولین میوه های جنگ در میان اعراب

در کشورهای عربی، در میان مردم کوچه و بازار، شاید کمتر کسی را بتوان سراغ گرفت که از انهدام همه جانبه ارتش صدام حسین، فرار وحشت زده سربازان و پذیرش شکست کامل نظامی عراق چهار ناپاوری و سردرگمی نشده باشد. گزارش نشریات مختلف از واکنش اعراب در قبال این واقعه نشان می دهد که بویژه در اولین روز های پس از پیروزی، خود کننده آمریکا و متحدانش در عرصه نبرد نظامی، مردم، تنها با وحشت و نفرت به حوادث می نگریستند و از تجزیه و تحلیل حوادث عاجز بودند. مهم ترین علت این سردرگمی و ناپاوری را در وهله اول باید در بی اعتمادی مطلق مردم به تبلیغات جنگی متحدین از یکسو و اعتماد کورکورانه بسیاری از مردم به ارجحیت تبلیغاتی رادیو بغداد ارزیابی کرد.

آن تاریخچه پر تلاطم و پیچیده ای که داوری اعراب را نسبت به مطامع کشور های غربی در منطقه خاورمیانه رقم می زند، البته دلایل و شواهد مستحکمی به همراه دارد، تا اعراب را، نسبت به یک هجوم بی سابقه نظامی به منطقه، آتهم با ادعای بازگرداندن نظم و اعاده حقوق بین المللی، به تمسخر و ناپاوری کامل وادارد. وجود زخم کهنه فلسطین بر قلب منطقه، خشونت های هولناک اسرائیل برای سرکوب فلسطینیان، سکوت، مدارا و حمایت آشکار و نهان بسیاری از کشورهای غربی، از همه این خشونت ها و بی قانونی ها و سرپوش گذاشتن بر همه این مظالم، دلایل قانع کننده ای بوده و هستند که اعراب کوچه و بازار را در مقابل یک ماشین عظیم تبلیغاتی جنگی، که پیشرفته ترین ابزار و پیچیده ترین متد ها و تکنیک ها را در اختیار داشت، بکلی ضد ضربه سازد و همه اخبار، تفسیرها و روایت های سیاسی و نظامی این ماشین تبلیغاتی را با عبارت « دروغ محض » تفسیر و توجیه نماید.

علاوه بر این، موارد متعدد حمله مردم خشمگین در کشورهای مختلف عربی به روزنامه نگاران غربی، بی توجه به اینکه برای چه نشریه خبرتیه می کنند، نشانگر عمق آن نفرت و بی اعتمادیست که برافکار عمومی عرب حاکمست.

بر بستر چنین جو مناسبی است که صدام و مأموران تبلیغاتی اش، حتی تا آخرین ساعات انهدام ارتش عراق و از هم پاشیدگی قوای نظامی صدام حسین، عربده « فتح کامل » و « استقامت قهرمانانه » سر می داند و به شنوندگان رادیو بغداد - میلیونها عرب در سراسر منطقه که رادیو های ترانزیستوری را به گوششان چسبانده بودند - وقیحانه ترین دروغ ها را در باره « فتوحات » ارتش عراق و

پیروزی قریب الوقوع اسلام بر « کفار » تحویل می دادند.

البته باید اذعان کرد که در این عرصه، رادیو بغداد، همدستان فراوان دیگری نیز داشت، که در کشورهای عربی، با نشریات متعددی که عمدتاً بوسیله مسلمانان مرتجع اداره می شود، همین اراجیف را تکرار کرد و مردم را از حقایق بی خبر نگاه می داشتند. در اردن، در الجزایر، در مراکش و تونس، و نیز چند نشریه عربی زبان در اروپا، روزنامه هایی همچون « الدستور »، « العرب »، « الرأی »، « الوطن » و غیره ... در تمام روزهای بحرانی جنگ هوایی و زمینی مرتب دم از فتوحات صدام حسین و عجز و ترس و ناتوانی « ارتش های بیگانه » می زدند و بر طبل پیروزی « قریب الوقوع » می کوبیدند.

« الدستور »، چاپ اردن، از « مقاومت بی سابقه » و « تاریخی » ارتش عراق صحبت می کرد و مدعی می شد که تمام حوادث دو ماهه اخیر نشان داد که چگونه « عراق، چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه نظامی، بر اوضاع تسلط کامل دارد » و « پیروزی غول آسای وی در عرصه نبرد، کمترین جایی برای تردید باقی نخواهد گذاشت ». همین نشریه، از قول منابع مطلع خاطر نشان می سازد که « ماشین عظیم جنگی » غربی ها، علیرغم بمباران های وحشیانه کمترین پیشرفت قابل توجهی در عرصه نبرد نکرده است « در حالیکه « ارتش قهرمان عراق » تعرض زمینی گسترده ای را به انجام رسانید که « تلفات مرگباری » برای دشمن بجای گذاشت.

نشریه « العرب » در همین زمینه، از رادیو بغداد نیز جلو می زند و از « تمام ملت عراق » حتی « مخالفان رژیم » صحبت می کند که « اینک در صف واحدی » علیه دشمن و برای میهنشان می جنگند. همین نشریه مدعی است که خلق های عرب « از آتلانتیک تا خلیج عربی - پرسیک » مردانه پشت سر برادران عراقی خود ایستاده اند و پوزه دشمن را بخاک خواهند مالید.

به گوشهایم اعتماد ندارم!

آخرین سخنرانی صدام، پس از درهم پاشیدن ارتش عراق و شکست کامل نظامی، تقریباً در تمام کشور های عربی، بطور کامل پخش شد و موج بزرگی از حیرت و ناپاوری و سرگشتگی و البته خشم و نفرت برجای گذاشت. اعراب بسیاری، در خیابانها و یا در خانه های خود، پس از شنیدن « حقیقت » با چشمان اشک آلود بهم نگریستند. در خیابانهای عمان، در اردوگاه های فلسطینی، در نوار غزه و مناطق اشغالی، مردم آشکارا گریه می کردند و به گوش

هایشان باور نداشتند. متن گفت و گوی بسیاری از آنها با روزنامه نگاران، نشان می دهد در حالی که همگی منتظر « پیروزی قریب الوقوع » ارتش صدام و « شکست مفتضحانه » غربی ها بوده اند، اینک با این اخبار ناگوار مواجه می شوند. یک فلسطینی می گوید: ما به چنین فاجعه هائی عادت داریم « و زن سالخورده ای سرگشته از شنیدن حوادث اخیر، به تلخی می گوید: « بهرحال، ما عادت نداریم مردی را که بر خاک افتاده است، رها کنیم ».

سردبیر نشریه « الفجر » که در مناطق اشغالی منتشر می شود و از اولین روزهای آغاز بحران خلیج فارس، از خروج عراق از سرزمین کویت دفاع کرده بود، اینک با تلخی بسیار از این شکست یاد می کند و معتقد است که « عراق نمی توانست اولتیماتوم امریکائی ها را بپذیرد. چرا که چنین کاری به شرافت اعراب و فلسطینیان بستگی داشت ».

اینروزها دیگر گرچه کسی از « فتوحات » صدام صحبت نمی کند، اما « پیروزی امریکا و اسرائیل » حادثه تلخی است که به سادگی نمی توان پذیرفت.

یک تاریخ دان فلسطینی می گوید: « امریکا و متحدانش، همانطور که گورباچف تقاضا کرده بود می توانستند اولتیماتوم خود را لااقل برای یکی دو روز به تعویق بیندازند. آیا می دانید که ما بیست و چهار سال است که منتظر اجرای قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل هستیم که طبق آن ارتش اسرائیل باید از مناطق اشغالی خارج شود ؟ ».

باید اضافه کرد، که در بسیاری موارد، اعراب و بویژه فلسطینیان، جواب سؤال این مورخ فلسطینی را با خونسردی و تأمل دنبال نمی کنند. تظاهرات خود بخودی، حمله به سربازان اسرائیلی، قریاد های خشم آلود الله اکبر و مرگ بر امریکا و اسرائیل، تصویر واقع بینانه تری از واکنش مردم، ارائه می دهد.

افکار عمومی اینک، یکپارچگی گذشته را ندارد. خبرنگار « نول ابزروتور » گزارش می دهد که در مناطق اشغالی، هنوز گروهی از مردم، ترجیح می دهند که برای موشک های « اسکود » عراقی هورا بکشند و خاطر « شیرین » حملات موشکی را زنده نگهدارند. با این حال، بخشی از فلسطینیان، از اینکه صدام، خیلی زود شعار فلسطینیان را کنار گذاشت و آنها را « فراموش » کرد، خشمناکند. این خشمی است که آنها میان امریکا و متحدانش و نیز صدام حسین و رژیمش تقسیم کرده اند. این خشم و نفرت مهار شدنی است ؟ از زمان برقراری حکومت نظامی در مناطق اشغالی، تاکنون ۱۱

سیاست و

اقتصاد

عالی ورزش و گسترش و تعمیم جنبه های مثبت ورزش در توده مردم میباشد.

بنا بر روابط تنگاتنگ ورزش و سیاست و اقتصاد و فرهنگ، نشریه راه آزادی بر آن شد تا پاب دنیای ورزش را بر روی خوانندگان خود بگشاید و ضمن بررسی ورزش ایران و جهان و ارائه اخبار جالب ورزش ایران و جهان به بررسی واقعی و همه جانبه اهداف رژیم ج.ا.ا. از توجه و سرمایه گذاری یاعدم توجه و علاقه به امر ورزش و تربیت بدنی از ابتدا تاکنون بپردازیم. همچنین مطالب آموزنده و جالب از دنیای ورزش پرتحرک و پانشاط و پرتلاش ورزش ارائه نمائیم.

حال این سؤال پیش میآید که با وجود رابطه نزدیک و متقابل ورزش و سیاست و اقتصاد و اینکه دولتهایی از ورزش بعنوان وسیله و ابزاری در جهت حفظ و تبلیغ دستگاه حاکمه و پابحتی تصحیح مردم استفاده میکنند و یا سوچویان استفاده های نامشروع تجاری و تبلیغی جهت فروش کالای خود از ورزش میکنند، آیا ورزش از اهداف اولیه خود که بشارت دهنده صلح و دوستی ملل و اتحاد و فداکاری و جوانمردی و بهرورزی و سعادت و روح همکاری و همیاری و سلامت و تندرستی بشریت بوده، دور نشده است. بنظر ما با تمام این اوصاف و این زشتیها که جبراً به ورزش تحمیل شده است هرگونه توجه و سرمایه گذاری بهر دلیل که باشد در نهایت تأثیر مثبت خود را روی توده مردم دارد و بنبفع عامه مردم خواهد بود.

راه دور نرویم. هدف رژیم شاه از توجه به ورزش هیچوقت اشاعه ورزش توده ای نبود بلکه جهت تبلیغ رژیم شاهنشاهی اقدام به سرمایه گذاری در ورزش نمود و ورزشکاران ایران از نظر ورزش قهرمانی در بعضی رشته های ورزشی پیشرفت نمودند و بارها نام ایران و پرچم ایران در صحنه های بین المللی مطرح شد و همچنین باعث تشویق عامه مردم در روی آوردن به امر ورزش گردید و هرروز شمار افرادی که به ورزش می پرداختند فزونی مییافت و یا بطوریکه میدانیم رژیم شاه جهت برگزاری مسابقات المپیک آسیایی تهران مجبور به تأسیس استادیومهای بزرگ ورزشی شد و برای قهرمانی بازیها تدارک ویژه ای دید که همه اینها در نهایت بنفع ورزشکاران و مردم شد و بعد از اتمام بازیها مردم میتوانستند از امکانات و تاسیسات ورزشی بهتر استفاده شایان برند و قهرمانی ایران در بازیهای المپیک آسیایی تهران خود باعث تشویق و ترغیب مردم شد که ساعات فراغت خود را به ورزش بپردازند.

بنظر ما ورزش نباید در خدمت سیاست باشد بلکه سیاست باید در خدمت ورزش باشد. بدین ترتیب که دولت بذل توجه مخصوص به سرمایه گذاری در ورزش داشته باشد و مسئولان تربیت بدنی و ورزش افراد لایق و متخصص و کارآزموده و باتجربه باشند و امکانات بیشتری به تربیت بدنی و ورزش پایه برای مدارس و آموزش و پرورش و تربیت کادر آموزشی و مربیان ورزشی بدهند و در کنار آن به ورزش قهرمانی نیز بپردازند و با ایجاد و تأسیس استادیومهای ورزشی امکان ورزش به توده مردم بدهند.

جهان است همیشه مرکز توجه سیاستمداران و سرمایه داران و افراد و گروههای مختلف با اهداف غیرورزشی میباشد.

امروز ورزش یک نهاد اجتماعی مطرح در مباحث جامعه شناسی است که بعد از فاکتورهای از قبیل شیوه تولید و اقتصاد و درآمد سرانه و رشد تکنولوژی میتواند معیار محکی برای شناخت و ارزشیابی بهتر ما از جامعه باشد.

ورزش در جهان امروز ما دیگر صرفاً امر ورزشی نیست بلکه مجموعه ای از اهداف ورزشی-سیاسی، اجتماعی-فرهنگی را دنبال میکند و اگر تگاهی اجمالی به مهمترین رویدادهای ورزشی دنیا بکنیم، مشاهده میکنیم که در طول تاریخ برگزاری این مسابقات کشورهای پیشرفته و ابرقدرت همیشه در صدر بردگان مدالهای رنگین طلا و نقره و برنز مسابقات بوده اند و بغیر از مواردی نادر که این نیز از مظاهر ورزش است که قهرمان کشوری گمنام توانسته برسکوئی قهرمانی بایستد، اکثر سکوی افتخار قهرمانی از آن ورزشکاران کشورهای پیشرفته و ابرقدرت بوده است و این کشورها ادامه مبارزات سیاسی خود را به میدانهای ورزشی که کانون توجه میلیونها انسان میباشد منتقل کرده اند تا از آن بعنوان وسیله ای جهت تبلیغ و تحکیم مبانی سیاسی سیستم اجتماعی خود استفاده نمایند. البته نباید اینطور نتیجه گیری کرد که علت این همه توجه و سرمایه گذاری این دولتها به ورزش فقط بخاطر استفاده تبلیغی از ورزش بنفع اهداف خود میباشد بلکه باید دانست که دلیل اصلی توجه و سرمایه گذاری کلان این دولتها بخاطر ارزشهای

باتوجه به اهمیت ورزش در دنیای امروز و نقش سازنده آن در جامعه بعنوان وسیله ای با ارزش و توانمند و فراگیر جهت تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش بمعنوم عام آن بعنظور بهبود و بهسازی نیرو و توان جسمانی افراد جامعه و تأثیر کم نظیر آموزشی و پرورشی آن در روح و روان کودکان و نوجوانان و جوانان از طریق بازیهای گروهی و دسته جمعی و نظر به علاقه بی شائبه عامه مردم به ورزش، دیگر امروز ورزش فقط یک سرگرمی سالم که اوقات فراغت مردم را بخود اختصاص میدهد تلقی نمیشود، بلکه با پیشرفت علم و تکنولوژی ارزشهای گرانبهای تربیتی و کاربرد آن در تعلیم و تربیت و ترقی و رشد فرهنگی جامعه دیگر بوکسی پوشیده نیست.

کودکان و نوجوانان با ورزش و بازی با مفاهیمی چون تعاون-همکاری احترام به قوانین و مقررات، شکست و پیروزی، صبر و بردباری، استقامت، دوستی و محبت تلاش و کوشش آشنا میشوند و با تکرار و تمرین به فراگیری آن می پردازند و مربیان مجرب تعلیم و تربیت بخوبی واقفند که یادگیری و درک و فهم مطالب آموزشی با ورزش و بازی برای کودکان بسیار آسان و جالب میباشد و علاقه وافر کودکان به بازی و ورزش انگیزه خوبی جهت یادگیری میباشد.

ورزش امروز در سراسر گیتی مشتاقان فراوان دارد که نه تنها خود به ورزش می پردازند بلکه لحظه به لحظه مسابقات ورزشی و بطور کلی هرگونه تغییر و تحول در امور ورزش را پیگیری میکنند و این فقط بخاطر جذابیت و ارزشهای عالی آن میباشد که هر قشری را بدنبال میکشد و بی دلیل نیست که میدانهای مهم بین المللی که محل برگزاری مهمترین رویدادهای ورزشی

سوی هند امریکایی دارد، چه بسا بزودی شرایطی فراهم سازد که بوسیله آن صدام حسین در دیدگاه اعراب از جایگاه « قهرمانی » اش بزیور کشیده شود و چهره واقعی یک ماجراجوی شکست خورده از لابلای رجز خوانی های عوام قریببانه اش هویدا گردد .

با این حال، داوری اعراب نسبت به صدام، هرچه قدر هم که تغییر کند، بدون شك نفرت آنها از « فتوحات » غرب، از تجاوزهای آشکار ارتش های غربی، بویژه امریکا به آنچه که خود حقوق بشر و انسانیت می نامند، از سببیت باور نگرندی نظامیان در بمباران وحشیانه شهر های عراق ، از قلدر منشی امریکا و یک تازی های نفرت آورش پس از اینکه رژیم ورشکسته عراق تسلیم شد، و سرانجام از موضع فاتحانه ای که امریکا و اسرائیل به شکرانه بلاهت دیکتاتور تجاوز گاری چون صدام به نست آورده اند، آنچنان عمیق است که زخم های بسیاری را بر پیکر منطقه تا مدت های زیاد برجای خواهد گذاشت .

ب. الوند

فلسطینی به ضرب گلوله سربازان اسرائیلی کشته شده اند . تعداد دستگیر شدگان در همین مدت رقمی بیش از چهار هزار نفر رانشان می دهد، که ۳۰ تن از آنها روزنامه نگار بوده اند . علاوه بر این، مراکز رفت و آمد فلسطینیان ، از جمله « مرکز تحقیقات عرب » بکلی بسته شده و به محاصره پلیس در آمده است . با این حال، تعداد قابل توجهی تظاهرات خشمگینانه در مناطق مختلف و در شهر های مختلف، علیه حضور نظامی امریکا و اروپا انجام گرفته و عملاً سفارتخانه ها و مراکز بین المللی در اورشلیم را مجبور ساخته است که به اقدامات شدید امنیتی دست بزنند .

در اردن، مراکش، الجزایر و تونس، بیش از کشورهای دیگر، انزجار عمومی به چشم می خورد و وحشت از عوارض جنگی که به « شکست تحقیر آمیز اعراب » انجامید، همه جا مشهودست . با این حال، اغتشاشات داخلی عراق و شورش های متعددی که علیه شخص صدام و رژیمش آغاز شده است از آنجا که عمدتاً بوسیله مرتجعان مذهبی رهبری می شود و همزمان، سمع و

در جهان ورزش



کل کشور که روز یکشنبه هجدهم آذرماه توسط رفسنجانی به مجلس شورای اسلامی ارائه داد مبلغ یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون ریال به فدراسیونهای ورزشی اختصاص یافته است.

این مبلغ درمقایسه با بودجه این فدراسیونها در سال گذشته که بنا به اظهارات مدیر کل دفتر امور مشترک فدراسیونهای ورزشی بالغ بر ۴۸۰ میلیون ریال بوده مبلغی معادل ۷۲۰ میلیون ریال افزایش نشان میدهد. همچنین از محل اعتبارات عمرانی بخش تربیت بدنی تعداد ۱۰۷ طرح با ۴۷۳ پروژه مختلف در دست اجرا خواهد بود که پیش بینی میشود تعداد ۴ طرح و ۱۲۲ پروژه تا پایان سال جاری به مرحله بهره برداری برسد رفسنجانی افزود-با توجه به اهمیتی که دولت جمهوری اسلامی برای گذراندن اوقات فراغت جوانان قائل است و نقشی که تربیت بدنی و ورزش در این مورد دارد اعتبارات پیش بینی شده در سال ۱۳۷۰ معادل ۲۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون ریال برآورد شده که نسبت به سال گذشته بالغ بر ۲۰ درصد افزایش نشان میدهد.

توافق دفتر امور مشترک فدراسیونهای ورزشی با صدا و سیما در جهت نصب آگهی های بازرگانی بر میادین ورزشی براساس توافق امور بازرگانی صدا و سیما جمهوری اسلامی با دفتر امور مشترک فدراسیونهای ورزشی نصب آگهیهای بازرگانی و تجاری در میادین ورزشی از جهت ضبط و پخش مسابقاتی که در آن میادین برگزار میشود بلامانع اعلام شد. براساس این توافق از این پس مؤسسات فرهنگی-آموزشی، صاحبان صنایع مراکز اقتصادی و بانکها میتوانند فعالیتها و تولیدات خود را بصورت آگهی های بازرگانی در میادین ورزشی نصب کنند. شایان ذکر است که پیش از این چنانچه مسابقات ورزشی در میادین برگزار میشد که در آن میادین آگهیهای بازرگانی نصب شده بود، سیما جمهوری اسلامی ایران از پخش آن خودداری می کرد.

این نیز ازندانم کاری برنامه ریزان و مجریان فوتبال مان ناشی می شود که بازم باید تاوان آنها باشگاهها بدهند.

با آنکه دیدارهای قهرمانی تهران و رقابتی انتخابی باشگاههای ایران، ببخشید سهمیه بندی استانها! در جریان است، فوتبال حذفی باشگاههای ایران در حالیکه به مرحله نیمه نهایی هم رسیده و چهار تیم این مرحله را شناسایی کرده، با معرفی تیم پیروزی ایران برای جام برندگان جام باشگاههای آسیا، عملاً بی بو و خاصیت شده است و دیگر رغبتی برای ادامه راه و تعیین قهرمان به چشم نمی خورد!! به راستی، وقتی که ما هدف و انگیزه را برای برگزاری مسابقات فدای سلیقه های شخصی و تصمیم گیریهای روزانه می کنیم، آیا ضرورت دارد که صد ها بازیکن و دهها تیم را ماهها علاف کنیم و آخر سر نیز سرخوردهگی و دلزدگی را با آینده آنان همراه سازیم؟

تا چه هنگام می توان بدون تقویم ورزش و برنامه ای محکم و خندش ناپذیر به انجام مسابقات روی آورد؟ در دورانی که حتی کشورهای عقب افتاده نیز برای فوتبال خود صاحب تقویم سالانه هستند. آیا ما نباید دارای تقویم ماهانه باشیم؟ بدانیم و بدانید که تا «در» فوتبال روی پاشنه ای چنین لقی می چرخد طریق نزل کما کان تکمیل خواهد شد و فقط آمار و ارقامی دهان پرکن جهت عرضه تدارک دیده میشود.

علاوه بر رفت و آمد های داخلی فوتبال ایران در زمینه خارجی دلمشغولیهای دارد و «پیروزی» پس از غلبه بر پنجاب پاکستان و صعود از نور اول، حالا باید به دیدار «دایو» نماینده کره جنوبی برود که بی تردید حریفی سخت و دشوار خواهد بود. کره ایها در پی شکست در بازیهای آسیایی پکن و قهرمانی ایران، دیدار با پیروزی را فرصتی برای تلافی می پندارند که با توجه به حضور قابل توجه ملی پوشان نوکشور در این دو باشگاه، دو دیدار رفت و برگشت پیروزی با «دایو» میتواند نمائی فراتر از پیکار باشگاهی را به تماشا بگذارد، پیروزی چنانچه موفق به شکست نماینده کره جنوبی شود، بزرگترین گام را برای فتح جام برندگان جام آسیا برداشته و راه تا حدود بسیاری هموار خواهد بود. همچنین با اعلام رسمی میزبانی استقلال تهران برای برگزاری دیدارهای مرحله دوم جام باشگاههای آسیا بدین ترتیب بخت نماینده ایران برای نستیابی به مقام قهرمانی قاره آسیا مضاعف گشت.

هفته دی بیست و سومین سالمرگ جهان پهلوان تختی

یاد و بزرگداشت تختی این انسان راستین و ورزشکار نمونه و با اخلاق همیشه در ذهن قاطبه مردم ایران بعنوان سمبل صفات ناب و پسنندیده و دست نیافتنی پهلوانان و قهرمانانی است که از اسطوره آغاز شده و به پهلوانان تاریخی رسیده است. آن چیزی که یاد تختی را همیشه زنده نگاه داشته کسب افتخارات ملی و مدالهای جهانی نبوده بلکه رفتار و کردار انسانی و نزدیکی با توده مردم بوده است زیرا که ورزشکاران ممتاز دیگری همچو حبیبی-تامجو-سنمکتاران-موجد در کسب عنوانهای قهرمانی گری سبقت را از مرحوم تختی ربوده بودند و لیکن اکنون پس از گذشت سالها یاد و نام تختی است که بر سر زبانها باقی مانده است و این خود می تواند سرمشقی آموزنده برای جوانان و ورزشکاران ایرانی باشد.

فوتبال ایران «درگیر» دیدارهای داخلی و خارجی

در هنگامه سرما و یخبندان، فوتبال ایران سرگرم دیدارهای فشرده و پر شمار داخلی و خارجی شده است و تیم های باشگاهی ما پنداری غرق در بهترین و مطلوبترین روزهای فصل خود، سر سیاه زمستان از این مسابقه به آن مسابقه گام میگذارند! فوتبال قهرمانی نسته اول باشگاههای تهران به اوج حساسیت و هیجان خود رسیده و در بالا و پائین جدول رده بندی، بر سر عنوان قهرمانی و گریز از سقوط رقابتی سنگین و سایه به سایه حاکم است. در چنین بساطی هر امتیازی می تواند جواز قهرمانی را به دست تیمی بسپارد و تیم را محکوم به نسته نوم سازد که با توجه به اهمیت قضیه و بویژه جنبه مالی آن و تفاوت چند میلیونی نسته اول با دوم این حساسیت بیشتر شده است.

سوی فوتبال تهران، این روزها در شهرستانها نیز رقابتی انتخابی جهت نسته اول باشگاههای ایران داغ است که بنوعی تمام استانهای کشور را پوشش داده و هر هفته تعداد قابل توجهی دیدار را به تماشا میگذارد. حرف تازه پیکارهای مذکور آنست که از سوی مسئولین فوتبال مملکت عنوان شده است که تیم های برتر در این دیدارها فقط به شرط کسب مقام قهرمانی و شایسته در استان خود میتوانند جواز نسته اول ایران را دریافت دارند و در غیر اینصورت باید به تماشای شرکت تیم برتر استان بجای خود بنشینند!! در این خصوص شاید یک اشتباه «لپی» رخ داده باشد و فدراسیون فوتبال در روز اول بجای آنکه بگوید «مسابقات سهمیه بندی استانها» گفته است «پیکارهای امتحانی نسته اول کشور» بهرحال

افزایش بودجه ورزش

در لایحه بودجه ۸۱۵۷ میلیارد ریالی سال ۱۳۷۰



مصاحبه با پوپر بقیه از صفحه ۱۹

به کارگران را عملی کنید. اما چه تضمینی وجود دارد که کارگران این سهام را برای میگساری نفروشدند؟ بدیهی است که این سیاست فی نفسه خوب است. اما این سیاست را باید در جامعه ای پیاده کرد که سهام رواج دارد و کارگران تقریباً به اهمیت ورزش آن واقف اند.

آ: درحقیقت شما اوضاع در اتحاد شوروی را بد بینانه ارزیابی می کنید.

ک: پ: فکر می کنم که اوضاع خطرناک است. زیرا گذار از توتالیتاریزم به دموکراسی سخت تر از گذار از دموکراسی به توتالیتاریزم است. درین دموکراسی بنیان های فکری توتالیتاریزم وجود دارد. گذاری که هیتلر در این زمینه انجام داد خیلی ساده بود. مخصوصاً وقتی در توتالیتاریزم مالکیت خصوصی وجود ندارد، جوانه های دموکراسی از ریشه خشکیده اند.

آ: می دانید، ما الان مشغول بررسی این مسئله هستیم که پس از افلاس و ورشکستگی اندیشه عام کمونیستی چه نسخه رشدی اولویت دارد. ممکن است اتحاد شوروی تجزیه شود و یا زوال یابد. اما این امکان هم وجود دارد که اندیشه ولیکاری روسی بعنوان یک نیروی متحد کننده به نوسازی امپراتوری روسیه خدمت کند. ک: پ: من معتقدم که ناسیونالیسم در هر شکل آن خطرناک است.

آ: م: بنظر شما امروز چه کسی مخالف «جامعه باز» است؟

ک: پ: بطور کلی در مقابل دشمنان همیشه باید آماده دفاع بود و در برابر دوستان احتیاط پیشه کرد.

جامعه یشری از هزاران سال پیش در سمت باز شدن در تکان بود. این روند در روسیه قطع شد. البته، احتمال آن کاملاً وجود داشت که روسیه مرحله لیبرالیته شدن را از سر گذرانده و سپس به غرب و به فرهنگ و قواعد زندگی سیاسی آن نزدیک شود. در سال ۱۹۴۱ در اروپای غربی جامعه کاملاً بازی وجود داشت. بنظر من امروز نیز جامعه باز در معرض خطر قرار دارد. بطور مثال، این خطر از جانب برخی از سازمانهای مذهبی جدید وجود دارد. ممکن است جنبش های جدید فاشیستی قد علم کنند. در این میان بنیادگرایان مذهبی بسیار خطرناک اند. در چنین محیطی احتمال ظهور هیتلرهای کوچک همیشه وجود دارد. من این کلمه را بعنوان یک اصطلاح روان شناسانه، که به افراد بسیار جاه طلب تعلق دارد، بکار می برم.

این که در جامعه آزاد خطر دائمی برای آزادی وجود دارد ممکن است امری طبیعی باشد. در هر صورت این جامعه آزاد است، که همه چیز را مفروض می سازد. از این رو تشخیص بوضع خطر بالقوه ضرورت دارد. به عقیده من، در شرایط فعلی خلاصی از سلاح هسته ای بسیار اهمیت دارد، چراکه ممکن است این سلاح بدست هیتلرهای کوچک بیافتد.

من کتابی را بنام «۱۳روز» به شما معرفی می کنم که روایت کنده آن را نوشته است. این کتاب در باره بحران کارائیب است. در این کتاب صحنه ای تصویر می شود که گرومیکو بدروغ به کنده می گوید که در کوبا راکتهای شوروی وجود ندارد. بنا بر این، جامعه با حقیقی وقتی وجود خواهد داشت که در آن دروغ و راکت موجود نباشد.

برلین - ترجمه از امید برومند

مسابقات «جام جهانی نامجو» تغییر نام داد و امسال در مسابقه های بین المللی «جام جهانی نامجو» بقرار اطلاع قهرمانان برجسته جهان از کشور های شوروی، چین، دوکوه، بلغارستان، مجارستان، رومانی و ترکیه شرکت خواهند کرد. میهمانان ویژه این پیکارها نیز واسیلی الکسیف و پس از شوروی، نعیم سلیمان اوغلو از ترکیه خواهند بود.

تنیس روی میز آسیا همچنان

در انحصار چینی ها

توپ تخم مرغی که دیگر باید آنرا توپ «زرد» تخم مرغی» نامید در جریان دهمین دوره مسابقات تنیس روی میز قهرمانی آسیا که در مالزی برگزار شد به روی میز رفت. همچنین تغییر مسابقات تیمی ۵ از ۹ به ۳ از ۵ زائیده فکر ژاپونی ها بود و این تغییرات بعلت جلب تماشاچی و بینندگان تلویزیونی انجام گرفت. در این مسابقات تیم ایران مقام هفتم را کسب نمود و تیمهای چین، کره شمالی و کره جنوبی بترتیب اول تا سوم شدند درحاشیه این مسابقات قابل نکراست که کویتی ها که تیمی در تبعید تشکیل دادند با نام کویت آزاد یا هزینه فراوان در مالزی حاضر شدند. این گروه کوچک کویتی تبلیغات وسیعی را برای نشان دادن حوادث کویت انجام داد. و همچنین فدراسیون تنیس روی میز عربستان سعودی مبلغ بیست هزار دلار به اتحادیه تنیس روی میز آسیا کمک کرد و همین پولها باعث شد تا عراق را از اتحادیه تنیس روی میز آسیا اخراج نمایند.

بوکس

همانطور که مستحضر هستید بعد از انقلاب ورزش بوکس از طرف تربیت بدنی وقت غیر اسلامی اعلام شد و بساط ورزش بوکس در سراسر کشور برچیده شد ولیکن پس از ده سال مجدداً ورزش بوکس مشروعیت گرفت و فعالیت مجدد خود را آغاز نمود و برای اولین بار پس از انقلاب مسابقات قهرمانی کشور بشکل مجتمع در بندر عباس برگزار گردید که تیم تهران بمقام قهرمانی رسید و گیلان و باختران بترتیب دوم و سوم شدند نکته جالب هزینه سنگین برگزاری مسابقات قهرمانی کشور در بندر عباس و عدم تأمین بودجه کافی برای این رقابتها بوده است که همه بعد از اداره کل تربیت بدنی استان هرمزگان بوده و سرپرست اداره کل استان هرمزگان برای جبران پیشنهاد میکند که هر تیم به ازای هونفر ۲۰۰۰ تومان به حساب تربیت بدنی برای هزینه اقامت و خوراک و اریز نمایند در صورتیکه به تیمهای شرکت کننده برای مدت ده روز سه هزار تومان هزینه سفر پرداخت شده بود. حسابش را بکنید مشت زنی بیست و چهار ساعت با میتی یوس فکستی اداره کل در راه باشد بیاید در بندر عباس، مشت بخورد آخر سر هم دوهزار تومان بپردازد. خوشبختانه این پیشنهاد رشد. این مشکلات لزوم توجه عمیق و برنامه ریزیهای اصولی در زمینه برگزاری مسابقات را یادآوری میکند که امید است مسئولات بطور جدی به این امور بپردازند و شایسته است که هر فدراسیون ابتدا بودجه مربوط به برگزاری چنین مسابقاتی را تأمین سپس درخواست میزبانی کند.

اختلاف بین سازمان تربیت بدنی و

کمیته ملی المپیک

مدت یکسال است که اختلاف شدید بین کمیته ملی المپیک و سازمان تربیت بدنی دو ارگان مهم ورزشی کشور بوجود آمده و این کشمکش فراوان مدتها سوژه روز ورزش و مطبوعات بود و در این مدت بارها سازمان تربیت بدنی تصمیم داشت در هیئت اجرایی کمیته ملی المپیک تغییراتی بوجود آورد. ولی هر بار بدلیل عدم توازن قوا و نبود رای کافی برنامه های از پیش تعیین شده نقش بر آب شد. از اینرو سازمان تربیت بدنی برای مدتی نسبت از اختلاف برداشت و در دو نوبت دکتر غفوری ثور معاون رئیس جمهور و سرپرست سازمان تربیت بدنی در تهران و پکن اعلام نمود «که ما با کمیته ملی المپیک هیچگونه اختلافی نداریم و این کمیته نهایت تلاش خود را برای کمک به ورزش و تربیت بدنی انجام داده است و هرکس صحبت از اختلاف کند ضد انقلاب است» بعد از بازیهای آسیایی که آتش بس بین دو ارگان کما کان پابرجا بود. سازمان تربیت بدنی دست به تعویض مسئولین تعدادی از فدراسیونهایی که از قبل مانده بودند و حاضر به وارد شدن در جریانات مخالف کمیته ملی المپیک نبودند، زد. بعد از این دگرگونیها بنظر میرسد، رای کافی برای تغییر مسئولین کمیته ملی المپیک فراهم شده است. ضمن آنکه نظر مقامات بالای کشور نیز در مورد این دگرگونی مساعد است. باید منتظر باشیم.

کاسپاروف بعنوان بهترین ورزشکار

سال انتخاب شد

روزنامه نگاران ورزشی شوروی گاری کاسپاروف قهرمان شطرنج جهان را بعنوان ورزشکار سال ۱۹۹۰ این کشور انتخاب کردند.

توپ طلائی آفریقا و لقب شاهزاده صلح

برای روژه میلا

روژه میلا پیرمرد کامرونی که در جام جهانی ۹۰ غوغا کرد از سوی رژیسی زادگاهش لقب شاهزاده صلح گرفت و در رای گیری توپ طلائی «بهترین بازیکن فوتبال آفریقا در سال ۹۰» با اکثریت مطلق بمقام اول رسید.

حضور تیم والیبالی جوانان ایران در

مسابقات جوانان آسیا (بانکوک ۹۰)

قبلاً قرار بود مسابقات والیبالی جوانان آسیا در عراق انجام گیرد ولی بدلیل حمله عراق به کویت و اشغال کویت توسط این کشور میزبانی از عراق گرفته شد و طی یک برنامه ضرب الاجل به تایلندیها سپرده شد و تیم ایران با جوانان با تجربه اش که از هنر نظر شایسته عنوان بهتری در این دوره بودند بدلیل عدم آمادگی و تدارک بسیار ضعیف سازمان تربیت بدنی که ناشی از امکانات اردوی بسیار ضعیف بود نتوانست عنوان بهتر از نهمی بدست آورد.

جام جهانی نامجو

به پیشنهاد فدراسیون بین المللی وزنه برداری، مسابقات بین المللی «جام نامجو» به

فرارسیدن سال نو مبارک باد

حزب دمکراتیک مردم ایران

فرا رسیدن سال نو و عید نوروز را به همه هم میهنان عزیز تبریک گفته و آرزو دارد که سال آینده، سال صلح و آزادی و امنیت برای همه مردم جهان و بویژه مردم ایران و منطقه باشد.

سال گذشته، بار دیگر آسیای جنگ با خون انسان ها به گردش در آمد و جغد جنگ نوای شوم خود را بر سراسر منطقه سر داد.

هیولای جنگ جان بسیاری از انسان ها را شکار کرد، انسان هایی با امید ها و آرزو های فراوان. منطقه به آتش کشیده شد و محیط زیست انسانی آلوده گشت. ده ها هزار تن بمب بر روی مردم منطقه فرو ریخته شد، به بی ثباتی و تشنج دامن زده شد و از این میان جهانخواران گنج بر سود بردند. در آغاز سال نو آرزو می کنیم که مردم از ظلم و کشتار به ستوه آمده عراق با درس آموزی از تجربه تلخ و دشواری ایران، از «حکومت اسلامی» بپرهیزند و راه آزادی برگزینند.

مردم میهن ما بحق بار دیگر نگران اوج گیری تشنج فزایی و عظمت جویی اسلامی در حاکمیت کشور اند، چرا که حکومتیان ایران، هر هنگام که میدان را خالی و زمینه را مساعد دیده اند، به این وسوسه دچار آمده اند.

در سال گذشته نیز، در پایان یک دهه بحران، جنگ و آزادی کشی، چشم اندازی روشن به افق صلح و امنیت پایدار در ایران و منطقه در پرتو استقرار آزادی و دخالت مؤثر مردم در سرنوشت خویش، بر روی ایرانیان گشوده شد. دعوت از حکومت به تسلیم در برابر اراده ملت، توسط ۹۰ نفر از شخصیت های ایران، انعکاسی جز تعقیب و زندان نیافت.

دهه هفتاد، دهه امید و تلاش بردبارانه ملت و اپوزیسیون ایران در راهگشایی بسوی افق صلح و آزادی است.

حزب دمکراتیک مردم ایران امید و ایمان دارد که مردم ایران با مبارزه متحد و هماهنگ خود امنیت و صلح و آزادی را به منطقه و بویژه کشور عزیزمان ایران باز خواهند گرداند.

